

مرگان

اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، هنری

۸ مارس، زنان بدون مردان!

جنبش زنان بدون تکیه به طبقه کارگر با نگاه تقلیل گرایانه حقوقی دست آخر به درخواستهای شخصی مانند کار در خانه و تربیت و آموزش کودکان و یا دستیابی به شغل بهتر و مقام بالاتر فرو کاسته می‌شود که در خود نطفه اختلاف و حساسیت میان همزمان سابق را همراه دارد. اعضاً جنبش حقوق زن نه تنها برای احراق حقوق مادی و اجتماعی زنان فعالیتی نمی‌کنند بلکه به دنبال آن هستند تا موقعیت خود را در جامه پیشیده و به مشاغلی با درآمد بالا و زندگی مرغه دست یابند. رفرمیست‌های فرست طلب نیز با نفوذ در این جنبش آن را به ابزاری برای تعدیل و بزرگ کردن چهره خشن و مردسالار نظام سرمایه‌داری و جنبشی فردگرایانه تبدیل می‌کنند. هر جنبشی بدون تکیه به کارگر به عنوان سوژه اصلی مبارزه طبقاتی، دامگهی است که نیرو و توان اعضا جنبش را در مبارزه با سوژه اصلی آن به تحلیل بوده و آن را به متrossکی در دستان گروههای چپ نما و یا ادا اوضاعهای چیزی در خدمت بورژوازی تنزل می‌دهد. در حالی که جنبش زنان در کنار سایر جنبش‌های اصیل از جمله منع کار کودکان، حقوق پناهندگی، رفع ستم ملی با در نظر داشتن سوژه اصلی موجب تقویت جنبش طبقاتی خواهد شد.

تحریریه مهرگان

مهرگان شماره ۱۴ - اسفند ۹۱

در این شماره می‌خوانید:

بخش نظری:	۲۸	طبقه، کار و فضای سایبری: نقدهای اینتلولوژی "پسا کار" ... راب ویکی - ترجمه مسعود امیدی
پرونده ویژه:	۳۴	پیشنهادهای جنسن زنان و میازده طبقاتی به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن
صفحه ۲۱	جشن زنان و میازده طبقاتی	
صفحه ۳۳	کار خانگی، اجتماعی شدن کار خانگی و ایجاد ارزش افزوده	
صفحه ۴۶	فینیسم بیرون در برابر سوسیالیسم	
صفحه ۵۷	بچران سرمایه‌داری: زن، فرستن نجات یا قربانی؟	
صفحه ۵۹	زن به مثابه «یگرگی»	
صفحه ۶۳	زهره روچی برسی شاخص نابرابری جنسیتی در ایران	
جهان:		
صفحه ۶۷	نیز انقلاب و ضد انقلاب ادامه دارد	
صفحه ۷۰	پاپان چهان	
صفحه ۷۲	اهداء ۳ میلیون دلار به اداره سولیداریتی ستر	
محیط زیست:		
صفحه ۷۵	گرمایش زمین، آلودگی هوا و سلامتی انسان	
پایان سخن:		
صفحه ۷۷	آنگاردیسم و شاعرانگی در سینما	
صفحه ۷۸	نوشیروان مسعودی	



چند سطر از مهم ترین مطالبات

گناه نفت و نسخه‌های نولیبرالی هوای اقتصاد ایران توفانی است. واردات گستردگی، بیکاری آشکار و نهان، گرانی و تورم فزاینده و مزمن، ژرفش و گسترش شکاف طبقاتی، گستردگی فقر، فرار سرمایه و کاهش مداوم و حیرت انگیز ارزش ریال، ساختار مخدوش بازار و به ویژه وجود شرکت‌های عظیم نه دولتی - نه خصوصی، سایه سنتیکن تحریم‌ها و خود تحریمی‌ها و رواج اقتصاد دلالی توفانی است که هستی کشوار را تهدید می‌کنند. اما کم نیستند گسانی که دوست دارند ناتوانی‌ها و کنسته‌های بودن نسخه‌هایی را که اقتصاد ایران را از تب به تشنج رسانده است را یک سرمه به گردن نفت و ملی شدن آن در زمان زده باد دکتر محمد مصدق جنبش ملی ایران بیاندازند و دامن خود را از فضاحتی که با هم برپا کرده‌اند پاک کنند و خلاص! اما اینک کشته توفان زده اقتصاد ایران به نخستین و فوری ترین چیزی که نیاز دارد یک ناخدای ماهر و کارکشته است که عجالتاً بتواند کشته و سرنشینان آن را از گزند اقتصاد نولیبرالی نجات داده تا پس از پیاده کردن سرنشینان در ساحل امن به وارسی کشته و سرنشینان آن بپردازد.

نفت، رافت خواری و استبداد در ایران

احمد سیف



و واگذاری‌ها ابداع کرده بودند و از «سرمایه داری خلقی» [Popular Capitalism] سخن می‌گفتند، خوب، برادر حرف‌هایت را بدون پیرایه بزن و رسماً و علناً خواستار واگذاری بخش نفت به بخش خصوصی شو. دیگر چرا برای خلق خدا معملاً طرح می‌کنی؟ حدس می‌زنم که این حضرات خواهان چیزی شبیه به «سهام عدالت» هستند که اگر آن سهام مسئله‌ای را حل کرد سهام عدالت دو و سه هم مفید خواهد بود. و اما از ظاهراً لطف این حضرات به صدق، در این که مصدق اشراف زاده بود تردیدی نیست؛ و از سوی دیگر می‌دانیم که از ده سال قبلاً از مشروطه که حسابداری ایالت خراسان را داشت تا مرداد ۱۳۲۲ که در زمان نخست وزیری علیه حکومت او کودتا کردند به تناوب از بانفوذترین مردان سیاست ایران بود. در آبان ۱۳۰۴ وقتی که مقدمات تغییر سلطنت در ایران پیش می‌اید، با نقطه استواری که در مجلس ایراد می‌کند ما با پاورهای سیاسی و دفاع جانانه او از آزادی و دموکراسی آشنا می‌شویم. باورهائی که تا پایان عمر به آن وفادار می‌ماند. مسئله این بود که اکثریت مجلس می‌خواست رئیس‌الوزراء - رضا خان - شاه بشود و پاسخ مصدق روشن است و ابهامی ندارد. «بنده اگر سرم را ببرند و تکه‌های بکند و آقا سید یعقوب هزار فحش به من بدھند زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم - بعد از بیست سال خونریزی آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید! آزادی خواه بودید! بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید. حالا عقیده‌ی شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد و هم رئیس‌الوزراء هم حاکم! اگر این طور باشد که ارتیاع صرف است. استبداد صرف است. پس چرا خون شهدا راه آزادی را بیخود ریختید! چرا مردم را به کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بیایید بگویید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم. آزادی نمی‌خواستیم. یک ملتی است جاهل و باید با چماق

دیگران را به رقابت با آنها واداشت به آقای غنی نژاد چه بسطی دارد؟». از منظری که آقای غنی نژاد به دنیا می‌نگردد، در ذهن‌اش «رقابت» به جای «خدا» نشسته است از مشکل کوچک سلطه انگلیسی‌ها که بگذریم، فعلاً به این کار نداریم که در کشورهای شبیه به ایران که از این «رقابت» ها هم بود، خبر داریم که دسته گلی به سر کسی نزند!

باری، آقای عباس عبدی در مصاحبه‌ای که در اسفند ۱۳۸۹ با استبداد و دموکراسی سخن می‌گوید. از جمله معتقد است که «نفت استبدادزا است» البته چرایش چندان روشن نیست غیر از این که «علت اصلی تبدیل شاه به یک مستبد تمام عیار، افزایش درآمدهای نفتی او بود». البته در این چند سال گذشته که درآمد نفتی آقای احمدی نژاد چندین برابر آن سال‌ها شده است نمی‌دانم پی‌آمدهایش به چه صورتی درآمده است؟ البته استدلال آقای عبدی و همفکرانش این است که بودن درآمدهای نفتی در دست دولت موجب می‌شود تا این فرآیند مبالغه [میان اجزای مختلف جامعه] دچار اختلال می‌شود و پاسخ گویی و سایر زمینه‌های ساختاری ایجادکننده دموکراسی را از میان می‌برد. شاه بیست ادعاهای آقای عبدی این است که ابرای رسیدن به دموکراسی، مسئله نفت مانع و خاکریز مهم و اول است، چه بسا با برداشته شدن این خاکریز، تاره با مواعظ دیگر دموکراسی مواجه شویم ولی بدون عبور از این خاکریز این چنینی هیچ گاه در دموکراسی نخواهیم رسید.» و راه حل ایشان هم این که با «مردمی کردن نفت از طریق انتقال سهام نفت به مردم» اداره آن را از مدیریت دولت خارج کنیم. این داستان «مردمی کردن» از آن واژه‌های بی معنا و من درآورده‌ی ما ایرانیان است که برای فرستادن مردم پی‌نخود سیاه ابداع کردایم! من یکی که تاکنون ندیده و نخوانده‌ام که کسانی که از «مردمی کردن» امور در ایران را گاه متشر شده است (و باز اگر پیرایه‌ها را از فرمایشات این آقایان کتاب‌بزینی، ادعایی‌شان به سادگی با تنم طوفان رفته است) تبیم از ضعف من است تبیم از خونریزی [نیما یوشیج: خونریزی، تابستان ۱۳۳۱]

نمی‌توان درباره نفت در ایران سخن گفت و از دکتر مصدق یاد نکرد. به خصوص در شرایطی که شماری از دست به قلمان ما این روزها ظاهراً دیواری کوتاه‌تر از دیوار مصدق نیافتند و با بازنویسی تاریخ معاصر ایران، برای ایرانیانی که بیشتر از همیشه از سنگینی بختک گونه استبداد و خودکامگی به جان آمدند یک راه بی خطر و سهل و ساده برای برون رفت از این بن بست یافته‌اند. اگر پیرایه‌های حرف و سخن‌هایشان را کتاب بزنید، در کنار اختصاصی سازی گسترده و واگذاری‌های متعدد، این آقایان و خانمهای محترم خواهان «خصوصی سازی نفت» در ایران‌اند و بی تعارف دارند می‌کوشند برای چنین سرانجامی زمینه‌های نظری و تئوریک جور می‌کنند. اگر از نظر اقتصادی، یک «بنگاه خصوصی» بهتر از یک «بنگاه دولتی» اداره شود و اگر تازه، به قول آقای عبدی، «نفت استبدادزا» هم باشد، آیا بهتر نیست که با یک سنگ «خصوصی سازی» و «واگذاری» چند و چندین گنجشک چاق و چله شکار کنیم؛ نه فقط اقتصادمان بهتر می‌شود بلکه زیر آب استبداد و خودکامگی را هم می‌زنیم! دیگر چه مرگمان است! ...من نیازی به حکیمان نیست

«شرح اسباب» من تب زده در پیش من است به جز آسودن درمان نیست من به از هر کس سر به درمی برم از دردم آسان که ز چیست با تنم طوفان رفته است تبیم از ضعف من است تبیم از خونریزی

حرف‌های مرا باور نکنید مصاحبه با آقای عبدی و آقای غنی نژاد را در سایت تاریخ ایرانی بخوانید (البته مصاحبه با آقای غنی نژاد به نقل از نشریه مهرنامه در این وب گاه منتشر شده است) و باز اگر پیرایه‌ها را از فرمایشات این آقایان کتاب‌بزینی، ادعایی‌شان به سادگی این است که اگر این مصدق فلان و بهمان نفت را «دولتی» نکرده بود و اگر به قول آقای عبدی، ما هم مثل کره جنوبی و خیلی کشورهای دیگر از نظر منابع فقیر بودیم، و یا به گفته آقای غنی نژاد مصدق به جای بیرون راندن انگلیسی‌ها از منابع ایران شرکت‌های خارجی دیگر را دعویت می‌کرد تا با انگلیسی‌ها رقابت کنند، الان حتماً وضع مان بهتر بود (حالاً بماند که قبل از سلب مالکیت از انگلیسی‌ها چگونه می‌شد

برای آزادی مصدق از زندان بیرون شد در زمان رضا شاه، «سرانجام» خوبی داشت. یعنی، «پسر ارشد رضا شاه در آن موقع نمی‌دانست که با این کار، و در آینده ای نه چندان دور، نظام پادشاهی اش را نجات داده است». تبیه اخلاقی این که، مصدق، هم زمان هم متهم به کوشش برای براندازی سلسله‌پهلوی است و هم متهم به نجات همان سلسله از سقوط!!!

تحلیل «علمی» از این بهتر نمی‌شود! البته آقای غنی نژاد در مصاحبه اش با نشریه مهرنامه شماره نوروز ۱۳۹۰، ججهه تازه ای می‌گشاید و مصدق را به قانون شکنی و بی اعتنایی به قانون و عدم اعتقاد به آزادی و دموکراسی متهم می‌کند و حتی معتقد است که او «با فشار توده‌ها همه چارچوب‌های قانونی را به هم ریخت».

آقای غنی نژاد با نگرشی بسیار ساده اندیشه از پیچیدگی‌های توسعه‌نیافرگی اقتصادی معتقد است که اقتصاد دولتی علت اصلی مشکلات اجتماعی - سیاسی - و البته اقتصادی ایران است. ناگفته روشن است که از دیدگاه غنی نژاد نقطه عطف مهم در گسترش اقتصاد دولتی هم، ملی شدن صنعت نفت است و این هم البته که گناه «کبیره اش» با مصدق است! ای کاش آقای غنی نژاد پیش از ایراد چنین اضافاتی به نوشتۀ های محققانی چون تیمور کوران^۵ هم نگاهی می‌کرد تا شاید براش روشن شود که در واقعیت زندگی مسایل از آن چه که کسانی چون ایشان می‌گویند اندکی پیچیده تر است. با این همه، برخلاف آن چه که کسانی چون ایشان ادعای کنند - به این تعبیری که از دولتی کردن اقتصاد دارند، یعنی عدم رشد و گسترش بخش خصوصی - اقتصاد ایران تقریباً همیشه اقتصادی دولتی بوده است نه این که ملی کردن نفت در زمان مصدق نقطه عطفی برای دولتی کردن اقتصاد ایران بوده باشد. علاوه بر مقوله به رسمیت شناخته نشدن مالکیت خصوصی در ایران که اتفاقاً ببطی به عصر و زمانه مصدق هم ندارد، عدم رشد آن در جوامعی چون ایران ریشه‌های عمیق

^۵- بهزاد کاظمی: ملی گرایان و افسانه‌ی دموکراسی؛ کارنامه‌ی مصدق در پرتو جنبش کارگری و دموکراسی سوسیالیستی، نشر نظر ناکارگر، لندن، دسامبر ۱۹۹۹، ص. ۶۷۶ منبع در متن به شماره صفحه این کتاب ارجاع خواهد داد.

= من این مصاحبه را درینجا خوانده
www.tarikhiranir

7 - Timur Kuram: Islam and Underdevelopment: An Old Puzzle Revisited, in , *Journal of Institutional and Theoretical Economics*, vol. 153, 1997, and, The Islamic Commercial Crisis: Institutional Roots of Economic Underdevelopment in the Middle East, USC Centre for Law, Economics & Organisation, Research Paper No. C01-12, and, Why the Middle East is Economically Underdeveloped: Historical Mechanisms of Institutional Stagnation, in, <http://www.international.ucla.edu/cms/files/kuran.0130.pdf>

می‌شود ولی، هم چنان، حرف مستبد اعظم «قانون» است و آن چه که قانونمندی امور نامیده می‌شود، بر روی کاغذ می‌ماند. رضا شاه اموال هر کس را بخواهد غصب می‌کند. به علاوه این هم عبارتی است از زبان یکی از مدافعان او: « رضا شاه دستور دارد تیمور تاش را بگیرند. سردار اسعد بختیاری را بگیرند و نصرت الدوله را بگیرند و بعد هم گفت آن‌ها را بکشند. شخصاً دستور قتل آنان را داد ». به تعیین از مصدق، شما اگر شاهرگ مرآ هم بنزید، در جامعه‌ای که چنین جنایاتی اتفاق می‌افتد، صحبت از تجدد اندکی خنده دار ولی بیشتر گریه اور است».

در پی آمد شهریور ۱۳۲۰، رضا شاه بر کنار شده و از ایران تبعید می‌شود. دو سالی طول می‌کشد تا مصدق امکان فعالیت سیاسی پیدا کند. در این دوره نیز، هم چنان فعال است و پر کار تا این که سرانجام در ۱۳۳۰ به نخست وزیری می‌رسد. هر ایرادی که به مصدق وارد باشد در دو مورد دیدگاه او تفسیر بردار نیست:

- مصدق به معنای کامل کلمه ایران را دوست می‌دارد.
- باور او به آزادی و کثرت گرایی عقیدتی در میان سیاست پردازان ایرانی در یکی دو قرن گذشته منحصر به فرد است.
و اما لطیفه‌ی تاریخ ما در جای دیگری است. اگر خواننده به آن چه که معاندان مصدق در باره‌ی او نوشته‌اند قناعت کند، نه فقط درباره‌ی مصدق چیز دندان‌گیری یاد نمی‌گیرد بلکه این امکان را هم پیدا نمی‌کند تا به واقع «معاصی کبیره» مصدق را بشناسد؟ مصدق در همه‌ی عمرش سیاستمداری مشروطه طلب و مدافع حاکمیت قانون بود. ولی سلطنت طلبان - بدون این که سندی ارایه نمایند - مصدق را به جمهوری خواهی متمم می‌کنند و از همین اتهام بی‌پایه زمینه ای به دست می‌آید برای توجیه کوتای ننگینی که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با توطئه قدرت‌های امپریالیستی ولی به دست اوباشان و خودروشان سیاسی داخلی علیه حکومت مصدق و علیه منافع دراز مدت ایران انجم گرفت. برای شماری از جمهوری طلبان گرامی‌ما، گناه کبیره‌ی مصدق دفاع او از سلطنت مشروطه است. شماری از مدافعان حکومت پهلوی اما، گناه مصدق را حمایت او از سلسله‌ی فاجار می‌داند و مدعی اند که او حتی نماینده ای به اروپا فرستاد تا با «بچه‌های محمد حسن میرزا، وليعهد احمد شاه» ملاقات نماید و به این ترتیب، «مسلم بدانید اقدامات دکتر مصدق در جهت مفترض کردن سلسله‌ی پهلوی بود». البته زنده یاد بهزاد کاظمی، دقیقاً عکس این ایراد و انتقاد را به مصدق دارد و با دیدگاهی دایی جان ناپلئونی تبیه می‌گیرد که حتی شفاعت طلبی محمد رضا شاه

^۳- سید ابراهیم نوی: در خشت خام: گفتگو با احسان نراقی، تهران، ۷۷، ص. ۱۳۷۹

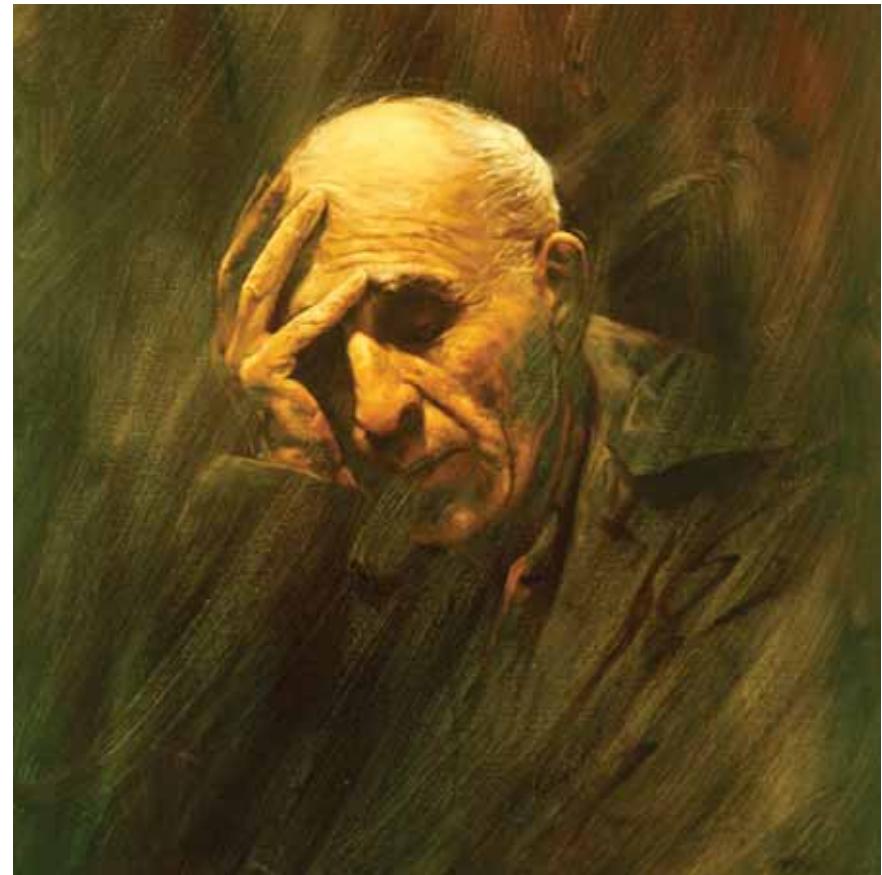
^۴- گفتگو با حسین مکی، تاریخ معاصر ایران، سال اول، شماره‌اول، بهار ۱۳۷۶، ص. ۱۹۱

آدم شود». از نمایندگان تهران، که انتخاباتش به آزادی برگزار شده بود به غیر از سلیمان میرزا که به نفع تغییر رای داده بود بقیه نمایندگان تهران در جلسه رای گیری شرکت نکردند و کلای دیگر مناطق با اکثریت آرای ماده‌ای واحد را به تصویب رسانیدند. دنباله‌ی داستان دیگر بخشی از تاریخ ایران است و اما تاریخ جریان این است که طولی نکشید که حتی در برخورد به واقعیات تاخ زمینی پذیرفتند که پیش بینی‌های پیر احمد آباد متأسفانه درست در آمده بود. ولی در آن زمان متأسفانه اندکی دیر شده بود.

برای دو سالی مصدق هم چنان فعال باقی می‌ماند و بعد حکومت خودکامه‌ی رضا شاه برای بیش از یک دهه، نه فقط صدای مصدق که صدای بسیارانی دیگر نیز خاموش می‌کند. زنده یاد مدرس و بسیارانی دیگر که در این راه، جان می‌بازند. البته، در ظاهر امر، ما و جامعه‌ی ما «متجلد» می‌شویم و اما از تمام پروژه‌ی مدرنیته، تنها به ظواهر چسبیده بودیم و آن چه در این دوره داریم، با همه‌ی ادعاهای مدافعان علی و شرمسار آن حکومت خودکامه، به واقع مدرنیتی قلابی و حرامزاده بود. پارلمان و مجلس را به تقلید از غربیان راه اندازی کرد بودیم ولی به روای استبداد شرقی خویش اجازه انتخاب آزاد به مردم ندادیم. داشنگاه ساخته شد ولی نه منابع کافی برای تحقیق و پژوهش تدارک دیدیم و نه اجازه تحقیق و پژوهش مستقل و آزاد دادیم. لباس و ظاهرمان نیز به تقلید از غربیان چماق و سرکوب «متجلد» شد. اگر در دوره‌ای دیگر با خباثت و جنایاتی بی‌شمار شعار «یا روسی یا توسری» دادند، در دوره رضا شاه نیز کم بر سرزنان توسری نزد بودند! آن چه تفاوت داشت، مأموران بکن و نپرس حکومتی از سرزنان چادر و روسری بر می‌گرفتند و آن‌ها را «متجلد» می‌کردند! این که در هردو مورد حق و حقوق فردی مای ایرانی قربانی خودکامگی مستبدان حاکم می‌شود، مقوله‌ای نبود که توجه بر انگیزد. هنوز که هنوز است با منتهای شلختگی کشف حجاب چهارمی را سرآغاز «تجدد» در ایران می‌دانیم و ظاهرا درک نمی‌کنیم، که آن «تجدد» همین که اندکی بیات می‌شود، به همین صورت کنونی اش می‌گنند و بوی نحس اش آزاردهنده می‌شود. با این همه، ولی نه ما و نه سیاست مداران ما احترام به حق و حقوق فردی را. نه مطبوعات آزادی باقی ماند و نه تحزبی - البته در ۴۰ سال بعدش هم از این خبرها نیست. البته که «امنیت» داریم ولی آن چه که امنیت نامیده می‌شود نه حاکمیت قانون و امنیت در پناه قانون، بلکه، ترس سراسری و ملی شده ناشی از سرکوب خشن است. ذهنیت سرکوب شده ما این ترس سراسری شده را اغلب، امنیت می‌نامد. کوشش‌هایی برای تدوین قانون

^۵- نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی، انتشارات مصدق، اسفند ۱۳۴۹، ص. ۸

می کرد و در صحنه سیاسی می ماند». ظاهراً آقای غنی نژاد در نظر نمی گیرد که اولاً چنین کاری تسلیم شدن در برابر یک حاکمیت خودکامه بود و چون مصدق را پیش اپیش به عدم اعتقاد به آزادی متهم کرده است برایش متصور نیست که چنین سرانجامی برای مصدق پذیرفتی نباشد؛ و از آن مهم‌تر، این هم قاعده‌تا باید اظهار من الشمس باشد که ظاهراً برای آقای غنی نژاد مطرح نیست که در زیر سلطه یک حاکمیت خودکامه، سیاستی باقی نمی‌ماند تا کسی در صحنه اش باقی بماند یا نماند. آدم انتظار دارد که یک استاد مدعی دانشگاه این حداقل‌ها را از سیاست و اقتصاد بفهمد. همان طور که پیش‌تر به اشاره گفتم یکی از معاصی کبیره مصدق این بود که کوشید در برابر بازسازی نظام خودکامه ایستادگی کند و به همین خاطر هم هست که از سوی مدافعان اشکار و خجالتی نظام خودکامه در ایران مورد نقد و انتقاد قرار می‌گیرد. ادعای دیگر غنی نژاد هم این است که مصدق همه این کارها را کرد تا بگوید دو ابرقدرت او را از قدرت خلع کردن. اگرچه مستقیم این گونه نمی‌گوید ولی در ادعاهای آقای غنی نژاد مستتر است که حاصل «همه قانون شکنی‌های مصدق» هم کودتای ۲۸ مرداد بود که بعد ساواک به دنبالش آمد و دیکتاتوری ۲۵ سال محمد رضا شاه که سرانجام در بهمن ۱۳۵۷ سرنگون شد. آقای غنی نژاد در این جا نه به تاریخ کار ندارد و نه به بقیه جهان – اگرچه به روال همیشه علیه چپ‌ها و کمونیست‌ها پشت سرهم شعار می‌دهد ولی در نظر نمی‌گیرد که در دوران «جنگ سرده» و تقابل امپریالیسم امریکا با اردوگاه شوروی سابق و علیه جنبش‌های آزادی بخش، مصدق تنها رهبری نبود که به چنین سرنوشتی گرفتار آمد. در اوخر سال ۱۹۵۱ عوامل وابسته به امپریالیسم و مترجمین داخلی در تایلند کودتا کردند. در تایلند هم مثل ایران در مرداد ۱۳۳۲ - آگوست ۱۹۵۳ - اختلاف بر سر دموکراسی بود. یک سال بعد از کودتا علیه مصدق، وابستگان به امپریالیسم امریکا علیه آربنз در گواتمالا کودتا کردند. آربنз هم مرتکب این گناه کبیره شده بود که کوشید زمین را بین دهقانان بی‌زمین تقسیم کند آن هم تنها زمین‌هایی را که از سوی شرکت‌های بزرگ کشت نشده و عاطل باقی مانده بود. عبرت آموز این که جان فاستر دالس و آینه‌هاور تقسیم زمین و گسترش مالکیت خصوصی را هم «سیاستی کمونیستی» ارزیابی کرده و فرمان کودتا را صادر کرده بودند. یک سال بعد شاهد کودتا در آرژانتین بودیم علیه پرون که موجب شد او در پاراگوئه پناهندگی سیاسی بگیرد. در سه سال بعد، در ۱۹۵۸ در همسایگی خودمان در پاکستان ژنرال ایوب خان با کودتا اسکندر میرزا را برکار کرده و ضمن تعطیل قانون اساسی حکومت نظامی اعلام کرد. در ۱۹۶۶ هم مصر مورد حمله مشترک انگلیس و فرانسه و اسرائیل قرار گرفت. هرچه اختلاف‌های دیگر باشد و هرچه که خطوط و خطای ناصر بوده باشد از هم مانند مصدق واقع شود، باید دست خط عزل شاه را محترمانه قبول



و نمی‌باشد و نمی‌توانست همانند سلف اش تاصرالدین شاه عمل کند. دیگرانی که مدعی می‌شوند مصدق با انجام مجلس راه را برای خیره سری شاه باز کرد دل به خواهانه فراموش می‌کند که در زمان صدور فرمان ملوکانه هنوز مجلس منحل شده بود و در نتیجه صدور فرمان عزل نخست وزیر بر اساس قانون اساسی مملکت غیر قانونی بود. یکی از معاصی کبیره مصدق که هیچ گاه از سوی سلطنت طلبان در ایران بخشیده نشد این بود که او برخلاف همه تهمت‌هایی که به او بسته بودند، سیاستمداری معتقد به انقلاب مشروطه بود و به جد باور داشت که شاه پاید سلطنت کند نه حکومت. نه شاه به چنین قراری راضی بود و نه مگسانی که دور شکر دربار جمع شده و برای خود کیسه دوخته بودند تا در فرصت مناسب، بار خویش بخندند. برخلاف تهمتی که غنی نژاد در مصدق می‌بند، یکی از معاصی کبیره مصدق، پای بندی او به قانون بود و این مقوله‌ای بود که نه شاه با آن توافق داشت و نه رجال خود فروخته ای که در فردای کودتای خائن‌الله ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران بار خود را بستند. شواهدی در این راستا در صفحات پیشین به دست داده‌اند. غنی نژاد مدعی می‌شود که مصدق «اگر می‌خواست در صحنه سیاسی ایران باقی بماند و محمد رضا شاه بر اساس همان قوانین مشروطه حق نداشت

تاریخی دارد و از جمله به مقوله شراحت - یعنی فقدان مفهوم بنگاه به روایت مدرن به عنوان یک شخصیت حقوقی مستقل از مالکان - و قانون ارث در جوامعی چون ایران مربوط می‌شود. یعنی می‌خواهم بر این نکته تاکید کرد باشم که آقای غنی نژاد یک مترسکی - تحت عنوان «اقتصاد دولتی» - ابداع کرده و با توصل به آن به معاندان عقیدتی خود چوب می‌زند و برای این که انتقادش اندکی جدی و «مهم» به نظر بیاید، پای مصدق را هم به میان کشیده است.

غنی نژاد در این مصاحبه مدعی می‌شود که نه فقط دکتر مصدق هیچ برنامه‌ای برای اداره‌ی کشور و یا حتی اداره‌ی صنعت نفت نداشت، بلکه آدمی خودخواه و لجوح بود. از آن مهم‌تر به ادعای آقای غنی نژاد نه فقط مصدق دموکرات نبود بلکه می‌خواست قهرمان شود. او هم چنین ادعایی کند که مصدق در اقدامی «غیرقانونی» دست خط شاه برای عزل خودش را نپذیرفت - و به این نکته باریک تراز مو هم کار ندارد که آن چه غیرقانونی بود صدور آن دست خط بود نه نپذیرفتن فرمانی که صدورش وجهات قانونی نداشت. ظاهراً آقای غنی نژاد در این جا در نظر نگرفته است که در عرصه‌های حقوقی، این مملکت بالزده ای خواست در صحنه سیاسی ایران باقی بماند و محمد رضا شاه بر اساس همان قوانین مشروطه حق نداشت

و اما برگردیم به اصل قضیه، حتی اگرچه آمدهای مثبت منابع طبیعی برشد و توسعه جای اما او گرداشتند باشد، پس آمدهای منفی را- آن گونه که ساکس و وارنر ادعا می کنند- چگونه می توان توضیح داد؟

برای وارسیدن این پی آمدهای احتمالی منفی از دو مکانیسم سخن گفته می شود:

- مکانیسم اقتصادی- بیماری هلنی

وقتی کشوری از منابع طبیعی- برای مثال نفت- در آمدهای باداوردہ پیدا می کند یکی از پی آمدها این است که با ییشتر شدن در آمدهای ارزی تقاضا برای کالاهای هم دربخش تجاری و هم دربخش غیر تجارتی [۱] افزایش می یابد. قیمت دربخش تجاری تغییر نمی کند چون عرضه و تقاضای جهانی دراین بخش عمل می کنند ولی قیمت دربخش غیر تجارتی افزایش می یابد. عرضه بیشتر ارز به دست آمده هم موجب افزایش ارزش پول محلی می شود. افزایش قیمت در این بخش پس آمدهای دیگر هم دارد و انتقال منابع هم صورت می گیرد و کار و سرمایه از بخش تجاری به بخش غیر تجارتی منتقل می شود. درنتیجه فشار بسطح مزدها، بخش صنعتی که دربخش تجاری اقتصاد است احتمالا در روابط جهانی تضعیف می شود. درنتیجه این تغییرات، صادرات غیر منابع طبیعی احتملا کاهش می یابد.

- مکانیسم های سیاسی و نهادی

گفته می شود کشورهایی که از صدور منابع طبیعی در آمدهای بالا دارند به صورت دولت ها و نهادهای غیر کارآمد و غیر پاسخگو و بسی علاقه به اصلاح و رiform دگرسان می شوند. ادعا بر این است که این کشورها می توانند مالیات کمتری وضع کنند و به همین دلیل هم به مردمی که مالیات زیادی نمی دهند پاسخگو نباشند. این دولت ها در حالی که مالیات زیادی نمی گیرند ولی این امکان را دارند که با استفاده از در آمدهای حاصله از صدور «نفت برای مثال» هزینه عمومی بیشتری داشته باشند. از طرف دیگر امکان فساد مالی در این جوامع بیشتر است چون اگر یک نظام صدور جواز برای استخراج منابع طبیعی هم وجود داشته باشد دولت گر به صورت درمی آیند که پرداخت و دریافت رشوه تشدید می شود و فساد افزایش می یابد.

در این بخش می خواهیم خلاصه ای از چند پژوهش کاربردی ارایه نمایم تا گلوبی «مصبیت منابع» بهتر شناخته شود.

[۱]- ساکس و وارنر ۱۹۹۵

دوره مورد بررسی: ۱۹۷۰- ۱۹۸۹

آمارهای مقطعی

متغیر و استه: رشد درآمد سرانه مالی

متغير مستقل: سهم صادرات منابع طبیعی در تولید

۱۰- منظور ازین دو بخش tradable, non-tradable است که

بخش تجاری با اقتصاد بقیه جهان در ارتباط است و قیمت ها دراین بخش در بازارهای بین المللی تعیین می شود.

این «قانون شکنی های مصدق» به دست نمی دهد. به افسانه هایی که درباره دوره رضا شاه می گوید دیگر نمی پردازم ولی وقتی از کاررا به کاردان سپردن در زمان رضا شاه سخن می گوید بهتر است به سرنوشت داور و تیمورشاش و نصرت الدوله و حتی مدرس و دیگران هم نگاهی بیندازد. البته که آقای غنی نژاد از هفتاد دولت جواز دارد مدافعانه نظامی باشد ولی این نکته بدیهی را باید بداند که در پوشش آزادی و آزادی طلبی حق ندارد درباره دیگران دروغ بگوید و تاریخ ایران را تحریف کرده و به مخالفان عقیدتی خود بچسب بزند. این که کسی مدعی شود که مصدق می خواست به استثنای نفت، صنایع هم در ایران دولتی شود، و الگوی مورد قبول آنها «ملی کردن صنایع بزرگ» بود، این ادعا صرفا دروغی بیش نیست. ظاهرا آقای غنی نژاد آن قدرهول کرده و دست پاچه شده است که در نظر نمی گیرد در زمان مصدق- پیش از ۶۰ سال پیش- دراین ایران بلازده، «صنایع بزرگ» نداشتم که کسی خواهان دولتی کردن و یا ملی کردن آنها بوده باشد!

و اما زمینه نظری آن چه عدی و غنی نژاد و دیگر مدافعان اقتصاد جریان اصلی- نولیبرالی- می گویند مقوله ای است که در دادیات «اقتصادی» از آن تحت عنوان «مصبیت منابع»^{۱۱} نام می بند و این روایت هم از ۱۹۹۵ پس از چاپ مقاله ای از سوی جفری ساکس و اندرزووارن درباره تاثیرات منفی منابع طبیعی برشد اقتصادی باب شد! اگر ادعای ساکس و وارنر درست باشد، البته که راه برای حوزه های تازه ای از سیاست پردازی دراقتاصاد باز می شود. اقتاصدادان جریان اصلی- نولیبرالی- برمبنای یافته های اماراتی ساکس و وارنر برای تخفیف این پی آمدهای منفی خواهان و اگذاری و خصوصی سازی منابع طبیعی شدنده و البته که در ایران عمده ترین منبع طبیعی که هم چنان در مالکیت دولت است، نفت است. در آن چه که خواهد آمد می کوشم شماری از بررسی هایی که از سوی پژوهشگران وابسته به این مکتب فکری انجام گرفته است را بررسی کنم.

پیش پیش می کویم و بعد نشان خواهم داد که بررسی آماری و نتیجه گیری های ساکس و وارنر به دلیل استفاده از شیوه های نادرست پژوهشی- از جمله تعریف نادرست متغیر اصلی- قابل اعتماد نیست. دوم این که مصبیت منابع- اگرچنین چیزی وجود داشته باشد- مشکل و مقوله ای سیاسی است نه سازی به جای رفع مشکل، رانت ها را به جیب صاحبان خصوصی آن واریز می کند.

8 - Resources Curse

9 - Sachs, J.D., Warner, A.M., 1995 revised 1997, 1999. Natural resource abundance and economic growth. National Bureau of Economic Research Working paper No. 5398, Cambridge, MA.

ملى کرده بود. با اشاره به آن چه که در دهه ۵۰ میلادی قرن گذشته گذشت می خواهم توجه را به این واقعیت جلب کنم که به دلایلی که وارسیدن شان خارج از موضوع این یادداشت است، در این دوره شاهد هجوم و پورش قدرت های امپریالیستی بودیم و هر جا هم مدافعن مداخلات امپریالیستی تردد متفاوتی به کار گرفتند. در ایران هم زمان اولین روزهای زمامداری مصدق، توطئه مرجعین داخلی برای اخلال در کار دولت و برای برکناری او آغاز شده بود. چه قبل و چه بعد از جریانات سی تیر ۱۳۳۱ روز و هفته ای نبود که برای دولت مصدق گرفتاری تازه ای ایجاد نکرده باشند. دولتی که با یک قدرت قادر خارجی در گیر بود در مسایل داخلی خود هم می بایست با خرابکاری های مستمر مرجعین مقابله می کرد. حتی خبرداریم که وزیر دربار- حسین علاء- با جدیت علیه مصدق و دولت او فعالیت داشت و حتی عملاً برای هندرسون خبرچینی می کرد. یعنی می خواهم بر این نکته تاکید کرده باشم که آقای غنی نژاد در این جا ادرس غلط می دهد که گمان می کند کوتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نتیجه «قانون شکنی های مصدق» بود. خطای دیگر آقای غنی نژاد این است که ظاهرا درباره تاریخ معاصر ایران اطلاع درستی ندارد، یا اگر هم دارد، برای پیش برد اقتصاد شدیدا سیاست زده خود آن را تحریف می کند، چون اگر داشت و اگر در روایت تاریخ صادق بود، جبهه ملی را پیشگام چmac داری در ایران معرفی نمی کرد. اگر به تاریخ ایران در عصر و زمان مشروطه نگاهی بیندازد در خواهد یافت که در موارد مکرر چmac داران به دفتر نشریه صور اسرافیل پورش بده بودند و به همین نحو دفتر دیگر نشریات هم از این پورش ها در امان نمانه بود. حتی قبل و بعد از توب پستن مجلس اول، چmac داران محمدعلی شاه در تهران و تبریز فعالیت می کردند. در این مصاحبه آقای غنی نژاد ناخواسته برای چmac داری هم در ایران تاریخچه متفاوتی رقم می زند و آن را جعل می کند. اگرچه آقای غنی نژاد می بذیرد که مشکلات ایران با مصدق شروع نشده اند ولی ناتوان از وارسیدن ریشه های تاریخی مشکلاتی که هست، و با چاشنی دغل کاری و ریا مصدق را سمبول «ناسیونال سوسیالیسم» در ایران می خواند و بر این گمان باطل است که همین که بگوید «مساحتها» این اصطلاح را به کار گرفته ام می توان مسئله را رفع و رجوع کرد؛ و جالب این که با این که خود این چنین می کند در همین مصاحبه اما اعدا دارد که «مارکسیست ها اغلب پیش از آن که سخن بگویند، برچسب می زند»؛ و من پاسخمن به ایشان این است آن که در خانه شیشه ای زندگی می کند، به سوی دیگران سنگ پرتاب نمی کند! در این مصاحبه، به غیر از «برچسب» چه تحويل خوانده داده اید که اکنون چنین ادعا دارید؟ در موارد مکرر ادعا می کند که «مصدق هیچ اعتقادی به قانون نداشت» به غیر از نپذیرفتن فرمان عزل- که دست بر قضا نشانه قانون شکنی از سوی شاه بود- هیچ نمونه دیگری از

و فعالیت‌های غیر مولد موجب کاهش آن‌ها می‌شوند.
دوره مورد بررسی ۱۹۷۵-۱۹۹۸
آمارهای مقطعی
کشور ۸۰

در این بررسی اثر منابع طبیعی بر رشد و توسعه منفی و پی‌امد متغیر کیفیت نهادها مثبت بود و وقتی که متغیر مرکب را به کار گرفتند پی‌امدش بر رشد و توسعه منفی دارد و از نظر آماری قابل قبول بود و نتیجه گرفتند که کیفیت کارآمد نهادها «مصیبت منابع» را به صورت یک «موهبت» درمی‌آورد و رشد و توسعه اقتصادی بیشتر می‌شود. در همین بررسی به مقایسه بین نیجریه و نروژ دست زدن و نتیجه گرفتند که دلیل مصیبت (در نیجریه) و موهبت (در نروژ) کیفیت متفاوت نهاده است نه صرف وجود و یا «فراآنی» منابع.

۷-

مهلوم

و دیگران

[۲۰۰۶]

در این بررسی نویسنده‌گان از این پیش گزاره شروع کردند که عامل اصلی برای مقابله با «مصیبت منابع» کارآمدی نهاده است.

دوره مورد بررسی ۱۹۶۵-۱۹۹۰

آمارهای مقطعی

کشور ۸۷

در بررسی آماری یک متغیر مرکب (ترکیبی از منابع طبیعی و کارآمدی نهادها) را به کار گفته و نتیجه گرفتند که منابع طبیعی در کشورهایی که نهادهای غیر کارآمد و غیر موثر دارند یک «مصیبت» است نه در همه کشورها.

۸-

ازکی

و دون

دربلوق

[۲۰۰۷]

بر اساس در دسترس بودن یا نبودن آمارها دوره مورد بررسی ۱۹۷۵-۱۹۹۰ و شماره کشورهای مورد تحقیق هم از ۵۳ تا ۱۳۰ متغیر بود.

در برآورد اول اثر منابع طبیعی بر رشد و توسعه اقتصادی منفی بود و متغیر مستقل کیفیت نهادها در اغلب موارد اثر از نظر آماری قابل قبولی نداشت. اثر متغیر مرکب-ترکیبی از منابع طبیعی و کیفیت نهادها- ولی مثبت و از نظر آماری قابل قبول بود. ولی وقتی زمان مورد بررسی را تا سال ۲۰۰۰ در نظر گرفتند تأثیر متغیر مرکب از نظر آماری قابل قبول نبود.

بر اساس آن چه که به اختصار گفته شد، چند نتیجه کلی امکان پذیر است:

۱- این که منابع طبیعی را در این بررسی ها چگونه اندازه‌گیری کنیم پی‌امدهای متفاوتی دارد.

۲- استفاده از آمارهای مقطعی و یا پانل به نتایج متفاوتی می‌رسد.

۳- کیفیت و کارآمدی نهادها در اغلب موارد یک عامل اساسی است.

و اما با توجه به آنچه گفته شد، چه می‌توان کرد؟

در این جا هم می‌توان برای پاسخ گوئی به این سوال از چند پژوهش کاربردی شواهدی ارایه نمود. ونیشال و لوائنگ [۲۰۰۶] در پژوهش‌شنان عمده‌ترین راه‌های بروز رفت اقتصاد جریان اصلی را به محک زدند.

amerika به این منابع وابستگی ندارد. به عکس اقتصاد برونای که در مقایسه با امریکا به طور نسبی منابع سیار کمتری دارد ولی اقتصادش به این منابع شدیداً وابسته است.

دوره مورد بررسی ۱۹۷۰-۱۹۹۰

۶۱

کشور

مورد

بررسی

قرار

گرفت

متغیر فراوانی منابع: سرمایه منابع طبیعی متغیر وابستگی: نسبت سرمایه طبیعی به کل سرمایه در آمد سرانه در ابتدای دوره

نرخ سرمایه گذاری

آزادی تجارت

قانونمندی

نرخ مبادله تجارتی

در پژوهش دینگ و فیلد اثر «فراآنی منابع» بر

رشد اقتصادی مثبت است ولی متغیر وابستگی اثر

منفی دارد. اثر قانونمندی، آزادی تجارت و نرخ

مبادله تجارتی هم مثبت است. در بخش دیگری از

این پژوهش به بررسی نقش سرمایه انسانی، سرمایه گذاری در آموش پرداختند و در این مدل‌های اندکی

پیچیده تر فراوانی منابع یا وابستگی تأثیر از نظر آماری

قابل قبولی بر رشد اقتصادی نداشته‌اند.

۵-

لدرمن

و مالونی

[۲۰۰۳]

به اعتقاد این دو اقتصاددان این که منابع طبیعی را چگونه اندازه‌گیری می‌کنیم و چه نوع آمارهایی به کار می‌گیریم [آمارهای مقطعی و یا پانل] نتایج به دست آمده تفاوت دارد.

۶۵

دوره مورد بررسی ۱۹۸۰-۱۹۹۹

خالص صادرات منابع طبیعی به ازای هر کارگر در آمارهای پانل بر رشد اقتصادی اثر مثبت دارد ولی در آمارهای مقطعی اگرچه اثرش مثبت است ولی از نظر آماری قابل پذیرش نیست. در مدل‌های دینگ متغیر صادرات منابع طبیعی به نسبت تولید ناخالص داخلی را به کار گرفتند. در آمارهای مقطعی اگرچه نتیجه منفی بود ولی نتیجه به دست آمده از نظر آماری قابل قبول نبود و در مورد آمارهای پانل هم اگرچه اثر مثبت است ولی در همه موارد از نظر آماری قابل اعتماد نبود. به کار گیری صادرات منابع طبیعی به نسبت کل صادرات در آمارهای مقطعی اثر منفی بر رشد داشته است ولی در آمارهای پانل پی‌امدهای نامشخص است و قابل تبیین نیست. نتیجه گیری لدرمن و مالونی این است که آن چه که مهم است تمرکز صادرات است نه خود صادرات منابع طبیعی.

۶-

بوسچینی

و دیگران

[۲۰۰۳]

همان گونه که پیش تر گفته شد ادعای ساکس و وارنر از سوی محققین بسیاری مورد نقد و پرسش قرار گرفت. بوسچینی و دیگران در این بررسی یک متغیر مرکب از منابع طبیعی و کیفیت نهادها را به کار گرفتند. بوسچینی و دیگران در این بررسی یک متغیر مرکب از منابع طبیعی و کیفیت نهادها را به کار گرفتند و پیش گزاره اصلاحیان این بود که منابع طبیعی در کنار نهادهای غیر کارآمد مصیبت است و ادامه دادند که نهادهای کارآمد با افزودن بر هزینه های رانت خواری

ناخالص داخلی به عنوان معیاری برای «فراآنی منابع».

لگاریتم درآمد سرانه واقعی نسبت سرمایه گذاری ناخالص به تولید ناخالص

داخلی

بر اساس نتایج به دست آمده ساکس و وارنر نتیجه گرفتند که فراوانی منابع طبیعی بر رشد اقتصادی اثر منفی دارد.

۲- ساکس و وارنر [۱۹۹۷]

دوره مورد بررسی ۱۹۶۵-۱۹۹۰

تعداد کشورها: ۷۷

متغیرها:

- صادرات منابع طبیعی به تولید ناخالص داخلی - نهادهای:

قوایین

کیفیت بوروکراسی

فساد دولتی

خطر مصادره

رفتار دولت در برخورد به قرارداد

- لگاریتم درآمد سرانه

- آزادی تجارت

- رابطه بین تجارت و درآمد

- نزدیکی امید به زندگی

- نرخ پس انداز بخش دولتی

- نرخ تورم

- تقسیم بندی‌های قومی

- رشد جمیعت از نظر اقتصادی فعال

- چند عامل جغرافیائی

نتیجه این بررسی همانند مقاله دو سال پیش بود و این باز به گفته نویسنده‌گان عامل اصلی تأثیر منفی «بیماری هلنلندی» است. البته کیفیت نهادهای و آزادی تجارت هم مهم است.

۳- ساکس و وارنر [۲۰۰۱]

این سومین مقاله ای است که ساکس و وارنر در این باره منتشر کردند. ۹۰ کشور را در نظر گرفته و دوره مورد بررسی هم ۱۹۷۰-۱۹۸۹ بود. در اینجا هم همان نتایج پیشین به دست آمد.

۴- دینگ و فیلد [۲۰۰۵]

پژوهش این دو با یک تفکیک عملده و اساسی- در مقایسه با مقاله‌های ساکن آغاز می‌شود. به عقیده این دو باید بین «فراآنی منابع طبیعی» و «وابستگی اقتصاد به منابع طبیعی» تفکیک قائل شد و از این راستا به اعتقاد این دو، پژوهش‌های ساکس و وارنر یک ضعف اساسی دارد که در آن «وابستگی به منابع طبیعی» با «فراآنی منابع طبیعی» مخلوط شده است.

به عبارت دینگ آن چه به عنوان «فراآنی منابع» در آن بررسی‌ها مورد استفاده قرار گرفته در واقع میزان «وابستگی» به منابع طبیعی را اندازه‌گیری می‌کند. و اما در خصوص تفکیک این دو مقوله، به عنوان مثال، این دو نمونه می‌آورند که امریکا اقتصادی است که در آن منابع طبیعی «فراآن» است ولی اقتصاد

ماهnamه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و هنری

۶

فهرست منابع:

- Arezki, Rabah, and Fredrick van der Ploeg (2007). Can the Natural Resource Curse Be Turned into a Blessing? The Role of Trade Policies and Institutions. EUI Working Paper ECO 2007/35. Department of Economics, European University Institute.
- 1- Boschini, D. Anne, Jan Petterson, and Jesper Roine (2003). Resource Curse or Not: A Question of Appropriability. SSE/EFI Working Paper Series in Economics and Finance, No. 534. Stockholm University.
- 2- Ding, Ning, and Barry C. Field (2005). Natural Resource Abundance and Economic Growth. *Land Economics* 81, 4: 496–502.
- 3- Larsen, Roed Erling (2006). Escaping the Resource Curse and the Dutch Disease? When and Why Norway Caught Up with and Forged Ahead of Its Neighbors. *American Journal of Economics and Sociology* 65, 3: 605–40.
- 4- Lederman, Daniel, and William F. Maloney (2003). Trade Structure and Growth. Policy Research Working Paper No. 3025. The World Bank.
- 5- Mikesell, F. Raymond (1997). Explaining the Resource Curse, with Special Reference to Mineral-Exporting Countries. *Resource Policy* 23, 4: 191–99.
- 6- Sachs, D. Jeffrey, and Andrew M. Warner (1995). Natural Resource Abundance and Economic Growth. NBER Working Paper No. 5398. National Bureau of Economic Research.
- 7- Sachs, D. Jeffrey, and Andrew M. Warner (1997). Sources of Slow Growth in African Economies. *Journal of African Economics* 6, 3: 335–76.
- 8- Sachs, D. Jeffrey, and Andrew M. Warner (1999). The Big Push, Natural Resource Booms and Growth. *Journal of Development Economics* 59: 43–76.
- 9- Sachs, D. Jeffrey, and Andrew M. Warner (2001). Natural Resources and Economic Development: The Curse of Natural Resources. *European Economic Review* 45: 827–38
- 10- Mehlm, Halvor, Karl Moene, and Ragnar Torvik (2006b). Institutions and the Resource Curse. *Economic Journal* 116 (January): 1–20.
- 11- Weintal, Erica, and Pauline Luong (2006). Combating the Resource Curse: An Alternative Solution to Managing Mineral Wealth. *Perspectives on Politics* 4, 1: 35–53.

این بخش از قماش دیگری است که باید مورد توجه قرار بگیرد. به ادعای اقتصاددانان جریان اصلی اگر در صنعتی میزان سود از میزان معقول بیشتر باشد دریک فضای رقابتی با ورود بنگاه های تازه و رقابت بیشتر این میزان تعديل خواهد شد ولی در بهره گیری از منابع طبیعی در اغلب موارد یک نظام صدور جواز برای بهره برداری وجود دارد و کنترلی که بر صدور جواز صورت می گیرد باعث افزایش میزان رانت خواهد شد و به راحتی به صورت فساد بیشتر در می آید. یعنی در این جا هم تغییراتی برای ایجاد یک نظام ناظارتی موثر ضروری است تا این چنین نشود و با حداقل اوضاع در کنترل باشد.

میکسل [۱۹۹۷] در پژوهشی که انجام داد اوضاع را در ۸ کشور نفتی و صادرکننده فلاترات وارسید و تئیجه گرفت که عامل اصلی این است که دولت ها با درآمدهای ارزی چه می کنند و برای کنترل تروم و تشویق سرمایه گذاری و گسترش تولید در بخش تجارتی چه سیاست هایی دارند و میزان توفیقشان چقدر است. اگر به خلاصه کردن یافته های میکسل مجاز باشیم او می گوید که عامل اصلی برای رشد و توسعه اقتصادی نهادها و سیاست های اقتصادی مفید و موثر است که فقدانشان به صورت «مصبیت منابع» در می آید و به همین دلیل است که پیش تر گفته بودیم که اگر چنین مصیبی وجود داشته باشد علت اش بیشتر سیاسی است نه این که صرف وجود منابع، مستقل از این که از درآمدهای چگونه بهره برداری می شود خود بیان مصیبیت باشد.

لارسن [۲۰۰۶] هم در یک پژوهش جالب به بررسی وضعیت در نروژ پرداخت و می دانیم که نروژ اگرچه درآمدهای نفتی به نسبت بسیار زیادی دارد ولی «مصبیت منابع» ندارد. بر اساس یافته های لارسن دلیل موقوفیت نروژ نظر مالی دولت، نظام قصائی موثر و مستقل و شفافیت و آزادی مطبوعات و رسانه ها است که این مجموعه موسسه های عمومی را به پاسخ گوئی وادار می کنند.

خلاصه کنم برخلاف آن چه که اقتصاددانان جریان اصلی در ایران می گویند مشکل اصلی و اساسی اقتصادی ما نه وجود بخش نفت در دست دولت بلکه سوء مدیریت اقتصادی و فقدان نهادهایی است که برای کارکرد یک اقتصاد سرمایه داری ضروری است. وارسی و ارزیابی این که الگوی اقتصادی مناسب برای ایران کدام است در این نوشتار مورد نظر نبوده است. آن مسئله ای که باید به جای خویش در نوشتاری دیگر بررسی شود. کوشش اصلی من این بود که با پذیرش الگویی که به کار گرفته اند این نکته را نشان داده باشم که مدافعان این الگو در ایران متأسفانه سرنا را از سر گشادش می نوازند و ناگفته روشن است که هزینه این سهیل انگاری ها را مردم عادی خواهند پرداخت که دقیقا به خاطر نبودن این نهادها به خصوص ساختار خودکامه و استبدادی سیاست در این مسائل نقش تعیین کننده ای ندارند.

- سیاست های پولی و مالی مناسب
- چند پایه کردن اقتصاد با سرمایه گذاری هدفمند و برنامه ریزی شده دولت
- تشکیل صندوق ذخیره ارزی
- شفافیت و پاسخ گوئی در چگونگی هزینه کردن درآمدهای ارزی
- توزیع مستقیم این درآمدها در بین مردم
جالب این که این دو پژوهش گر نتیجه گرفتند که اگر نهادهای کارآمد وجود نداشته باشد هیچ کدام از این راه حل های احتمالی مفید و موثر نخواهد بود و افروزند که برای مثال ایجاد صندوق ذخیره ارزی در کشوری که نهادهای کارآمد ندارد موجب تمرکز بیشتر قدرت در دست کسانی می شود که صندوق را مدیریت می کنند. راه حل نهایی این دو پژوهشگر «اوکارآمدی منابع طبیعی به بخش خصوصی» است ولی حتی در آن صورت هم وجود نهادهای کارآمد اهمیت تعیین کننده دارد.

آن چه از این بازبینی مختصراً ما در این نوشتار عیان می شود این که «مصبیت منابع» برخلاف ادعائی که مدافعان اقتصاد جریان اصلی در ایران می کنند در واقع مقوله و مسئله ای اقتصادی نیست که با اوکارآمدی منابع طبیعی و در اینجا نفت به بخش خصوصی حل و فصل شود.

در مورد ایران، نه تنها برای اداره مفید و موثر صنعت نفت که در واقع برای اداره کل اقتصاد به خصوص با توجه با جهت گیری مشخصی که در راستای اجرای سیاست های توافق واشنگتن انجام گرفته است- بر اساس یافته ای این دو پژوهشگر در مورد کشورهای دیگر، لازم است در این عرصه ها تغییرات و بهبود اساسی صورت بگیرد.

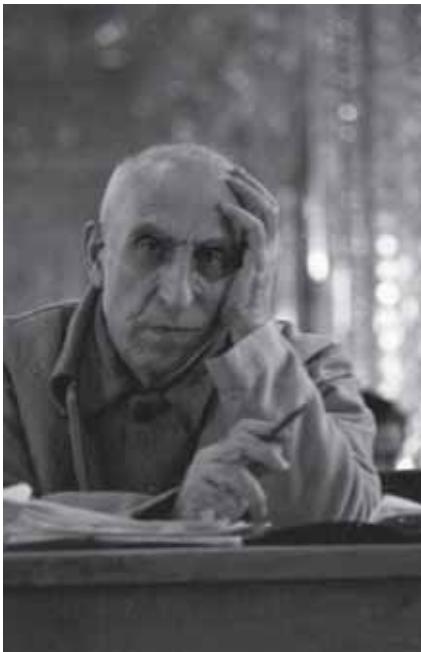
- قانون مندی
- شفافیت حق و حقوق مالکیت خصوصی
- قوه قضائیه و قضات مستقل
- بوروکراسی کارآمد
- نزخ مالیات و تعریفه پایین
- ساختار رقابتی اقتصاد

متأسفانه در ایران کسانی چون غنی نژاد و پژویان و دیگران در حالی که پوسته سیاست های توافق واشنگتن را گرفته اند آن را از مضمونش خالی کرده و در ایران به اجراء درآورده اند و البته تعجبی ندارد که اقتصاد ایران اگرچه در ۷ سال گذشته ۷۰۰ میلیارد دلار درآمد نفتی و به ادعای دولت نزدیک به ۲۰۰ میلیارد دلار هم صادرات غیر نفتی داشته است ولی آن گونه که همگان شاهدند به گل نشسته است. می خواهیم بر این نکته تاکید و وزیری به باشم که در این جا هم مشاهده می کنیم که حتی اقتصاددانان جریان اصلی با آن چه از همراهان عقیدتی شان در ایران می شویم هم عقیده نیستند. در ایران اگرچه کسانی چون غنی نژاد و عبدی خواهان این اوکارآمدی ها هستند ولی به دیگر نیازهای اساسی همین رویکرد توجه کافی نمی کنند.

به اشاره بگوییم و بگذرم که حتی مقوله رقابت در

در خاورمیانه جایی دمکراسی نیست!

فریبز مسعودی



**خانه‌ای در اختیار داشتن بهتر از شهریست
که در اختیار دیگران باشد!**

کوچک ترین خللی را در جریان نفت تحمل کند، آن قدر که قدرت‌های بزرگ سرمایه علیه یکدیگر دست به توپه و دیسیسه چینی بزنند و در نهایت متعادلاً دست به کودتا بزنند. چرچیل و هم دست‌های آمریکایی اش سال‌ها کچ دار و مریز با مصدق، کاشانی و نهضت ملی تا کردن به این گمان که با دادن امتیاز به مصدق و نهضت ملی خواهند توانستند موضوع ملی شدن را به تعویق انداخته یا این که مصدق را در تنگی‌ای اقتصادی و سیاسی قرار داده او را به تسلیم وادراند. چرچیل که هنوز در روایات برافراشتن پرچم امپراتوری بریتانیا در سراسر گیتی بود، همه سناپیوهای ممکن را اجرا کرد تا بتواند جای پای خود را در مستعمرات پیش از جنگ حفظ کند و آفتاب هم چنان بر پرچم آن بدون غروب بتاید. او و لویله‌ای را که در جان مستعمره‌های گذشته‌اش از نیل تا هند و عراق تا هرات افتداده بود می‌شنید و تأکید داشت باید مصدق حذف شود تا ملی شدن نفت

آیا یک دندگی و لجاجت مصدق باعث کودتای امپریالیسم توسط آمریکا و بریتانیا شد؟ در حالی که سال‌های دراز از مبارزه سرسختانه و حق طلبانه مردم ایران برای به دست آوردن حق طبیعی و اولیه خود یعنی حاکمت بر منابع سرزمینی خود می‌گذرد و در این مدت حتی دشمنان بی رحم ایران یعنی امپریالیست‌ها و جاسوسان و مزدوران و سرسپردگان مرتع آنها خود اقرار کرده‌اند که خائنانه علیه این حق طبیعی مردم ایران ایستاده و مسبب دهای سال دیکاتوری ارجاعی سرمایه داری کمپرادور بوده اند؛ و به قول گفتگو "دنه را شتر شکست و توانش را هم سال‌ها است که خر پس داده"، با این همه هنوز لیبرال‌های وطنی، این سینه چاکان سرمایه داری انحصاری و شرکت‌های فرامی مشغول شبهه آفرینی هستند و می‌خواهند آب پاکی روی دست یانکی‌ها بروزند تا ثابت کنند که غلام خان اند نه بادنجان!

در این نوشترار قصد ندارم که به همه شبهه آفرینی‌های نولیبرال‌های وطنی پاسخ گویم - چه سال‌ها است که تاس رسوانی امپریالیست‌ها از بام افراحته است و آن که گوش شنوا داشته این صدا را شنیده است ولی چه توان کرد که خواییده را می‌شود از خواب بیدار کرد اما کسی که خودش را به خواب زده نمی‌توان با صدای توب هم بیدار کرد - بلکه در این مجال کوتاه تلاش دارم که به این پرسش بپردازم که علت یا علت‌های اصلی کودتای امپریالیسم علیه حکومت ملی ایران چه بود؟ و آیا ملی کردن نفت تنها دلیل کودتای امپریالیست‌ها علیه ایران بود؟

حاکمیت دوگانه و ملی کردن نفت! این‌ها می‌آیند و می‌رونند با کسی کاری ندارند! واقعه تاریخی ملی کردن نفت پدیده نویی بود که ابعاد آن در آغاز نه برای مصدق و همراهانش و نه حزب توده ایران و شوروی قابل درک نبود. ولی امپریالیسم که به خوبی ارزش و جایگاه نفت را در معادله‌های جهانی می‌دانست نمی‌توانست

۱- فروغی در یکی از جلسات پژوهش مجلس شورای ملی که نمایندگان او را تحت فشار قرار داده تهدید به استیضاح کرده بودند که کشور ایران را هرچه زودتر از صورت اشغال و تصرف متفقین در جنگ جهانی دوم خارج کند با خونسردی در پاسخ نمایندگان اظهار داشت: این‌ها می‌آینند و می‌رونند با کسی کاری ندارند!

پیشگفتار آتش‌شان حق خواهی و استعمارستیزی توده‌های رها گشته از آتش جنگ جهانی و نابودی فاشیسم، زمین را زیر پای امپریالیسم به لوزه در آورده است. گرگ‌های آزمد سرمایه به خدشه و نیرنگ به باز تقسیم غنیمت‌های جنگ به یکدیگر چنگ و دندان نشان می‌دهند و بی‌عنایت به خواست توده‌ها به مرز کشی، سرزمین‌های نوظهور را دست به دست می‌کنند و جهان دویاره شده روز به روز از یکدگر دورتر می‌شود. سرمایه که هنوز وجود رقیب نوپا، حکومت کارگران و زحمتکشان را که پیروزمندانه اما با تنی خون چکان و دردمد به افق دور دست چشم دوخته هضم نکرده با پدیده نوینی رو به رو شده است. جنبش حق خواهی ملی گرایانه توده‌های نیمه گرسنه مستعمرات! حکومت شوراهای بدون درک درستی از ملی گرایی بیشتر به اروپا متوجه است و شرق آسیا را می‌پاید، آن جا که هنوز دشمن سرسخت و خطرناکی چون ژاپن؛ اگر چه زخمی ولی هم چنان در اردوی دشمن بزخو کرده و مائو در آن جا نوید پیروزی اردوی زحمت را می‌دهد. شکست فاشیسم و جا به جایی قدرت‌های جهانی سرمایه، فشار را اندکی از گرده ملت‌ها برداشت و زخم‌های دیرین سرباز کرده است. ملت رنجور و بلا دیده ایران از زیر یوغ ترس و فشار مرگبار رضاشاهی به در آمده و کینه‌های سرکوب شده به خشم گره شده در مشت ملت، استعمار فترت برتیانیا و دربار را نشانه رفته است. ایران فقیر و استبدادزده در برابر استعمار قد برافراشته و عزم خود را برای تثبیت حق حاکمیت خود جزم کرده است. ملتی که بیش از حد فقیر است که بتواند سرپای خود باستد و بیش از آن برای امپریالیسم ارزش مند که آن را به حال خود رها کند. ملتی که اعمال حاکمیت از مسیر ساخت و جانفرسای ملی کردن نفت می‌گذرد. چرا که احیا استقلالش در گرو ملی کردن نفت است.

چرا نفت ایران ملی شد؟ آیا برای رهبران و توده‌های مردم در جنبش ملی راه دیگری به جز ملی کردن نفت وجود نداشت؟



ایران سو روشنگری ناشناخته بود. و این استعمار بریتانیا بود که همچنان سخت جانی می‌کرد و به طور سازمان یافته در همه امور کشور کارشکنی می‌کرد. بیوش ارتش‌های متفقین به ایران و عدم هر گونه مقاومت از سوی مردم ایران در برابر این ارتش‌ها نشان داد که مردم ارزشی برای حکومت رضاشاه قابل نبوده و حاضر به مقاومت در برابر متفقین نبودند. رضاشاه که همچون سایر زورگویان و قلدران تاریخ ایران زمین فقط در داخل شیر بود به سرعت در برابر حمله متفقین به ایران تسلیم شد و از ترس و رود نیروهای شوروی - که در قزوین مستقر بودند به تهران علیرغم این که شوروی‌ها چنین برنامه‌ای نداشتند، (با پای پیاده به مقر فروغی تازه نخست وزیر شده رفته و ضمن اضافی متن استغفا به سود پسرش که همان موقع توسط فروغی تهیه شده بود به اصفهان گریخت و قادر قدرتی پوشالی اش را در چمدان‌هایش به جزیره موریس برد و فروغی مجسمه اطاعت و تساهل را بر جای گذاشت که شاه سلطان حسین وار در باره اشغال گران بگویید: این‌ها می‌آیند و می‌روند و با کسی کاری ندارند.

اما تاریخ نشان داد که چنین نبود و مردم هم این گونه فکر نمی‌کردند. زیرا هم باستی ادامه حیات رژیم پهلوی را که موسس بزدل آن از کشور گریخته بود تحمل کنند هم اشغال را! هم توطنه و دیسیسه چینی‌های دربار و فساد روز افزون آن را تحمل کنند هم قحطی و گرسنگی و هرج و مرج را.

عدم ثبات سیاسی، بی‌نظمی و هرج و مرج، کمبود کالا و فساد شدید کارمندان دولت، کاهش شدید ارزش پول ملی در برابر لیر و دلار، تورم خرد کنده و رکود بازار و مسکن، احتکار و عدم سرمایه گذاری، بیکاری روز افزون و فقر گسترش یافته، مردم را به درآمد نجات دهنده نفت متوجه کرده

سو و در رابطه کشورهای مرکز با کشورها و ملت‌های پیرامونی از سوی دیگر شد. البته به دلیل این که بزرگ ترین تغییر دوران‌ساز یعنی واژگونی یکی از ابرقدرت‌های استعماری، روسیه تزاری و جایگزینی آن با حکومت کشورهای زحمتکشان و ظهور فاشیسم این جا به جایی قدرت را به پس از پایان جنگ جهانگیر دوم موکول کرد. یعنی این درست که جنگ و آتش باری در میان اردوگاه سرمایه پایان یافته بود اما نبرد بر سر سرکردگی در میان قدرت‌های سرمایه سالار تا سال‌ها پس از خاموش شدن آتش جنگ هنوز ادامه داشت. با نزدیک شدن به روزهای پایانی جنگ دوم، نبرد و ستیز برای زایش و دگرگونی‌های بین‌دانیان تودهای مردم، کشورهای صنعتی اروپا و کشورهای پیرامونی را فراگرفته و زمین را زیر پای استعمار و امپریالیسم به لرزه درآورده بود. ایران نیز خواهی نخواهی به میانه‌ی این زمین لرزه پرتتاب شده بود. با این تفاوت که این بار دیگر روسیه استعمارگر تزاری جای خود را به کشور کشورهای ادامه داده بود که نه تنها سیاست‌های استعماری تزاری را کنار نهاده بود بلکه همه امیازهای را که حکومت تزار به زور بر مردم ایران تحمیل کرده بود یک جانبه لغو کرده بود؛ و مبارزه میهن دوستانه و ظلم ستیز کمونیست‌ها در دوران مشروطه و پس از آن هنوز در خاطر مردم مانده و حسی از همدلی تودهای مردم با شوروی ایجاد کرده بود. از سوی دیگر آلمان فاشیست - یکی از قدرت‌های استعمارگر که پس از مشروطه از مزهای غربی برای یافتن جای پا در ایل قشقایی به جنوب ایران پول و اسلحه قاچاق می‌کرد نیز شکست خورده و اثری از آن نبود. فرانسه که هیچ گاه در ایران جای پای چندانی هم نداشت مشغول لیس زدن زخم‌های خود بود. آمریکا نیز هنوز برای توده مردم ایران و حتی بسیاری از سیاستمداران - از جمله ملیون

ایران جامه عمل نپوشد و گرنه به قاعده دومینو کانال سوئز و سپس بندر بصره و شاید کل نفت خلیج فارس را از دست بدهد.

من با فرض این که خوانندگان با تاریخ ملی شدن نفت و شرارت‌های انگلیس در ایجاد نفاق و دوستگی در میان رهبران نهضت به اندازه کافی آگاهی دارند از شرح آن می‌گذرم و به تاریخ شرکت نفت ایران و انگلیس تنها این نکته را گوشزد می‌کنم که واگذاری امتیاز نفت ایران به ناکس داروسی هرگز فرصت آن نیافت که در مجلس تازه تأسیس شورای ملی پس از برقراری مشروطه از تصویب مجلس بگذرد. این نقیصه در دوره رضاشاه فقط با کمی دستکاری باز هم در مجلس مصوب نشد. اما دشمنی و کینه ایرانی‌ها از انگلیس‌ها به دوره پس از مشروطه بر می‌گردد. یعنی می‌خواهم بگویم که دشمنی مردم با انگلیس به موضوع نفت و ملی شدن آن مربوط نبود بلکه ریشه در دوران مشروطه به این سو داشت. باید یادآوری کنم که از زمان استعمار نو به این سو ایران تحت حکومت ضعیف و سست قاجار همواره عرصه تاخت و تاز قدرت‌های استعماری به ویژه بریتانیا ابرقدرت استعماری آن دوران بود. برآمدن عصر مشروطه در ایران عملاً برابر بود با زد و خوردهای شدید امپریالیست‌ها که در جنگ جهانی نخست به نتیجه نهایی نرسیده بود. در همین دوران ایران عملاً در میان دو قدرت بریتانیا در جنوب و روسیه تزاری در شمال تقسیم شده بود. آلمان نیز مشغول قاچاق اسلحه به عشایر غرب و جنوب ایران بود. مرکز نیز صحنه در گیری‌های پایان ناپذیر دمکرات‌ها و اعتدالیون بود. کارشکنی‌های روس و انگلیس در ایجاد هر گونه اصلاحات و بهسازی مسیر در جهت دسترسی به پیشرفت و بهروزی تودهای ملت ایران باعث گردید که مردم به مبارزه آشکار با منافع این دو قدرت پردازند. پس از التیماتوم روسیه به دولت ایران درباره اصلاحات مورگان شوستر که از سوی دولت مرکزی برای سر و سامان دادن به مالیه ایران فراخوانده شده بود، روسیه تزاری به شمال ایران لشکر کشید. دولت مرکزی به زودی تسلیم شد اما مردم به منافع روسیه تزاری در تهران و شمال و به منافع بریتانیا در جنوب پیوشتند. این کشمکش‌ها تا روی کار آوردن رضاشاه ادامه یافت. با روی کار آمدن رضاشاه دشمنی مردم با انگلیس سرکوب شد اما تبدیل به خشمی درونی در سینه تودها شد.^۲

اینک پس از این همه سال می‌توان گفت که در طول دو جنگ یکم و دوم جهان صحنه درگیری و دست به دست شدن قدرت در مرکز از یک

۲- روشنگری و مردم رضاشاه رانه میهن پرست بلکه قراقچه دست آموز تزارها که توسط انگلیس بر سر کار آمده بود می‌شاختند. ایران بین دو اقلاب - ص ۱۹۰



“اگر یک چیزی به نظرم باید و عقیده ام باشد از هیچ چیز باک ندارم، اگر به من اختار داده شود برای من ننگ نیست، اگر به من تو سری زده شود برای من ننگ نیست، زیرا وقتی که من صلاح مملکت را می دانم می گوییم و از هیچ چیز هم باک ندارم.”

که حق پهلو گیری و حمل نفت ایران را ندارند. در این کشمکش‌ها با میانجیگری مودیانه دولت آمریکا قرار شد مذاکره‌ای در ایران در این باره انجام گیرد. پیشنهادی که این بار مطرح شد حتی بدتر از قراردادی بود که توسط دربار قاجار و دارسی امضا شده بود. قراردادی که رضاشاه نیز قصد داشت آن را تغییر دهد اما وقتی آن را لغو کرد دریافت که این قرارداد به باهی تاج و تخت بی مقدارش تمام خواهد شد از این رو بدون تصویب مجلس آن را برای ۳۰ سال دیگر در سال ۱۳۱۲ تمدید کرده بود. حالا انگلیس و آمریکا قراردادی را جلوی مصدق گذاشته بودند که به صورت رذیلانه ای قرارداد استعماری انگلیس با ایران را که پس از انقضای مدت قرارداد به خودی خود لغو می شد برای همیشه با این تغییر ناچیز سهم ۵۰-۵۰ (آن هم با شامورتی بازی هایی که سهم ایران را حتی کمتر از ۱۲ درصد رسانده بود)^۸ قانونی کرده و از تصویب مجلس بگذراند.

در این جا می خواهم گیری به نتیجه این ها و دروغ گویی های نولیبرال های وطنی که به راستی جاده صاف کن های بی مzed و منت امپریالیسم هستند، بزنم. برخلاف ادعاهای مطرح شده در جریان دیدارهای همین هیئت که با حضور ریچارد استوکس و با پا درمیانی اول هریمن نماینده تر و من رئیس جمهور وقت آمریکا برای حل موضوع نفت ایران به تهران آمده بودند با مصدق، وی ضمن این که خود را پاییند به اصول قانونی ایران و مجلس می داند با نوش فراوان سعی در مقناع کردن استوکس برای حل ملی شدن نفت

دخالت کنسولگری ها و سفارت انگلیس در انتخابات مجلس:^۹

پرداخت نکردن غرامت ایران از محل فعالیت های شرکت نفت ایران و انگلیس.^{۱۰} خرابکاری در دولت توسط اعمال نفوذ در دربار.^۷ والبته بایستی به همه اینها ناظر به وجهه نیک و دمکرات مأب آمریکا را که با مبارزه مردم ایران در سهم خواهی از نفت همراهی نشان می داد و بلکه توسط برخی عناصر خودی به آن دامن هم می زد را افزود.

سخت جانی و مقاومت انگلیس برای ادامه سلطه بر حیات سیاسی ایران و نیاز کشور به درآمد نفت برای انجام امور اقتصادی همان گونه که اشاره شد باعث گردید تا پس از قتل رزم آراء، مصدق به عنوان نماینده مجلس و رهبر مخالفان و رئیس کمیسیون نفت مجلس لایحه ملی شدن نفت ایران را به تصویب مجلس شورای اسلامی و در ۲۹ اسفند ۱۳۳۰ در مجلس سنایه به تصویب برساند. این نخستین پیروزی بزرگ مردم ایران که بدون جنگ در برابر یک قدرت خارجی به دست آمده بود همان قدر موجب اتحاد و همبستگی هر چه بیشتر در میان مردم ایران و نیروهای ضد استعمار و آزادبخوان گردید، که دولت های استعماری و امپریالیستی را از این اقدام نهضت ملی به وحشت انداخت. پس از این پیروزی در اردیبهشت ۱۳۳۱ کایانه سقوط کرد و تا پایان سال دو دولت دیگر برسر کار آمدند و به مذاکره های بی حاصل با انگلیس برای حق و سهم ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس پرداختند. رفت و آمد های کارشناس های نفتی با پیشنهادهای ریز و درشتی که ارائه می کردند همگی در یک اصل مشترک بودند، سرسختی در برابر پذیرش حق حاکمیت ایران بر منابع نفتی خود. مصدق و همکارانش با تیز هوشی از همان آغاز مبارزه برای ملی کردن نفت ایران تلاش کردند موضع دولت انگلیس را از موضع شرکت نفت ایران و انگلیس جدا کنند اما حمایت و پشتیبانی انگلیس از موضع شرکت نفت ایران و انگلیس این موضع را تبدیل به اختلاف ایران و انگلیس کرد.^{۱۱} پس از سقوط دولت علا و روی کار آمدن نخست وزیر مصدق، دولت انگلیس محاصره نفتی ایران را آغاز کرد. انگلیس کشتی های نفت کش را که برای دریافت نفت ایران در اسکله پهلو گرفته بودند بیرون راند و کشتی جنگی موریس را در آبهای آبادان مستقر کرد و طی یک اعلامیه به کشتی های نفتی اخطار کرد

۴- بربایی دادگاه لاهه بر سر موضوع شکایت انگلیس از ایران به علت ملی کردن نفت و پرداخت غرامت بود. ولی مصدق در این دادگاه با این استدلال که موضوع میان ایران و یک شرکت نفتی می باشد و دادگاه لاهه محل اقامه دعوای یک دولت علیه دولت دیگر است این شکایت را به سود ایران تمام کرد.

بود از سوی دیگر تضاد شدید گذران زندگی کارگران ایجادان و مسجد سلیمان می لویلند، با رفاه فرازمندی کارگران انگلیسی شرکت نفت که عصرها با زن های بور و زیبایی شان در زمین های چمن گلف می خرامیدند و یا به اسب سواری می پرداختند، آمیخته ای از حس خفت و درد و خشم و کین را در وجود کارگران و مردم مناطق نفت خیز بر می انگیخت^{۱۲} که با روش نگرانی های حزب توده این احساسات در جهت استقلال خواهی و حق خواهی جهت دهی می شدند. نظامی ها که تا دیروز در پرتو تبلیغات شوینیستی دستگاه تبلیغاتی حکومت خود را پر تر از ملت های همسایه می دیدند ناگهان خود را پست تر از سریازان هندی یافتند و تحقیر شده دیدند. سریازانی که در جنگ حتی یک گلوله شلیک نکرده جنگ را باخته بودند.^{۱۳} جنگجویانی که نجنگیده شکست خورد دراز بر سر حق و سهم ایران در شرکت نفت ایران و انگلیس^{۱۴} و خوی امپراتوری انگلیس کم کم توده مردم و سیاستمدارانی را که سال ها با انگلیس برای دستیابی به حقوق مردم ایران دست و پنجه نرم کرده بودند به این نتیجه رهمنون کرد که بایستی کنترل نفت را در دست خود بگیرند و این امکان پذیر نبود جز با ملی کردن نفت او بلکه ملی کردن اساس استقلال مملکت شمرده شد. البته در کنار این ها می توان برخی دلایل دیگری که مردم را در تشید مبارزه علیه انگلیس و منافع آن ترغیب می کرد یافت:

خرابکاری های فراوان و پیوسته انگلیس برای کسب و حفظ منافع از طریق رشو و پرداخت پول به افراد که شناخته شده ترین آن ها دو تاجر به نام برادران رشیدی بودند. پخش پول در میان افراد لپن و برخی لایه های حاشیه نشین و روحانی برای حمله به حزب توده و طرفداران مصدق. نفوذ در ایلات و عشایر جنوب و تشکیل اتحادیه نظامی عشایر برای جدایی مناطق نفت خیز حوزستان از ایران.

۳- من شخصا در کوکی داستان های فراوانی از کهنه سریازان زمان رضاشاه شنیده بودم که با حسی از تحقیر، فقر و درمانگی از امر و نهی سریازان هندی در جنوب هنگام ورود ارتش انگلیس به ایران سخن می گفتند. همچنین داستان های زیادی از همان ها که برای بازگشتن به شهرشان پس از تسلیم بدون شلیک حتی یک گلوله در برابر ارتش متفقین با لباس های زنده و پاره با پول فروش اسلحه و مهمات خود به ایلات سر راه به شهرشان رسانده بودند.

**نکای از شعر حاده سروده نصرت رحمانی: وقی صدای حاده خواهد برسیگ گور من بیوسید: - یک جنگجو که نجنگید

اما ... شکست خورد

اندازد تا طرفین اختلاف خود را حل و فصل نمایند.

۳. در صورت لزوم از مدیران و تکنسینهای غیر ایرانی استفاده شود.

۴. نفت خام را بشکه‌ای یک دلار و ۷۵ سنت به فروش برساند که از این مقدار ۸۰ سنت به عنوان هزینه نگهدارشته شود و ۵۸ سنت به انگلستان و ۳۷ سنت به ایران تعلق گیرد.

در این پیشنهاد بانک جهانی اساساً با موضوع ملی کردن نفت ایران کاری نداشت! در حالی که همه دعوا بر سر ملی کردن بود. با این وجود طبق گزارش‌ها مصدق این پیشنهاد را می‌پذیرد. اما چه می‌شود که این پیشنهاد در حد حرف باقی می‌ماند؟ آقایان این را به نفعی مردان صادق اما بزدلی که اطراف مصدق را گرفته بودند حواله می‌دهند.^۱



پس از اعلام پیشنهاده به هیئت ایرانی، گارنر (فرستاده بانک) به لندن رفته و با چرچیل ملاقات کرده و هیئتی را پس از کسب موافقت نخست وزیر و وزیر خارجه انگلیس به تهران اعزام می کند. بنابراین هیئتی را برای مطالعه امر روانهی ایران کرد و پس از اینکه بانک گزارش مساعدت هیئت اعزامی خود به ایران را مبنی بر امکان استفاده ای بی درنگ از اموال و تأسیسات نفتی ایران دریافت کرد، کتابی پیشنهاد خود را به دولتی ایران و انگلستان ارائه داد و خواستار اعلام موافقت نهائی دولت گردید در فوریه ۱۹۵۲ میلادی، هیئت دیگری را به ریاست گارنر روانهی ایران ساخت. این هیئت پس از بررسی مجدد موضوع، لازم دانست که مختصمان فنی شرکت سابق نفت ایران و انگلیس برای تجدید جریان نفت مجدداً بهکار گرفته شوند.^{۱۱} مخالفت ایران با استخدام کارشناسان انگلیسی و اختلاف زیاد بین قیمت پیشنهادی دولت ایران برای نفت

ملی شدن را شناختید آنمدت از بین رفته است و
رای خسارت مایمیلک استوکس و هریمن اظهار
اشتند که خسارت بدگیری است که دولت ایران
می‌تواند بدهد و من گفتم این خسارت هی
چه می‌خواهد باشد ما از حرف حساب خارج
می‌شویم و خسارت ملی شدن صنعت نفت را بر
ساس قیمت بازار سهام شرکت محاسبه و پرداخت
حوالیم نمود و اگر باین ترتیب هم موافقت نکنند
حاضریم بهترین طریقه ما جبران خسارت را که
مالکی که صنایع خود را ملی کرداند و شرکت
ن قانون را بحال خود نافع تر می‌داند مورد استفاده
رار دهیم در صورتی که نه بر اساس قیمت سهام
نه تمکین از یک قانون بین المللی نمانید بالاخره
می‌توانید منکر شوید که اختلاف را بتوان توسط
ک حکمیت با تعیین حکم طرفین و انتخاب
بر حکم توسط آنها حل نمود استوکس پرسید
اجع پرداخت غرامت چه نظر دارید و به ترتیب
ایستی پرداخت بشود؟ گفتم اگر می‌خواهید در
مسدر از قیمت نفتی را که خریداری می‌کنید همه
ماله بابت وجه غرامت تا استهلاک آن حساب کنید
ا فرقی شود و اگر بخواهید بر طبق قانون عمل
مود ۲۵ درصد عایدات خالص شرکت ملی نفت
ایران برای تأمیله غرامت تخصیص داده خواهد شد
استوکس گفت که من با همکارانم در این مسائل
ذاکره می‌کنم و جلسه آتیه را تعیین خواهم نمود
که دنباله مذکورات ادامه یابد.^۹

ینده نشان داد که اصل مهم برای دولت انگلیس به سمتی نشاختن حق حاکمیت ملی ایران بود. در حالی دولت انگلیس ایران را محاصره دریابی کرده هر روز در داخل کشور آشوب و بلوا پرپای کرده، ولت ناچار به اشغال پالیسکاه نفت آبادان برای استقرار حق حاکمیت خود برم آن گردید. آمریکا که رمناکرهای دو و سه جانبه نماینده‌های ایران شرکت نفت انگلیس و آمریکا ظاهرا خود را حامی مصدق نشان می‌داد علیرغم وعده‌هایی که بینی بر کمک مالی و در اختیار گذاشتن وام به ایران داده بود در برابر درخواست‌های پیاپی ایران سکوت یا آن‌ها را رد کرده و دولت ایران را در ضعیت دشواری قرار داده بود. در این میان یک روغ شاخدار دیگر مخالفان مصدق و برخی افراد به نام پژوهش گر را با خود یدک می‌کشند طرح شود و آن هم طرح پیشنهادی بانک جهانی است که لاید از نظر آقایان شرایط خوبی داشته و مصدق تیم مذاکره کننده یا در اثر جنون یا اوهام آن را در کرده‌اند. اما قضیه طرح بانک جهانی چه بود؟

۱. پیشنهاد بانک جهانی ترمیم و توسعه
بانک جهانی به عنوان واسطه بی طرف و
وقت وارد عمل شود

۲. مداخله‌ای بانک بر این اساس باشد که طی
و سال یا پیشتر نفت ایران را به نحوی به جریان

می‌کند. اما نمی‌پذیرد که در راس شرکت عاملی که برای کشف، استخراج و فروش نفت ایران در سرزمین ایران تشکیل می‌شود مدیریت را بالمانع و انحصاری در اختیار انگلیس قرار دهد. بخشی از این گفتگو را عیناً در زیر می‌خوانیم:

-۲- مستخدمین فنی استوکس می گفت که باید آژانسی وجود داشته باشد که کارهای تولیدی مستخدمین خارجی را اداره کرده و تحت نظر بگیرد و گزارش عملیات را بشرکت ملی نفت دهد جواب من این بود که شرکت ملی نفت ایران قهرا تقسیماتی از قبیل اکتشاف و استخراج و تصفیه و کارگری و محاسبات و غیره خواهد داشت که مسلمان هر قسمتی رئیسی دارد که به تمام کارهای آن قسمت رسیدگی می کند و آن رئیس اختیار تام خواهد داشت و بنابراین ما حاضریم همان اختیاراتی را که شرکت بروسای قسمت ها میداده با آنها بدھیم و آنها را مسئول کار خودشان قرار دهیم این را هم میدانم که شرکت سابق با تجربیات چهل ساله خود هر تشکیلاتی را که داده در صلاح خود او بوده است و دولت ایران هم که امروز قائم مقام شرکت شده تا زمانیکه ثابت نشود تشکیلات شرکت سابق مصر نیست از آن صرف نظر نمی کند و آن را ابقاء خواهد کرد البته فوق تمام این تشکیلات هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران خواهد بود و روسای هر قسمت باید گزارشات خود را به آن هیئت بدهند و دستورات آن را اجرا نمایند با این ترتیب دخالت یک آژانسی بین این تشکیلات و هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران به میچوچه مورد ندارد و نتیجه ای جز سوء ظن جامعه ایرانی در برخواهد داشت با صحبت از این آژانس مردم چنین تصور می کنند که شما می خواهید یک امتیازی برقرار کنید بدون اینکه اسمی از آن برده باشید و مدت ۲۵ سال با دخالت یک سازمان خرید و یک آژانس در تمام امور فنی و اداری نفت دخالت کرده و ضمناً نصف از عایادات را نیز بپرید و بعبارت دیگر همان امتیازات بین النهرين را در ایران نیز برقرار کرده و ادامه دهید در هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران ما حاضریم عده ای کارشناس ردیف اول از مالک بیطرف مثل سوئد و سویس و بلژیک و هلند و غیره وارد کنیم که حتی اکثریت نیز داشته باشند تا از این لحظه کار فنی و اداری شرکت هم از شایبه هر گونه نگرانی نیز بر کنار باقی بماند در اینجا استوکس گفت من با شما موافقم و این دخالت متخصصین بمنعمت دولت ایران خواهد بود.

۳- راجع به خسارات آقای استوکس گفت اولای
با یستی خسارت لغو یکجانبه قرارداد را که ۴۰
سال از مدت آن باقی مانده است بپردازید و ثانیا
خسارت دستگاهی را که از آن استفاده خواهید
نمود تأثیری نماید. جواب من این بود که وقتی شما

بخوانند: مسئله ملی شدن نفت، غرامت و عوارض آن براساس قوانین بین‌الملل و ملی شدن نفت مکزیک حل شده بود، یعنی مسئله حقوقی نفت بیماهو نفت مسئله‌ای حل شده بود و الزامی برای کودتا وجود نداشت.^{۷۱} سناتور ولیام لانگر خطاب به جان فوستر دالس طرح کودتای ۲۸ مرداد علیه نهضت ملی آیا ما چنین مجازاتی را در مورد همسایه مان بربزیل که دارد ذخایر نفتی اش را ملی می‌کند جایز می‌شماریم؟^{۷۲}

جا به جایی در مرکز، کودتا در پیرامون در باره شکست نهضت ملی و رهبری مصدق گفته‌ها و نظرهای فراوانی وجود دارد که در بحث ما نمی‌گنجد اما در باره چرایی کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد سه نظریه اصلی مطرح است که هر کدام در جای خود اهمیت دارد.

۱. افسانه جنگ سرد یا خطر کمونیسم
۲. رویارویی شمال - جنوب

۳. رویارویی با الگوی توسعه‌ی درونزا
۱. افسانه جنگ سرد میان دو اردوگاه سرمایه‌داری و سوسیالیسم یا خطر کمونیسم
خلافه این ادعا این است که پس از جنگ، اردوگاه سرمایه‌داری در برابر اردوگاه سوسیالیسم صفاتی کرده و دولت آمریکا و به طور کلی غرب از ترس آن که ایران به دامان کمونیسم نیفتند پیش دستی کرده و دست به کودتا زده است. البته افسانه خطر کمونیسم خدعاًی بود که امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی با کمک خیل فراوان جاسوس‌ها و کارگزاران شان در ایران و صرف میلیون‌ها دلار توسط سازمان سیا تلاش در القای آن به توده مردم ایران داشتند و داستان آن بر همه روشن است. البته باستی پذیرفت که این تووه در شرکای متزلزل و باستانگان به بازار و آن دست از بورژوازی بازاری که بر واردات تکیه داشتند و



ماهnamه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و هنری

۴. دولت انگلستان حق خود می‌داند که تا هنگامی که در اصول و شرایط واگذاری موضوع غرامت به قضاوت، موافقت به عمل نیامده است، حق قانونی خود و شرکت نفت را محفوظ بدارد.^{۷۳} در صورت پذیرش پیشنهادها، دولت امریکا مبلغ ده میلیون دلار بلاعوض در اختیار ایران قرار خواهد داد.^{۷۴}



همان گونه که هرمیداس باوند در یک میز گرد اعلام می‌کند: "پیشنهاد تروممن - چرچیل حاوی همان نظریه استوکس بود. این پیشنهاد مقرر می‌کرد که یک شرکت خریدار نفت ایران تشکیل شود. تعیین میزان غرامت را هم به دیوان بین المللی دادگستری ارجاع می‌داد. نکته مهم این پیشنهاد این بود که مساله غرامت را نه بر مبنای خواست طرفین بلکه بر مبنای خواست انگلیسی‌ها مطرح می‌کرد. نکته دوم هم این بود که ایران هیچ دخلاتی در آن شرکتی که باید تأسیس می‌شد نداشت. البته بعداً گفته شد که چند نفری هم از ایران در این شرکت حضور خواهند داشت. بنابراین، این شرکت در نهایت المثلای از شرکت نفت سایپاک ایران و انگلیس می‌شد. پیشنهاد بعدی، پیشنهاد آیزنهاور-چرچیل بود که تقریباً حالت اولتیماتوم داشت. این پیشنهاد زمانی مطرح شد که آمریکایی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که با دولت دکتر مصدق نمی‌توان کار کرد و باید با دولت دیگری کار کنند.^{۷۵}

البته در این جا باستی در پاسخ برخی ادعاهای اگر مصدق از پافشاری بر ملی کردن نفت دست می‌کشید و همین فرسته‌ها را مغتنم می‌شمرد شاید می‌توانست از وقوع کودتا جلو بگیرد، نفس ملی شدن نفت نمی‌توانسته است بهانه‌ای برای دشمنی و در نهایت کودتای غرب علیه ایران باشد. آقایان تاریخ نخوانده بهتر است این دو نقل قول یکی از مصدق و دیگری از سناטור لانگر آمریکایی که هیچ دوستی و رابطه‌ای هم با مصدق نداشته

و قیمت پیشنهادی کمپانی سابق، و همچنین بانک حاضر نبود صنعت نفت را تنها به نمایندگی از ایران اداره کند و در عین حال قصد داشت تمامی نفت تولیدی در ایران را به شرکت سابق تحويل دهد.^{۷۶} مانع عدمهای بر سر راه اقدام بانک قرار داد و بالاخره چون بر سر مسائل مورد اختلاف هیچ-گونه توافقی بدست نیامد مذاکرات قطع و موضوع کمک بانک متوقف گردید.^{۷۷}

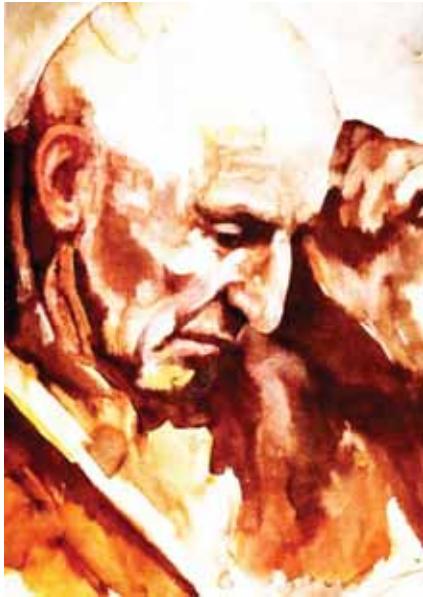
خوب آقایان در این جا باید پاسخ دهنده کدام بخش این پیشنهاد می‌توانسته منافع ایران را هر چند اندک مراحت کند؟ همان گونه که در متن پیشنهاد دیده می‌شود بانک نه به عنوان یک حکم بی طرف بلکه از طرف دولت انگلیس مأمور به این پادشاهی می‌شود. در این پیشنهاد از نظر اقتصادی حتی شرایط بدتری برای ایران در نظر گرفته شده است. همان گونه که سندهای آن دوره و پیشنهادهایی که میان ایران و انگلیس و حتی بازگشت کارمندان و مهندسان انگلیسی را نیز می‌پذیرد تا گام مشتبی در این راه برداشته باشد اما در این پیشنهاد نه تنها حق حاکمیت ایران نادیده انگاشته شده است بلکه بانک به نیابت از شرکت نفت ایران و انگلیس می‌خواهد همان ترتیبات گذشته را برای دو سال دیگر ادامه دهد. همین! لبیرالهای وطنی هر چند روی پذیرش پیشنهاد بانک جهانی مانور می‌کنند اما یک سند خیلی مهم که به نظر من کارپایه کودتای ۲۸ مرداد بود را عمداً به فراموشی می‌سپارند. پس از دیدار چرچیل با تروممن که در واقع نشان دهنده یک واقعه بزرگ در جا به جایی قدرت امپریالیست‌ها در کشورهای پیغمونی است چرچیل نماینده کشوری که آفتاب هرگز بر بیرق آن غروب نمی‌کرد می‌پذیرد که آمریکا رهبر جدید در عرصه خاورمیانه است. آن گاه در ۸ شهریور ۱۳۳۰ پیام مشترکی برای حل موضوع ملی شدن نفت ایران از سوی این دو رهبر آمریکا و انگلیس به مصدق تسلیم می‌شود که به شرح زیر می‌باشد:^{۷۸}

۱. این پیشنهاد شرط اول قانون ملی شدن نفت را می‌پذیرد.

پرداخت عادلانه‌ی غرامت و خسارت وارد بر شرکت نفت انگلیس و ایران ناشی از ملی شدن نفت باید انجام گیرد. چگونگی و نحوی پرداخت به قضاوت دیوان داوری بین المللی لامه ارجاع می‌شود.

۲. دولت انگلستان درباره‌ی قرارگرفتن کلیه ای اعملیات صنعت نفت در اختیار ایران و مجاز بودن آن کشور به استفاده از کارشناسان خارجی تلویحاً موافقت خود را علام می‌نماید.

۳. این پیشنهاد ترتیبات نهایی را مکول به مذاکرات بعدی بین دو کشور ایران و انگلستان



در کل تکیه دولت بر ملت و فعالیت‌های اقتصادی ملی بوده است. مصدق یک سوسيال دمکرات چپ بود که در دوران نخست وزیری خود توانسته بود اصلاحات تاثیرگذاری چه در مسئله ارضی و حق و سهم کشاورزان و چه برای رفاه کارگران ایجاد کرده با توجه به پاک بودن دولت و نداشتن هیچ گونه آلودگی و هر فعالیتی که احتمال فساد در آن باشد، الگویی از یک دولت پاک در ایران ایجاد کرد و برای نخستین بار در طول تاریخ رابطه دولت و ملت را از یک رابطه ارباب و رعیتی به یک رابطه مدنی و دمکراتیک و قانونی تبدیل کرد. دولت‌های غربی از این می‌ترسیدند که با نهادینه شدن این الگو و پیروی مردم سایر کشورها از این سرمشق موجب شود تا ملت‌ها به دولت‌های خود برای اعمال حاکمیت ملی و ایستادگی در برابر غرب فشار بیاورند.^{۲۲} زیرا همه می‌دانستند که نهضت ملی کردن نفت ایران یک اعتراض عمومی علیه انگلیس بود. حمایت مردم از دولت ملی در جریان انتشار اوراق قرضه توسط دولت دکتر مصدق به خوبی خود را نشان داد. در این دوره شرکت نفت ایران و انگلیس غرامت ایران از محل فعالیت خود در گذشته را نه تنها پرداخت نمی‌کرد بلکه دولت انگلیس دارایی ایران را به ارزش ۲۶ میلیون پوند انگلیس مسدود کرده بود. دولت امریکا نیز هر بار در خواسته‌های وام ایران از آن کشور را به تاخیر می‌انداشت. دولت مصدق برای رفع نیاز مالی معادل ۱۵ میلیون دلار اوراق قرضه منتشر کرد. عده‌ای اوراق توسط مردم خریداری شد در حالی که تجار و زمینداران که مخالف مصدق بودند و از طرف انگلیس آشکارا حمایت می‌شدند انتشار آن را با هو و جنجال مخالف منافع ملی و زیان بار تبلیغ کرده

کرده و به خط‌بینندگان لذا لطمہ خوردن منافع اقتصادی دولت‌های امپریالیستی به واسطه ملی کردن نفت و از دست رفتن کنترل آن‌ها بر منافع نفتی دلیل اصلی کوادتاً می‌باشد. این نظریه تا حدودی نیز توسط یرواند آبراهامیان در کتاب ایران بین دو انقلاب پرورانده شده است. سفیر وقت انگلیس در آمریکا مبارزه ملی کردن را^{۲۳} یک مبارزه جویی گستاخانه توأم با طرافت، قانونیت و خرد یک مشت آدم وحشی در ایران که در نظر دارند انگلستان را غارت کنند "توصیف کرد". اگرچه این بخشی از واقعیت است اما همه واقعیت نیست. چرچیل هم تأکید داشت که مصدق باید حذف شود. زیرا او می‌توانست کانال سوئز را می‌از جنگ انگلیس در بیارود.^{۲۴} مصدق با توجه به این موضوع بود که همواره در قضیه ملی کردن نفت ایران تلاش داشت که دولت انگلیس را از شرکت نفت ایران و انگلیس و موضوع ملی کردن آن و دریافت غرامت جدا کند. اما دولت انگلیس به سرعت موضوع اختلاف ایران با شرکت نفت ایران و انگلیس را به موضوع اختلاف دولت انگلیس با دولت ایران تبدیل کرد. این نظریه با توجه به مستندات و رفتار امپریالیسم، پیش و پس از ملی شدن نفت ایران قبل دفاع است اما این نظریه فقط بخشی از واقعیت را در نظر دارد و علاوه‌نمایان به این نظریه نمی‌توانند به این پرسش دکتر محمد مصدق پاسخ دهند که چرا در مکریک، حیاط خلوت آمریکا نفت ملی می‌شود و دولت آمریکا حتی برای مدتی به شرکت‌های نفتی آمریکایی توصیه می‌کند شرکت مکریک را پیذیرند، اما در ایران هزاران فرسنگ دورتر چنین اتفاقی نباید بیفتد!^{۲۵} پرسش بی‌پاسخ دیگر که نه نولیبرال‌های وطنی و نه گروهی که ادعای نیمه درست رویارویی شمال - جنوب را دلیل کوادتاً می‌دانند این است که اگر ملی کردن و پاشاری جنبش ملی ایران و رهبر آن مصدق بر آن باعث کوادتاً ننگین آمریکایی - انگلیسی علیه مردم ایران شد، چرا پس از کوادتاً دولت‌های کوادتاجی مشکلی با ملی شدن نفت ایران نداشتند؟ چرا پس از جا به جایی قدرت مسلط در صحنه کشور ایران و شکست جنبش ملی و دولت برآمده از آن ملی شدن نفت دیگر حساسیتی را بر نمی‌انگیزد!

۳. رویارویی با توسعه درونزا
این نظریه ضمن پذیرش رویارویی شمال - جنوب معتقدند که علت اصلی کوادتاً کوادتاً رویارویی با توسعه درونزای مصدق با شعار اقتصاد بدون نفت و بر بنای دمکراسی، اعتماد به دولت، مالیات گیری و

۴- منوچهر فرمانفرما میان در کتاب خون و نفت توضیح می‌دهد که این‌هاور زیر بار نقشه‌های انگلیس برای کوادتاً علیه حکومت دکتر مصدق و ملی کردن نفت نمی‌رفت اما پس از این که چرچیل به جای نکه بر نفت بر خطر کمونیسم تکیه کرد جان فوستر دالس وزیر خارجه آینه‌هاور آن را پذیرفت. (ص ۳۴۲) همچنین مراجعه شود به ص ۳۴۳ همین کتاب، سخنوار سناور و بیلام لانگر در باره خطر کمونیسم و سیاست دیکاتور پروری حکومت آمریکا.

فوادال‌ها تاثیر گذار بود، چنان‌چه توانستند آیت الله کاشانی را در برابر مصدق قرار داده و به این وسیله بخشی از هواهاران نهضت ملی را در روز کوادتاً در خانه نگاه دارند. ولی این فرع بر قضیه بود، اصل قضیه جوسازی علیه تفکر ملی کردن نفت در میان توده‌های مردم و در نهایت سرپوش گذاشتن روی قضیه کوادتاً علیه ملی کردن نفت بود.^{۲۶} واقعیت امر این بود که شوروی شاید هنوز در آن برره از زمان درک درست و صحیحی از بورژوازی ملی در کشورهای پیرامونی نداشته و حتی نسبت به آن‌ها به شدت بدین بود؛ ولی همین‌ها به شوروی انتقاد می‌کنند چرا در برابر کوادتاً امپریالیستی در مرزهای جنوبی خود واکنش نشان نداده است که این انتقاد نظر آن‌ها بی را که خطر کمونیسم را بزرگ می‌کردد نقض می‌کند. اگر شوروی برنامه ای برای نفوذ در ایران و از طریق نهضت ملی داشت باستی واکنش شدیدی در ارتباط با کوادتاً نشان می‌داد نه این که دست روى دست بگذارد و تماشاجی سقوط دولت ملی باشد. برخی نیز ادعا می‌کنند لابد شوروی در برابر این کوادتاً از آمریکا و غرب سهمی دریافت کرده! اما اینان نمی‌گویند چه سهمی دریافت کرده، در کجا و چگونه. فقط روی وهم و گمان که نمی‌توان قضاوت تاریخی انجام داد! در دوره کوادتاً ۲۸ مرداد برخلاف ادعاهای دشمنان سوسيالیسم که شوروی بر کوادتاً چشم پوشی کرده دولت شوروی در آن برره به عملت مرگ استالین و جا به جایی‌های عظیم ناشی از بازنگری خروش‌چف و کادرهای مرکزی حزب کمونیست شدیداً در گیر داخل بود. ضمن این در خارج از مرزها هنوز مشکل عظیم جنگ در کره پایان نیافته بود و امپریالیسم هنوز در پیرامون شوروی آن را به خود مشغول داشته بود. موضوع آلمان و اروپای شرقی حل نشده باقی مانده بود. این از سیاست مماشی و ملاحظه شوروی که در همه دوران نهضت ملی ایران سیاست آن را در پیش گرفته بود و سیاست روشنی نبود آشکار است.

۲. رویارویی شمال - جنوب
این نظریه به طور کلی این گونه استدلال می‌کند که در اثر ملی شدن نفت ایران، دولت بریتانیا از این رهگذر لطمہ خورده و ممکن بود اخراج کارکنان انگلیسی از صنعت نفت ایران برای سایر ملت‌های منطقه به ویژه بصره به یک الگو و سرمشق تبدیل شده و منافع دولت انگلیس و آمریکا را تضعیف

۵- منوچهر فرمانفرما میان در کتاب خون و نفت توضیح می‌دهد که این‌هاور زیر بار نقشه‌های انگلیس برای کوادتاً علیه حکومت دکتر مصدق و ملی کردن نفت نمی‌رفت اما پس از این که چرچیل به جای نکه بر نفت بر خطر کمونیسم تکیه کرد جان فوستر دالس وزیر خارجه آینه‌هاور آن را پذیرفت. (ص ۳۴۲) همچنین مراجعه شود به ص ۳۴۳ همین کتاب، سخنوار سناور و بیلام لانگر در باره خطر کمونیسم و سیاست دیکاتور پروری حکومت آمریکا.



ای ایران دستاویزی بیش نیست. همان گونه که در سال ۲۰۰۰ در زمان بوش در دکترین روابط خارجی آمریکا گنجانده شده است و در جنگ‌های اول و دوم خلیج فارس به روشنی دیده شده آمریکا هنوز هم به شدت به دنبال حفظ سیاست خود بر جریان نفت است^{۴۲} – آلمان و ایتالیا در جنگ شکست خورده و ساختارهای فنی و اقتصادی آن‌ها نابود شده بود، شوروی اساساً قابل به حضور در این مسابقه نبود، فرانسه و کشورهای کوچک‌تر جهان سرمایه داری غرب که در اثر جنگ و تغییر هژمونی در مرکز ضعیف شده بودند سرگرم مبارزه و سرکوب قیام‌های ملی و ضد استعماری در آفریقا و شرق آسیا) مستعمرهای سابق خود (بوردن و نمی‌توانستند در این رقابت نتش مسلط ایفا کنند، این بریتانیا بود که می‌باشد از سرمایه داری دفاع کند. دفاع از هژمونی در برابر کی؟ این قدرت تازه سر برآورده ایالات متحده آمریکا بود که برای حفظ برتری به دست آورده در اروپا و جهان نیاز داشت بر جریان نفت به برتری بی چون چرا دست یابد! بریتانیا می‌خواست اما نتوانست؛ آمریکا خواست و توانست که هژمونی خود را بر جریان نفت و بر جهان سرمایه‌سالاری برقرار سازد.

برای درک بهتر موضوع باشیتی گریزی به تاریخ بزنم تا موقعیت نفت و انرژی را در خاورمیانه و اهمیت آن را برای جهان سرمایه داری نشان دهد. بس از جنگ جهانی اول، آمریکایی‌ها گفتند مناطق نفت خیز تحت حاکمیت عثمانی باید به عنوان غنائم جنگی تلقی شود. همین امر سبب شد که شرکت‌های غربی به طور انحصاری به استخراج نفت کشورهایی چون عراق، کویت و بحرین پردازند. بس از پایان جنگ دوم بحث تعديل این انحصارات مطرح شد و در کنفرانس بین‌المللی انرژی که در سال ۱۹۴۴ در واشنگتن برگزار شد، آمریکایی‌ها بر این نکته تأکید کردند که در منطقه که امتیازات انحصاری وجود دارد، از جمله در ایران باید تعديل هایی انجام گیرد. شرکت نفت ایران – انگلستان این خواسته آمریکایی‌ها را نپذیرفت و صرفاً موافقت کرد که مقادیر قابل توجهی از نفت ایران را با قیمت ارزان به کمپانی‌های آمریکایی بفروشد. این امر چنان

موجودند که تمام بازار جهانی را تحت فرمان خود قرار داده و آنرا بطور «دوستانه» مابین خودشان تقسیم می‌کنند، تا این‌که جنگ آنرا دوباره تقسیم کند: صدور سرمایه متمایز از صدور کالا در سرمایه داری غیرانحصاری پدیده بسیار بازی است و ارتباط نزدیکی با تقسیم اقتصادی و ارضی – سیاسی جهان دارد؛^۵ تقسیم سرزمین‌های جهان (ست عمرات) کامل شده است.

همان گونه که اشاره شد دو نظریه کمونیسم هراسی و رویارویی شمال و جنوب به دلیل هایی که گفته شد قابل پذیرش نیستند گرچه نظریه سوم یعنی مخالفت با توسعه درونزا را یک دلیل اصلی کو دتا باید برشمرد، با این همه یک موضوع اساسی به کلی از نظر دور افتاده است و آن موضوع هژمون سرمایه‌داری و تغییر و جا به جایی هژمونی در مرکز و نیاز آن به تساطع و کنترل جریان نفت است. با این پیش فرض که خوائندگان به تاریخ استعمار آشنا بی کافی دارند باید یادآوری کنم که اشیاع بازار ملی و انباشت سرمایه همراه با فعالیت‌های افسارگیخته متروپل‌ها و انحصارها همواره در سال‌های پس از انقلاب صنعتی موجب وقوع جنگ‌های شدید میان هژمون‌ها در جهان استعماری شده است که مشخص ترین نمونه‌های آن جنگ یکم و دوم جهانی بوده است. جنگ میان هژمون‌ها در پیامد خود یورش به کشورهای پیرامونی را داشت. پس از پایان جنگ دوم جهانی، سرمایه‌داری اروپا رمک چندانی برای ادامه جنگ و رقابت نداشت. از یک سو نبرد برای تسليط بر نفت که نیروی حیاتی سرمایه داری تا امروز بوده است – دلیل اصلی فشار کنونی غرب بر ایران مسئله تسليط بر جریان نفت است و موضوع فعالیت هسته

و خرید آن را تحریم کرده بودند. از سوی دیگر دولت مصدق علیرغم ادعاهایی که دولت وی را فاقد برنامه برای کنترل اقتصاد بدون تکیه بر نفت می‌دانستند (کام‌های موثری در ایجاد پایه‌های یک اقتصاد درونزا و متکی به کار و بدون رانت نفت ایجاد کرده و به پیشرفت‌های اقتصادی قبل قبولی نیز دست یافته بود.^{۳۳}

ایالات متحده آمریکا به جای بریتانیا، پذیرش ملی شدن نفت، الگوی جدید آمریکا در این جا نیاز است با تعریفی تا حد امکان دقیق و کامل از امپریالیسم شروع کنیم: برای همین از تعریف لین مدد می‌گیریم: امپریالیسم مرحله تاریخی مشخصی از سرمایه داری است. خصلت ویژه آن سه گانه است: ۱- سرمایه داری انحصاری؛ ۲- سرمایه داری انگلی یا در حال گندیدگی؛^{۳۴} ۳- سرمایه‌داری در حال احتضار است. جانشین شدن رقابت آزاد به وسیله انحصار ویژگی اساسی اقتصادی، و جوهر امپریالیسم است. انحصار خود را در پنج شکل اصلی نمایان می‌سازد: ۱- کارتل‌ها، سنتدیکاها و تراست‌ها – تمرکز تولید به چنان درجه‌ای رسیده که باعث پیدایش این تشکل‌های انحصاری سرمایه‌داران می‌گردد؛ ۲- موقعیت استحصاری بانک‌های بزرگ – سه، چهار یا پنج بانک عظیم تمام زندگی اقتصادی آمریکا، فرانسه و آلمان میان هژمون‌ها در پیامد خود یورش به کشورهای پیرامونی را داشت. پس از پایان جنگ دوم جهانی، تراست‌ها و اولیگارشی مالی (سرمایه مالی، سرمایه صنعتی انحصاری است که با سرمایه‌بانکی ادغام شده باشد)؛^۴ (تقسیم) اقتصادی (دینی به وسیله کارتل‌های بین‌المللی آغاز شده است. هم اکنون بیش از یک‌صد عدد از چنین کارتل‌های بین‌المللی



دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۹، چاپ اول، ص. ۲۶۷.
 ۱۳- میرترابی، سعید، مسایل نفت ایران، تهران، قومس، ۱۳۶۸، چاپ سوم، ص. ۷۴.
 ۱۴- ذوقی، ایرج، پیشین، ص. ۲۸۵.
 ۱۵- امینی، علی رضا، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی، ص. ۳۲۴.
 ۱۶-

<http://www.zibakalam.com/news/829>
 ۱۷- خاطرات مصدق
 ۱۸- خون و نفت، همان، ص. ۳۴۳ هم چنین برای اطلاعات بیشتر به پانویس ۲۱ بنگرید.
 ۱۹- خون و نفت، همان، ص. ۳۱۱.
 ۲۰- خون و نفت، همان، ص. ۳۳۰.
 ۲۱- طبق بند ۱۷ قانون اساسی مکریک که در سال ۱۹۱۷ به تصویب رسید حق استخراج و بهره برداری از منابع زیرزمینی این کشور به صورت دائمی و غیرقابل انتقال به غیر به دولت و اگذار شده است. البته در مکریک نیز دولت برای استخراج و فروش نفت خود با مشکل های زیادی از سوی شرکت های آمریکایی رو به رو شد و تا زمانی که شرکت های آمریکایی به عنوان شرکت های ملی پذیرفته نشدند امکان استخراج و فروش نفت از مکریک گرفته شده بود. پس از انقلاب مکریک رئیس جمهور مکریک در سال ۱۹۳۸ حق اکشاف، تولید، پالایش، توزیع نفت و گاز و تولید و فروش فراورده های اصلی پتروشیمی را به صورت انحصاری به دولت این کشور واگذار کرد.
 ۲۲- منوچهر فرمانفرما میان در کتاب خون و نفت تعریف می کند که عکس های دکتر مصدق به دیوارها دیده می شد که ناشی از حس دوستانه نسبت به اقدامهای دکتر مصدق برای ایستادگی در برابر استعمار بود.

۲۳- برای اطلاعات بیشتر بروید به فوران، جان: مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی ترجمه احمد تدین و کاتوزیان، محمدعلی: اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی همچنین فاتح، مصطفی: سال نفت ایران ۵۰: برای اطلاع بیشتر بروید به مقاله آمریکا و پدرخواندنگی انرژی به قلم همین نویسنده به نشانی

<http://vazeh.com/n-2079789.html>
 به نقل از روزنامه

۲۵- هرمیداس باوند. مبنی:
<http://www.zibakalam.com/news/829>

۲۶- خون و نفت، همان، ص. ۳۴۲.
 ۲۷- خون و نفت، همان، ص. ۳۴۲

می کرد، زیرا قادر به در ک منطق سرمایه نبود. گناه او این بود که می خواست نفت را در چارچوب یک دولت دمکراتیک ملی کند تا در چارچوب قانون برای مردم هزینه شود و صرف یک اقتصاد درونزا بشود. او برخلاف دشمنانش عمیقاً یک سوسیالیست چپ بود. سرنگونی مصدق توسط ایالات متحده آمریکا و بریتانیا نشان داد که غرب تحمل حاکمان دمکرات را در هیچ کجا جهان ندارد. آمریکا پس از بروش به چنین ملی ایران سیاست ملی کردن نفت را در چارچوب حکومت های خودکامه دست نشانده در خاورمیانه اجرا کرد. با این وسیله هم توانست به سروری رقیب خود بریتانیا پایان دهد و هم جریان نفت را برای سال ها طبق منطق و نیاز خود بیمه کند. سیاستی که هم چنان ادامه دارد!

پی نوشتها:

- ۱- دکتر محمد مصدق
- ۲- نطقها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره های پنجم و ششم مجلس شورای ملی /ص ۸۹
- ۳- ایران بین دوانقلاب، بیرون از ابراهامیان، ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی. تهران نشر نی ۱۳۷۷، ص. ۱۲۸.
- ۴- منوچهر فرمانفرما در کتاب خون و نفت می نویسد: اقدامات انگلیس در آبادان به یک نظام مستعمراتی خشن و جدی انجامیده بود....
- ۵- برای اطلاعات بیشتر بروید به کتاب اقتصاد سیاسی ایران، محمد علی همایون کاتوزیان، صص. ۲۲۷-۲۲۸ جدول های ۱-۹-۲۹-۳۰ چاپ نهم ۱۳۸۲ انش مرکز
- ۶- در جریان انتخابات دوره هفدهم مجلس در سال ۱۳۳۰ کنسولگری های انگلیس در شهر های بزرگ کانسون مبارزه ضد دولتی بد شده بودند. محمد علی همایون کاتوزیان، همان، ص. ۲۱۹
- ۷- رای اطلاعات بیشتر بروید به کتاب نفت، قدرت و اصول، مصطفی علم، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۱، ، بنگرید به پانویس ۵
- ۸- ۹- مذاکرات مجلس شورای ملی ۳۰ امرداد ۱۳۳۰ نشست ۱۸۲ منبع:

<http://mashruteh.org/wiki/index.php>

- ۱۰- همایون کاتوزیان، محمد علی، اقتصاد سیاسی ایران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲، چاپ نهم، ص. ۲۲
- ۱۱- ذوقی، ایرج، مسایل اقتصادی و سیاسی نفت ایران، پاژنگ، ۱۳۸۱، چاپ ششم، ص. ۲۷۳
- ۱۲- تقی زاده انصاری، محمد سیاست خارجی و توسعه صادرات مواد معدنی، در ایران، تهران،



مورد تایید آمریکایی ها نبود. در واقع نوعی رقابت بین آمریکا و انگلستان در زمینه بهره برداری از نفت ایران وجود داشت.^۲ این موضوع خط بطلانی است بر همه ادعاهای واهی در باره کودتا که اگر مصدق با انگلیس راه می آمد کودتا اتفاق نمی افتد. ضمن این که نظریه کودتا به خاطر جلوگیری از خطر گسترش کمونیسم را نیز رد می کند. در واقع دولت آمریکا تا حدودی در سال های نخستین ملی شدن نفت، از ایران در برابر انگلیس حمایت می کرد تا انگلیس را بیناند. پس از آن که انگلیس کاملا در برابر ایران مستاصل شد و چرچیل با پای خود به نزد ترومون پنجم و ششم مجلس شورای ملی /ص ۸۹

۳- ایران بین دوانقلاب، بیرون از ابراهامیان، ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی. تهران نشر نی ۱۳۷۷، ص. ۱۲۸.

۴- منوچهر فرمانفرما در کتاب خون و نفت می نویسد: اقدامات انگلیس در آبادان به یک نظام مستعمراتی خشن و جدی انجامیده بود....

۵- برادر بزرگتر رهبری عملیات را در دست گرفته و انگلیس را به شریک درجه دو تبدیل کرد. اوج بحران ملی کردن نفت همزمان بود با تغییر ریاست جمهوری آمریکا از ترومون دمکرات به آینه اوار و نفت، ققنوس، ۱۳۸۳، چاپ هشتم، ص. ۱۱۴

۶- در جریان انتخابات دوره هفدهم مجلس در سال ۱۳۳۰ کنسولگری های انگلیس در شهر های بزرگ کانسون مبارزه ضد دولتی بد شده بودند. محمد علی همایون کاتوزیان، همان، ص. ۲۱۹

۷- رای اطلاعات بیشتر بروید به کتاب نفت، قدرت و اصول، مصطفی علم، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۱، ، بنگرید به پانویس ۵

۸- ۹- مذاکرات مجلس شورای ملی ۳۰ امرداد ۱۳۳۰ نشست ۱۸۲ منبع:

۱۰- همایون کاتوزیان، محمد علی، اقتصاد سیاسی ایران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲، چاپ نهم، ص. ۲۲

۱۱- ذوقی، ایرج، مسایل اقتصادی و سیاسی نفت ایران، پاژنگ، ۱۳۸۱، چاپ ششم، ص. ۲۷۳

۱۲- تقی زاده انصاری، محمد سیاست خارجی و توسعه صادرات مواد معدنی، در ایران، تهران،

گناه مصدق چه بود؟

همان گونه که دیده شد پیشنهادهای آینه اوار و چرچیل به مصدق کاملا در قراردادی که پس از کودتا با دولت ایران در کنسرسیوم نفتی تازه تشکیل شده منعکس شد. یعنی ملی شدن نفت ایران از سوی قدرت های بزرگ پذیرفته شد تا ترتیبات جدید با مشارکت انگلیس و چندین شرکت نفتی آمریکایی و هلندی و غیره در این کنسرسیوم غارت شرکت داشته باشند. نفت ایران سرانجام ملی شد اما نه در کنترل یک دولت دمکراتیک، بلکه دولتی خودکامه و غیر پاسخگو؛ این الگویی بود که توسط آمریکا جایگزین الگوی نفت ملی شده در چهارچوب یک دولت دمکراتیک گردید. گناه مصدق این بود که اسیر بازی های حکومت آمریکا شده و آن را کشوری دمکرات فرض

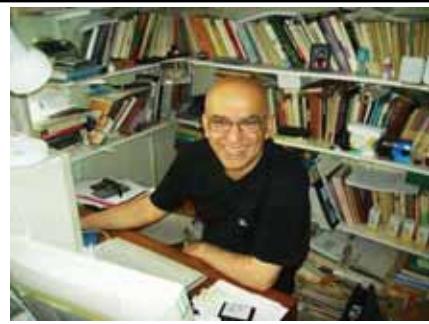
فروپاشی اقتصاد ایران:

طوفان که در راه است!

احمد سیف

موضوع بحران در اقتصاد ایران موضوعی نیست که دیگر بر کسی پوشیده باشد. بحرانی که می‌رود تا طوفانی به پا کند و تاین جای کار هم مشکل‌های فراوانی برای توده مردم به بار آورده است. از آن جایی که هم در سال پایانی عمر دولت دهم به سرمهی بریم و هم این که روزهای پایانی سال را در پیش داریم بر آن شدیم یک جمع بندی کلی از اقتصاد ایران در ۸ سال گذشته داشته باشیم. این موضوع را با دکتر احمد سیف اقتصاددان نام اشنا در میان گذاشتیم و ایشان با گشاده دستی کتابی را با همین نام که در زمینه اقتصاد ایران در چند سال پیش تأثیف کرده بودند برای انتشار و استفاده در مهرگان در اختیار ما گذاشتند. کتابی مفصل که به مهم‌ترین جنبه‌های اقتصاد ایران و نقشه‌صفهای تاریخی آن در کتاب مشکل‌هایی که در سال‌های زمامداری آقای احمدی نژاد بحرانی‌تر شده پرداخته است. به علت جنم زیاد کتاب انتشار آن در یک شماره مجله گذشته از این که مقدور نیست، درست هم نیست؛ لذا با هماهنگی ایشان در این شماره بخش یک کتاب را با کمی تلخیص منتشر می‌کنیم. امیدواریم فرضی باشد تا به تدریج سایر بخش‌های این کتاب ارزشمند را در شماره‌های دیگر مهرگان منتشر کنیم.

تحریریه مهرگان



الگوی توسعه واردات سالار و کمی هم درباره تاریخ اقتصادی ایران معاصر:

برای سال ۱۳۵۶ یعنی آخرین سالی که از رژیم گذشته آمار داریم، کل واردات ۱۳,۵ میلیارد دلار و کل صادرات غیر نفتی هم ۰,۵ میلیارد دلار بود، یعنی این شکاف برای این سال، ۱۳ میلیارد دلار بود. جمهوری آقای احمدی نژاد کل واردات به ایران ۲۳ میلیارد دلار و کل صادرات غیر نفتی ما هم ۱۹۴,۶ میلیارد دلار و کل صادرات غیر نفتی کسری ریاست در طول ۱۳۷۳-۷۶ یعنی سه سال پایانی ریاست جمهوری آقای رفسنجانی، کل واردات به ایران ۵۳ میلیارد دلار و کل صادرات غیر نفتی ما هم تنها ۱۴ میلیارد دلار بود، یعنی اندازه این شکاف برای این سه سال به ۳۹ میلیارد دلار رسید. در طول ۱۳۸۰-۸۳ یعنی سه سال پایانی ریاست جمهوری آقای خاتمی، کل واردات به ایران ۱۰۶

مشکلات اساسی اقتصادی ما کدام‌اند؟ برای سادگی کار خودم، من فقط به یک مشکل اساسی اشاره می‌کنم: ضعف بنیه تولیدی در اقتصاد به دلایل گوناگون، اقتصاد ایران اقتصاد مولبدی نیست. اگر بیشتر به عقب بر نگردم حداقل در ۱۵۰ سال گذشته این خصیصه اصلی اقتصاد ما است و به همین خاطر، تقریباً همیشه بین تولید و مصرف در آن شکاف وجود داشته است. در مقاطعی در قرن نوزدهم این شکاف را با صدور طلا و نقره از ایران پر کرده بودیم و بعد از پیدایش نفت، که همه چیزمان نفتی شد و این شکاف هم مزمن و دائمی گشت. یکی از شیوه‌های اندازه گیری این شکاف، این است که به تراز پرداخت‌های بین المللی مان نگاه بکنیم. البته همین جا بگوییم که لازم است که به این تراز بدون توجه به دلارهای نفتی توجه کیم. هدف در این مقایسه این است که ببینیم بر سر این شکاف بین تولید و مصرف در اقتصاد چه آمده است! گفتم و باید تکرار کنم که این مشکلی نیست که در ۴ سال گذشته آغاز شده باشد ولی واقعیت این است که در این ۴ سال، شاهد رشد چشمگیر این شکاف بوده‌ایم. برای مقایسه، توجه شما را به این آمارها جلب می‌کنم.

در دوره ۱۴۰۱-۰۶ ارزش کل واردات ایران ۳۸,۴ میلیون لیره و ارزش کل صادرات ما هم ۲۷,۳ میلیون لیره بود. یعنی این شکاف برای این دوره معادل ۱۱,۱ میلیون لیره بود که برای آن دوران به توجه به اندازه اقتصاد ایران، میزان قابل توجهی است.



ولی امنیت مالکیت و به طور کلی امنیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و البته که اقتصادی نداریم. یعنی مهم نیست که در قوانین مدون من و شما ایرانی چه میزان حق و حقوق داریم. یا به اصطلاح بر روی کاغذ چه ها امکان پذیر است و چه ها نباید بکنند، در عمل، تجربه زندگی مان این است که اکثریت مطلق مان حق و حقوقی نداریم (البته می گوییم اکثریت مطلق، چون همیشه بوده‌داند اقلیت بسیار کوچکی که برای هر کاری جواز داشته‌اند!). خوب در این فضا، یکی این که تصمیمات اقتصادی به شدت سیاسی می‌شود - یعنی شما نوی، به خاطر رابطه ای که با یک مقام صاحب قدرت دارید یک تصمیم اقتصادی می‌گیرید نه این که به اصطلاح ضرب و تقسیم اقتصادی اش را کرده باشید؛ و چون این گونه است، رانت خواری هم در این نظام به صورت «فضیلت» در می‌آید و ذهنیت اقتصادی آدم‌ها را به تباہی بیشتر می‌کشد. رانت خواری هم اول و آخر مصیبت اقتصادی در همه جاست. وقتی امنیت نیست و وقتی که تکلیف خیلی چیزها - حق و حقوق فردی، مالکیت، قرارداد- مشخص نیست، سرمایه‌گذاری در تولید غیر عقلانی می‌شود. در این مجموعه وقتی مازاد داریم یا آن را در جائی دفن می‌کنید - سابق در باعچه منزل دفن می‌کردید و حالا در بانک فرنگ - اگر در لندن و زوریخ نشود این کار را کرد خوب مازاد را به دویی می‌فرستید - یا برای این که به دست قدرتمندان نیفتند، بخش عمدۀ اش را همین می‌کنید. هر کدام که بشود، به ویژه وقتی که این هزینه‌ها هم عمدتاً صرف کالاهای خدمات وارداتی بشود، اقتصاد از این مازادها و از این نوع هزینه کردن‌ها جان نمی‌گیرد و توأم‌نده‌نمی‌شود. جالب این که رانت خواری در ایران، برخلاف ادعائی که شماری از اقتصاددانان می‌کنند در انحصار بخش دولتی نیست. تجار محترمی که در بخش خصوصی احتکار می‌کنند تا قیمت‌ها بالا بروند، به جز رانت خواری مگر چه می‌کنند؟

متأسفانه این وضعیت کلی با اندک تغییر - آن هم عمدتاً در سطح قضایا - شیوه غالب زندگی اقتصادی در ایران است؛ و بنده عرض این است که تا زمانی که کار بر این مدار می‌چرخد، مشکلات اقتصادی ایران رفع نمی‌شود.

پس به گمان من، برای برون رفت و یا حداقل تخفیف این مشکلات ما به اصلاحات اساسی سیاسی و اقتصادی نیازمندیم. بدون تحول سیاسی، سیاست‌های اقتصادی نمی‌تواند مددکار باشد و بدون تحول اقتصادی، تحول سیاسی پایدار نخواهد بود. به تجربه تلخ و شیرین بشیریت، این دو اگر قرار است موفق باشند، باید با هم و با پشتیبانی و حمایت یکدیگر اجرا شوند. پیش‌پیش

می‌زنیم، چنان معجونی سر بر می‌زند که با هیچ الگوی شناخته شده‌ای جور درنمی‌آید. تا ۱۹۰۶ که در ایران هیچ گونه قانون مدونی نداشتیم. اگرچه به نظر این گونه نمی‌آمد ولی اقتصادی داشتیم سرشار از هرج و مرچ و هر کی به هر کی. مالکیت جان و مال هم در نتیجه همین آثارشیسمی که حاکم بود، بلا تکلیف بود. یعنی شما ایرانی امروز همه کاره بودید و فردا بر سردار، پی آمد اقتصادی این ساختار هم این می‌شود که اقتصاد با قحطی سرمایه گذاری در آن روپرتو می‌شود و نتیجه اش هم ناپایداری تولید و ضعف بینه تولیدی در اقتصاد است. پس از ۱۹۰۶ به ظاهر قانون دار شدیم ولی هنوز نهادهای دیگر را نداریم، ولی در ضمن، هرکس که تنه مقدرتی دارد، به قانون رفتار نمی‌کند و نتیجه این که، با بیش و کم تفاوتی همان الگوی قرن نوزدهمی ادامه پیدا می‌کند - با این تفاوت، که یواش یواش دلارهای نفتی را هم داریم که می‌تواند به عنوان سرپوشی برای کتمان شکافی که بین تولید و مصرف وجود دارد بکار گرفته شود. از آن زمان به بعد، نه فقط اقتصاد ما که بخش عمدۀ ای از مصرف ما هم نفتی می‌شود. نه این که مالکیت خصوصی نداشته باشیم. داریم همان گونه که در قرن نوزدهم هم داشتیم،



همایشی در تبریز نقل شده است که ایشان گفته‌اند ۸۰ درصد آمارهای صادرات غیر نفتی ایران را قبول ندارند. اگر بخواهیم این «اصحیح» را در نظر بگیریم البته که میزان شکاف ۱۸۳,۶ میلیارد دلار می‌شود که از آن می‌گذرم.

در همین جا باید توجه شما را به دو نکته دیگر هم جلب بکنم.

در طول ۱۳۸۳ اگرچه کل صادرات غیر نفتی ما ۷ میلیارد دلار بود، ولی خبر داریم که دولت - دولت آقای خاتمی - ۸ میلیارد دلار برای تشویش صادرات پرداخت. من در نوشته‌ای همان موقع، از این کار تحت عنوان «اقتصاد ملاصرالدینی» نام برد و بودم که عملاً ۸ دلار هزینه می‌کنیم تا ۷ دلار درآمد داشته باشیم. از سوی دیگر این را هم بگوییم که در ۱۳۸۷ بر اساس تازه‌ترین آماری که بانک مرکزی منتشر کرده است، کل واردات به ایران برای ۶ ماه اول سال ۳۵,۵ میلیارد دلار و کل صادرات غیر نفتی ما هم ۹,۸ میلیارد دلار بود. حتی اگر از «اصحیح» آقای جهرمی هم چشم پوشی کنیم، یعنی که برای بقیه سال اگر همین روال ادامه یافته باشد، کسری تراز پرداخت‌های بین‌المللی (غیر نفتی) ما یا همان شکافی که پیش‌تر از آن سخن گفته‌ام ۵۲ میلیارد دلار می‌شود.

این ضعف بینه تولیدی، به گمان من، عمدۀ ترین و پیچیده‌ترین معضل اقتصادی ماست و از طرف دیگر، باید بر این نکته تاکید بکنم که تداوم تاریخی آن هم تصادفی نیست و تا موقعی که به ریشه پردازیم بر طرف نخواهد شد.

و اما، پی آمدۀ این ضعف توان تولیدی و عوامل توضیح دهنده آن، خودش را به صورت‌های مختلفی نشان می‌دهد.

- بیکاری آشکار و پنهان.

- توزیع نابرابر درآمد و ثروت.

- گستردگی فقر.

- تورم مزمن.

- عدم موفقتی در بازارهای بین‌المللی.

- بدھی خارجی که از مقدار واقعی و شرایطش خبر نداریم.

- فرار سرمایه از ایران و کاهش ادامه دار و حیرت انگیز ارزش ریال.

- ساختار مخدوش بازار و به ویژه وجود شرکت‌های عظیم نه دولتی - نه خصوصی.

و اما چرا این گونه است؟

پاسخ من این است که حداقل در صد سال گذشته می‌خواستیم در ایران اقتصاد سرمایه‌داری داشته باشیم ولی برای ایجاد نهادهای که برای اداره ثمربخش این نظام اقتصادی لازم است کاری نکرده ایم. به عبارت دیگر، پوسته نظام اقتصادی ما سرمایه‌داری است ولی وقتی این پوسته را کنار

توان خود را صرف بخش توزیع نموده و می کوشد بدون دردرس به درآمدهای کلانتر دست یابد و این خصلتی است که چه در رژیم گذشته و چه در سالهای اخیر عیان تر از آن بود که کتمان کردنی باشد.

به نظر من اگر قرار باشد بدون اصلاحاتی که لازم است- آن گونه که از قرائی پیداست، بخش های بیشتری در اختیار این بخش مستثولیت گریز و دلال مسلک قرار بگیرد، اقتصاد مملکت یا گرفتار بحران بی اعتباری بین المللی خواهد شد - به خاطر وارداتی که توانایی تأمین مالی شان را نداریم- و یا تورم سیر صعودی خواهد گرفت و در نهایت به صورت یک بحران سیاسی در می آید. دلیل افزودن بر تورم هم این است که فعالیت های دلالی - به ویژه وقتی بین تولید و مصرف شکاف وجود دارد، یعنی وضعیتی که در ایران داریم- یکی از عوامل افزایش قیمت است چون هر دلالی بدون این که ارزش افزوده ای تولید کرده باشد، بسته به موقعیت، مقداری بر قیمتها افزوده است. پس، قبل از هر چیز، راهی جز این نداریم تا همه امکانات را برای افزودن بر تولید ارزش و ارزش افزوده در اقتصاد بسیج کنیم؛ و همین جاست که بر می گردیم به ضرورت کترل و محدود کردن قدرت سیاست پردازان و ایجاد شرایطی که امنیت اجتماعی از حرف فراتر رفته و با نهادهای لازم و کافی حمایت گردد.

همین جا پس این نکته را هم بگوییم که بازاری که شماری از اقتصاددانان در ایران از آن حرف می زند و از آن دفاع می کنند، یعنی بازاری مستقل از مداخلات گسترده و هر روزه دولت، وجود خارجی ندارد؛ و اگر هم رگه های کم رنگی از چیزی شبیه به این نوع بازار در خاطرهای گرد گرفته تاریخی بشر باشد، آن هم به مراحل اولیه

ایران که منابع ارزی قابل اطمینان و قابل توجه ندارد، خطر این سیاست افزودن بر بدھی خارجی و بی اعتباری بین المللی است که به صورت بحران ارزش ریال در می آید و ضمن تشویق فرار سرمایه بر بحران تورمی می افزاید. البته در این سالها بودند و هستند اقتصاددانانی که بدون توجه به این وجوده «غیر اقتصادی» خواهان حذف دولت از زندگی اقتصادی و سپردن کارها به دست «بازار آزاد» هستند. در موارد مکرر در این باره نوشتهام که من با این سیاست، موافق نیستم. آن هم به این دلیل ساده که وقتی تکلیف حق و حقوق فردی نامشخص باشد و دولت هم کارآمد نباشد و به قوانین جاری عمل نکند، اقتصاد بازار هم نتیجه خواهد داد. پیشنهاد می کنم به تجربه «خصوصی سازی» در ایران بینگرید و خارج از حب و بعض ایدئولوژیک بی آمدهایش را بررسی کنید. به همین خاطر، معتقدم که با تمایلی که می کوشد در جوامعی چون ایران دولت را از زندگی اقتصادی حذف کند نیز باید مقابله شود. آن چه باید بسود تصحیح عملکرد دولت است نه حذف آن. تصحیح عملکرد دولت هم بدون قانون گرایی و تعهد و عمل په قانون غیر ممکن است.

- اولاً، هیچ نمونه تاریخی وجود ندارد که اقتصادی بدون نقش کارساز و موثر دولت در اداره امور توسعه یافته باشد.

- ثانیاً، بخش خصوصی در ایران به دلایل گوناگون- از جمله به دلایل عدم امنیتی که وجود دارد- خصلت کارآفرینی است و در وجود عده، تمایل زیادی به باج طلبی (Rent seeking) دارد و این خصلت نیز، خصلت تازه ای نیست. با حذف دولت از زندگی اقتصادی و بدون آن چه هائی که باید انجام بگیرد، این بخش به جای کوشش در راستای افزودن بر تولید ارزش افزوده در اقتصاد، همه



به این نکته نیز اشاره بکنم که باید از تمایلی که می کوشد با وعدهای غیر واقعی و «سریع السیر» این مصائب را بر طرف نماید، مقابله شود. چون این مشکلات راه حل ساده و بی درد و حتی کم درد ندارند. آگاهی به این واقعیت‌ها اما تحمل درد را امکان پذیر می نماید.

نگاهی به این لیست مشکلات و مصائب اقتصادی نشان می دهد که ما به کار و برنامه ریزی هم زمان در چند حوزه نیازمندیم. به عنوان مثال، به گمان من، علت اصلی تورم در جوامعی چون ایران کمی تولید و کاهش ادامه دار ارزش ریال و افزایش خارج از کترول عرضه پول در اقتصاد است. کمی تولید اگر چه ریشه ساختاری و تاریخی دارد، ولی کاهش ادامه دار ارزش ریال به سیاست‌های دولت و فرار سرمایه از ایران مربوط می شود. فرار سرمایه، اگر چه دلایل اقتصادی هم دارد ولی علت اصلی آن سیاسی- فرهنگی است. کاهش ادامه دار ارزش ریال به بیانی یکی از علل فرار سرمایه است و هم یکی از پی آمدهای آن. قانونمند شدن امور و به ویژه تعیین تکلیف مالکیت خصوصی و بی تعارض، آماده سازی نهادهای لازم برای حفظ تقدس آن در یک نظام سرمایه داری، مقابله با مراکز چند گانه قدرت- به ویژه مراکز قدرت غیر انتخابی- مقابله جدی و قابل رویت و لمس با موارد عدیده قانون شکنی- از سوی همگان و به خصوص از سوی دولت- کوشش عملی برای افزودن بر امنیت در جامعه بسی گمان برای کاستن از تمایل به فرار سرمایه مفید خواهد بود. نه تنها این، بلکه اگر بتوانیم ایرانی ها را به وجود امنیت لازم و احترام به حق و حقوق اجتماعی شان متقادع بکنیم، در آن صورت، سرمایه گذاری تولیدی هم در این جا تشویق می شود و انجام می گیرد. حرکت در این راستا می تواند بستری باشد برای تخفیف و حتی حذف این شکاف و اما کمبود تولید، برنامه ریزی می خواهد. در برابر تمایلی که می کوشد فشارهای تورمی را با تشویق واردات تخفیف دهد باید مقاومت کرده، مضار این سیاست را نشان داد- فکر می کنم الان می دانیم که این سیاست در عمل به چه صورتی در خواهد آمد! برای کشوری چون



می‌مانند.
با توجه به آن چه که درباره شکاف موجود بین تولید و مصرف در اقتصاد ایران گفتم باید اضافه کنم که به گمان من خطای استراتژیک دولت احمدی نژاد این بود که همانند دولت‌های قبلی و احتمالاً اندکی مشتق‌تر - الگوی توسعه واردات سالار را در پیش گرفت و همان گونه که پیش‌تر هم گفتم به اهداف خویش که نرسید، هیچ برای اقتصاد کشور این شرایط شدیداً بحرانی را ایجاد کرد. به وارسی گوشش‌هائی از این بحران خواهم رسید.

یکی از خطاهای استراتژیک سیاست پردازان اقتصادی در ایران - نه فقط در این ۸ سال گذشته - که حداقل در ۲۰ سال گذشته این بود که الگوی توسعه اقتصادی «واردات سالار» - Import-led development model - را در پیش گرفتند. آن چه که لازم بود برنامه ریزی هوشمندانه برای افزودن بر توان تولیدی در اقتصاد بود که اگرچه کار ساده‌ای نبود ولی ناممکن هم نبود. هوشمندی و مسئولیت پذیری می‌خواست و یک حداقل شناخت از موضع و ترتیبات اقتصادی و سیاسی در ایران و یک تمایل جدی برای تغییر آن چه که در ایران عهد دقيانوسی باقی مانده بود. ولی این چنین نکردن. البته این هم صحت دارد که در ۸ سال گذشته، دلیستگی به این الگویی بیشتر شد، خطاًی که افزایش درآمدهای بادآورده نفتی و فقدان یک نگرش استراتژیک به مسائل اقتصادی در تعميق و گسترش آن بی تأثیر نبوده است.

بی مناسبت نیست از بدتر شدن وضعیت اقتصادی و از تضعیف بینه تولیدی در ایران نمونه و شاهد بدهم. در بازار مواد غذایی - روغن زیتون مثلاً - روغن زیتون اسپانیائی و ایتالیائی در بازارها فراوانند. آب میوه رانی از عربستان سعودی و امارات و همین طور چاشنی‌های سوئیسی مگی و در دیگر بازارها هم وضعیت به این گونه است که حتی داد سایت الف واپسی به آقای احمد توکلی هم درآمده است. بخش از گزارش این سایت را نقل می‌کنم^۱

بازار شامپوی

شامپوی هراندلولدرز آلمانی

شامپوی البوی با مبدأ تولید نامعلوم

شامپوی اپیک ترکیه

شامپوی جلیمو (گلمو) محصول کشور اردن

شامپوی سلسان بلو احتمالاً اروپای شرقی

شامپوی استایل وان آمریکایی

شامپوی های دایرکت (اج دی) آمریکایی

شامپوی کلیس کور آلمانی

شامپوی فراج اند ویتمان آلمانی

شامپوی کراوتر با مبداء تولید نامعلوم

که ساختار ذهن اقتصادی مای ایرانی هم متتحول شود.

در این حوزه و در کوتاه مدت، دولت آینده باید پذیرد که:

۱- دموکراسی و جامعه باز، در بطن خویش رسیدن به یک حداقلی از رفاه مادی برای همه شهروندان را نهفته دارد. یعنی در جامعه ای با فقر و نابرابری روزافزون یکی از اساسی‌ترین مختصات یک جامعه باز وجود نخواهد داشت [تخیف مشکل فقر].

۲- دموکراسی و جامعه باز با نابرابری روزافزون و بی عدالتی گسترده جمع شدنی نیست. تخفیف نابرابری و بی عدالتی به سیاست‌های ویژه نیاز دارد و با حاکمیت بازار آزاد به دست نمی‌آید.

۳- دولت آینده باید در عمل پذیرد که شهروندان نه موضوع توسعه که عامل توسعه‌اند و به همین سبب لازم است که نه فقط در زیان‌ها که در منافع احتمالی آن نیز سهیم باشند. یعنی، رفاه و آزادی غیر قابل تقسیک‌کارند یا اگر به طور دیگر گفته باشند، نه بدون آزادی، رفاه به دست آمدنی است و نه بدون رفاه، آزادی معنی دار است. این حداقل رفاه برای رسیدن به اهداف جامعه ضروری است [کوشش برای باز توزیع شروط و درآمد]. انگیزه شهروندی که حقوق ماهیانه اش برای پرداخت اجاره منزل مسکونی اش کفایت نمی‌کند، برای سخت کوشی و ابداع و کار به نفع جامعه و برای فاسد نشدن، چیست؟

با این حساب برگردیم به پرسشی که مطرح کردیم.

به نظر من، خطوط کلی این سیاست اقتصادی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد. من بر آنم که این سیاست‌ها برای رفع و یا حداقل تخفیف دو دسته مشکلی که پیش‌تر بر شمردم، مفید خواهند بود :

- مشخص کردن نقش و وظایف دولت

- اصلاح ساختار دولت - دموکراتیزه کردن این ساختار

- مقابله با فساد مالی گسترده و مزمن (دولتی، شبه دولتی، شخصی)

- تصحیح نظام مالیاتی

- مدیریت ثمر بخش تجارت خارجی

- توجه به مسائل کارگری و اتحادیه‌ها

- نهادسازی

- آزادی مطبوعات و رهاسازی صدا و سیما از انحصار دولتی - احترام به حق و حقوق فردی

باید یک بار دیگر تاکید بکنم که بدون تضمین آزادی بیان و عقیده و امنیت همه جانبه شهروندان و کوشش وقفه ناپذیر برای گسترش و تعمیق این آزادی‌ها و امنیت این مصائب و مشکلات هم باقی

نظام فثوالی و در مرحله ظهور و پیدایش مبادرات کمالی مربوط می‌شود که حتی در آن موقع نیز، پول در جریان به وسیله فثوال منطقه و یا سلطان

ضرب می‌شد و از آن گذشت، نه حجم مبادرات قابل توجه بود و نه دائمی و ادامه دار. تولید، تولید کمالی - تولید برای بازار - نبود و تنها تویید مازاد بر مصرف بود که به صورت کالا در آمده وارد مبادره می‌شد؛ و این مازاد اگر در سال بود، ممکن بود در سال دیگر نباشد. ولی سرمایه سالاری در گوهر نظام متفاوتی است که با کالائی شدن تولید - یعنی تولید برای فروش در بازار - خصلت بندی می‌شود و به همین خاطر نیز هست که مداخلات هر روزه دولت در بازار به شکل‌های مختلف، نه فقط موثر که ضروری می‌شود.

حتی در جوامعی که همین برنامه تعديل را به جوامع پیرامونی صادر می‌کنند، گذشته از نقش چشمگیر و مستقیم دولت در اقتصاد - چه به صورت عرضه کننده کالا و خدمات و یا خریدار آنها - روز و هفته‌ای نیست که دولت برای ثبات آفرینی در بازار ارز مداخله نکند. از آن گذشته، کشوری وجود ندارد که در آن نرخ بهره بانک مرکزی - از سوی دولت - از طریق بانک مرکزی - نشود و نرخ بهره به عنوان «قیمت پول» در نظام سرمایه سالاری اگر مهم‌ترین «قیمت» در این نظام بازار سالار نباشد، یکی مهم‌ترین قیمت‌هاست. با این حساب، این روایت «غیر اقتصادی» بودن مداخلات دولت در وجه عده نه در نتیجه‌ی یک استدلال مشخص و معلوم اقتصادی که دقیقاً یک موضع گیری روشن سیاسی است. با این همه، آن چه که باید بشود دموکراتیزه کردن و تصحیح خودسری‌های نهاد دولت است نه کوشش برای حذف آن از زندگی اقتصادی.

- بحث اصلی بر خلاف آن چه که از سوی این دوستان عرضه می‌شود، بر سر نقش داشتن و یا نداشتن دولت در امور اقتصادی نیست. یعنی، آتشی ترین مدافعان «بازار آزاد» نیز از «حذف کامل» دولت به واقع حذف کامل را منظور ندارند. یعنی، منظور این نیز برچیده شدن پول ملی، بانک مرکزی، ابراههای دولت برای دفاع از مالکیت خصوصی، نظام گسترده نظامی و پلیس و نهادهای واضح و مجری قانون نیست. مجادله اصلی، در واقع، بر سر چگونگی این نقش و گسترش آن و در اصل بر سر ارجحیت‌های دولت است.

پس بررسیم به یک سؤال اساسی دیگر: با توجه به

این مقدمه چه باید کرد؟

اگرچه در پیش گرفتن سیاست‌های ضربتی و کوتاه مدت گاه لازم می‌شود ولی من بر آن سرم که دولت آینده برای کاستن از این مصائب باید در وجه عمده بکوشند که نه فقط ساختار اقتصاد ایران



باشید که در اقتصادی که وجه مشخصه‌اش ناکافی بودن ظرفیت تولیدی در آن است به گزارش ایلنا شاهد «کاهش شدید ظرفیت تولیدی صنایع مختلف در کشور» هستیم.^۱ رئیس اتاق بازرگانی تهران می‌گوید که شهرک‌های صنعتی کشور «با یک سوم ظرفیت کار می‌کنند» و همین نکته از سوی مدیر کل اقتصادی وزارت صنایع هم تائید می‌شود.^۲ مدیر عامل صنایع شیر ایران، می‌گوید صنایع لبندی «با کمتر از ۵۰ درصد ظرفیت خود» کار می‌کنند و این البته روایت زندگی ۶۰ کارخانه فرآورده‌های لبنات در کشور است. کارخانه‌های اردسازی با ۴۵ درصد ظرفیت خود کار می‌کنند. البته اشتباه است اگر بحران را به صنایع غذائی محدود کنیم. شرکت واگن پارس در ارای که احتمالاً یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های واگن سازی خاورمیانه است، «این روزها حال و روز چندان خوشی نداشته» و حتی با اعتراض کارگرانش نیز مواجه شده است. داستان این است که کارخانه ۲,۵ ماه به کارگرانش حقوقی پرداخت نکرده است - اگرچه پس از اعتراض کارگران ۱,۵ - ۱ حقوق یک ماه و نیم پرداخت شد و طلب کارگران تنها برای حقوق یک ماه است. اگرچه کارخانه به «۳۰ درصد ظرفیت» کار می‌کند ولی «مجوز واردات واگن‌های دست دوم مسافری از اروپا نیز همچنان صادر می‌شود».^۳ مدیر عامل شرکت واگن پارس می‌گوید «باید به سختی با رقبای چینی، روسی، اوکراینی و هندی که با کمترین قیمت‌ها وارد بازار ایران می‌شوند، رقابت کنیم. این در حالی است که شرکت‌های خارجی از حمایت دولت‌های خود استفاده می‌کنند، اما در ایران صنعت واگن سازی عملاً از هیچ گونه حمایتی برخوردار نیست».

صنعت فولاد که در اقتصاد جهان گرفتار بحران است، در ایران وضعیت ملال انگیز تری دارد. یکی از اعضای انجمن تولید کنندگان فولاد از ۵۰۰ تن فولادی که در اینارها مانده و به فروش نرفته می‌نالد و ادامه می‌دهد که ایران تنها کشور جهان است که در آن واردات فولاد با تعریفه صفر درصد آزاد است، از سوی دیگر، یکی از پی‌آمد های بحران جهانی این است که محموله‌های شرکت‌های

علاوه بر این‌ها محصولات کراون، توبی، استیم، بیم، یونیک و چندین نام و برنده با هویت و مبداء نامعلوم وارداتی نیز در بازار ایران به وفور وجود دارند.

این محصولات، علاوه بر برندهای معروف کره‌ای و آلمانی است که از سال‌های قبل در بازار لوازم خانگی ایران فعال هستند. همین جا در جواب سوال احتمالی دوستانی که به امام زاده «تجارت آزاد» دخیل بسته و در عمل مدافعت دائم این وضعیت می‌شوند، بگوییم که «تجارت آزاد» موقعي نافع است که به قول معروف بدۀ-بستان صورت بگیرد. شما در تولید کالائی به اصطلاح «مزیت رقابتی» دارید و دیگری در تولید کالائی دیگری، و بعد هر کدام در تولید آن چه که مزیت رقابتی دارید دست بالا را پیدا می‌کنید و بعد اگر تجارت آزاد باشد، با یک دیگر دست به مبادله می‌زنید. به هزار و یک دلیل، آن چه در ایران می‌گذرد با پیش گزاره‌های این الگو نا همخوان است. واقعیت تالخ این است که در عمل به غیر از نفت کالای متنوع نداریم. نفت هرچه که باشد عرضه اش نا محدود نیست و ما با هیچ جادو و جنبه‌ی هم قادر به تولید نفت بیشتر نیستیم از سوی دیگر، واقعیت این است که ما امروز کمتر از دیروز نفت داریم چون در همین یک روز هم بیش از ۴ میلیون بشکه آن را استخراج کرده و با پولش از چین و ماقچین از جان آدم تا شیر مرغ را وارد کرده‌ایم. یعنی می‌خواهم بر این نکته بار دیگر تاکید بکنم که واقعیت این است که مقدار «معین» و به یقین «محابودی» نفت داریم که دیریا رود تمام خواهد شد، ولی فعلای هست، بدون هیچ برنامه ریزی موثر و دقیقاً شیبیه میراث خواران لوس ونر والدینی پولدار، اموال پدری و مادری را نقد می‌کنیم و با وجهش «خوش می‌کارانیم» - حالا بماند که این خوش گذرانیدن شامل حال اکثریت مردم نمی‌شود. این مناسبات نمی‌تواند پایدار باشد و پایدار بماند. کافی است از خود پرسیده شود که گیرم این الگو، خیلی هم در حال حاضر دلچسب و مطلوب هم باشد، ولی همین که نفت تمام شد و دلارهای بادآورده نفتی نبود، آن موقع، چه باید کرد؟ اگر هم می‌خواهید نادرستی به کارگیری این الگو واردات سالار را بهتر متوجه بشوید در نظر داشته



بازار ترینیتات منزل کاغذ دیواری ترس تینتاس اسپانیایی کاغذ دیواری رویال فرانسوی کاغذ دیواری رویال کینگ انگلیسی پارکت کاینده اتریش

پارکت پات ایتالیا

پارکت استالم مالزی

پارکت هارو آلمانی

کفپوش موندو ایتالیایی

کفپوش ال جی کره ای

پارکت کرونوپول سویسی

پارکت دیل وود اروپایی

موکت تایل پارکت کانادایی

موکت کرانزل آلمانی

سعودی بازار مصالح ساختمانی

کاشی‌های اسپانیایی با برندهای زیرکنیا، کارمالاسا، روپی، سالونی، گرسیر و...

کاشی و سرامیک‌های ایتالیایی با برندهای دادو، سدیر، سایسینز، لافانزا آب س، ادی گرس.

شیرآلات اسپانیایی تکا

عایق انگلیسی ساند سلوشن

سرپیس بهداشتی هلندی گیسا

بازار مبل و چوب

مبلمان هوکلا آلمانی

مبل استکبال وارداتی از ترکیه

مبل باستان وارداتی از ترکیه

علاوه بر این، بخش قابل توجهی از بازار مبل ایران

را محصولاتی وارداتی از چین، مالزی و ایتالیا

تشکیل می‌دهد که فاقد برنده شخص هستند.

بازار مبوه

کلاچی تولید شده در چین

انگور تولید شده در شیلی

پرتقال تولید شده در مصر

نارنگی تولید شده در پاکستان

سبیب تولید شده در فرانسه

آنناس تولید شده در مالزی و فیلیپین

و...

بازار لوازم خانگی

محصولات انگلیسی و کس

محصولات ایتالیایی ایندیزیت

محصولات آمریکایی بلاک اند دکر

محصولات آلمانی بیم

محصولات آمریکایی هاش دوا و ماب

محصولات آلمانی کلابرونیک

محصولات آلمانی هوگل

محصولات اسپانیایی یوفا

محصولات فرانسوی پروماس

طول همین دوره، در مقایسه با ۴ سال پیش‌تر، نیز بیش از دوباره شده و بارشی معادل ۱۰۹,۵ درصد روبرو بوده است. به ادعای این گزارش، این که واردات بدون توجه به وضعیت تولید کنندگان داخلی صورت بگیرد، این پی آمد مخرب را داشته است «بسیاری از تولید کنندگان داخلی ورشکست شده و یا توان تولیدی خود را به حداقل کاهش دهنده، این ورشکستگی البته تنها به صنایع محدود نمانده است. حتی برنجکاران مناطق شمالی نیز از پی آمدهای این سیاست تجاری غیر مسئولانه درامان نمانند. برای نمونه در ۵ ماه اول ۱۳۸۸ بیش از ۶۵۳ هزار تن برنج وارد شده است که نسبت به مدت مشابه در سال، قبل نشان دهنده رشد ۵۴ درصدی درواردات برنج به ایران است. اگرچه بیش از ۲۰۰ هزار تن برنج داخلی در انبارها مانده است ولی جالب این که بخش تعاوون و دولت هر دو وارد کننده برنج به ایران اند.

از وضعیت نامشخص و نگران کننده دیگر اقلام تولیدی در ایران باید به تعطیلی بیش از ۵۰ کارخانه چای شمال درنتیجه واردات اشاره کنم^{۱۱}. در همین راستا خبر داریم که تولید چای از ۴۰ هزار تن (چای خشک) به ۲۷ هزار تن درسال جاری کاهش یافته است. رئیس اتحادیه چایکاران ایران اعلام کرده است که «از ۱۷۲ کارخانه چای سازی در شمال کشور در بیشترین زمان بهره‌برداری، کمتر از ۵۰ درصد کارخانه‌ها راه‌اندازی شد و بقیه تعطیل هستند»^{۱۲}.

اما کمی زیسته تاریخی این مصیبت اقتصادی: در این راستا، پیشتریه اشاره گفتم که اقتصاد ما حداقل از سال ۱۹۰۰ با این شکاف بین تولید و مصرف زیسته است و حداقل من اطلاع ندارم که به غیر از سه سالی که دکتر مصدق نخست وزیر بود، برای تخفیف این مصیبت تاریخی-اقتصادی ما کاری کرده باشند. البته که وارسی اقتصاد ایران در این سد سال گذشته، موجب اطناب کلام می‌شود. پس، اجازه بدهید گریزی بزنم به اقتصاد ایران در دوره آقای خاتمی تا این توهمندی نیاید که گرفتاری اصلی ما سیاست‌های اقتصادی دولت آقای احمدی نژاد است و در دوره «اصلاح طلبان» اقتصاد ایران تخم دو زرده می‌گذاشته است. مدافعان «اصلاح طلبان» ادعای میریت شود و لی «آمارهای به دست آمده از عملکرد فعالیت اقتصادی این دولت در زمینه واردات نشان می‌دهد که در بسیاری موارد واردات بدون توجه به وضعیت تولید کنندگان داخلی بوده است^{۱۳}. در این گزارش می‌خوانیم که واردات به ایران در ۱۳۸۷ به نسبت سال ۱۳۸۳ نزدیک به ۸۹ درصد افزایش داشته است و در همین راستا خبردار می‌شویم که واردات کالاهای مصرفی در

بحran رها نیست. هم بحران اقتصاد جهانی و هم واردات تایرهای با کیفیت پایین ولی ارزان موجب شده که بسیاری از تولیدکنندگان داخلی از صحنه تولید حذف شوند». در این میان ۳ کارخانه لاستیک دنا، البرز و آرتاولی تایر که احتمالاً گرفتار بحران عمیق‌تری هستند، به ستاد حمایت از صنایع واگذار شدند. به داستان این شرکت‌ها در جای دیگری خواهم پرداخت ولی یکی از دلایل بحران این بنگاه‌ها این است که شرکت‌های خودروسازی ایران بدھی‌های خود را به این تولید کنندگان کارسازی نمی‌کنند و به گفته دیبرانجم مصنعت تایر ایران، تا فروردین گذشته، میزان این مطالبات معوقه ۸۱ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان بوده است.^{۱۴} در این شرایط، به جای این که با رفع موانعی که هست موجبات افزایش تولید را فراهم نکنند راه «کم دردس‌تری» در پیش گرفتند. کوشیدنند کمبودها را با واردات جبران کنند. به این ترتیب، خبردار می‌شویم که در فاصله ۱۳۸۴-۸۷ درکل بیش از ۱۸۲ میلیارد دلار کالا واردکشور شده است که نسبت به پیش‌بینی‌های دولت برای این ۴ سال، ۲۸ درصد بیشتر است^{۱۵} ولی در سرمایه ۷ مهرماه می‌خوانیم که در طول این ۴ سال از کل ۳۸۰ میلیارد دلار درآمدهای نفتی و غیر نفتی، به واقع ۲۸۵ میلیارد دلار از طریق واردات کالا و خدمات از کشور خارج شده است.^{۱۶}

به عبارت دیگر، در طول این ۴ سال، نزدیک به ۴۳ میلیارد دلار بیشتر از آن چه که دولت برای واردات تامین اعتمار کرده یا طرح ریزی کرده بود، کالا و خدمات وارد کشور شده است.

در همین راستا خبر داریم که برای سال ۸۸ براساس برآورد اکنونومنیست واردات به ایران بیش از ۵۵ میلیارد می‌شود و برای سال آینده نیز اندکی بیشتر از ۵۶ میلیارد دلار خواهد بود.^{۱۷} اگر برآورد اکنونومنیست قابل اعتماد باشد واردات به ایران هرساله افزایش خواهد یافت و در در ۱۳۹۲ از ۶۳ میلیارد دلار هم خواهد گذشت. سایت فرارو در گزارشی به جنبه‌های دیگری می‌پردازد و از بدی مدیریت تجارت خارجی ایران انتقاد می‌کند. به گمان من به رای نکته درست انگشت می‌گذارد که تجارت خارجی باید برای به حداقل رساندن ضرر و زیان به تولید کنندگان کالاهای مشابه داخلی مدیریت شود و لی «آمارهای به دست آمده از عملکرد فعالیت اقتصادی این دولت در زمینه واردات نشان می‌دهد که در بسیاری موارد واردات بدون توجه به وضعیت تولید کنندگان داخلی بوده است^{۱۸}. در این گزارش می‌خوانیم که واردات به ایران در ۱۳۸۷ به نسبت سال ۱۳۸۳ نزدیک به ۸۹ درصد افزایش داشته است و در همین راستا خبردار می‌شویم که واردات کالاهای مصرفی در

بزرگ فولاد در آب‌های اطراف ایران سرگردان‌اند و صاحبان آن‌ها برای این که جلوی ضرر بیشتر را گرفته باشند، حاضرند که محموله‌ها را با قیمت شکنی به بازارهایی که محدودیت وارداتی ندارند، سرازیر کنند. ایران از جمله کشورهایی است که سیاست ضد دامپینگ- جلوگیری از قیمت شکنی- هم ندارد و از جمله شاید به همین خاطر است که سال گذشته ۸ میلیون تن فولاد به ایران وارد شده است و سال جاری هم همان روند ادامه دارد. البته در همه جای این صنعت شاهد گستردگی بحران هستیم. از کارخانه فولاد کاویان خبرداریم که انبارهای ورق این شرکت پر شده و امکان تولید درنورد و لوله سمنان به علت انبار شدن محصولات تقریباً صفر است. به همین دلیل، (وضعیت شغلی پرسنل مجتمع گیلان، فولاد کاویان و نورده و لوله سمنان با ۳ هزار نفر پرسنل در خطر است^{۱۹}). در صنایع کشتی سازی وضعيت به همین بدی است. شرکت ایزوایکو حتی برای پرداخت حقوق ماهانه نیروهای کاری خود نیز مشکل دارد. شرکت عظیم صدرای ایران چندمین بار برای کنترل بحران مالی دست به تعديل نیروهای کاری خود زده است و در کنارش این ۷۰۰ میلیارد تومان بدھی هم دارد که باید به وسیله ای کارسازی شود. معاون کشتی سازی این شرکت ادعا می‌کند که مشکل صدرای واقع «بحران نقدینگی» است و لی آن چه که روشن نمی‌شود این که بنگاهی سودآوری نداشته باشد و اگر بدھی معوقه هم داشته باشد- یعنی وام‌های اخذ شده را نپرداخته باشد- خوب روشن است که این مشکل نقدینگی کمی بیشتر از یک گرفتاری ساده نقدینگی است و بیشتر به مختصات یک شرکت ورشکسته شbahat دارد تا صرفًا بحران نقدینگی که در شرایط دیگر، حل اش چندان دشوار نیست. دیبرانجم مهندسی دریائی ایران ابعاد دیگری از مشکل را افشا می‌کند. او نه تنها از تعديل نیروی کار در «برخی از شرکت‌های کشتی سازی کشور» خبر می‌دهد بلکه «تعطیلی» را نیز به آن اضافه می‌کند و بعد نوک تیز حمله را به سوی «اسازمان صنایع دریائی» می‌گیرد که «سال گذشته این سازمان کمتر اقدام به واگذاری فعالیت‌های خود به بخش خصوصی کرد و متأسفانه از سویی دیگر برخی دخالت‌های دولت در صنعت دریائی باعث ایجاد انحصار و کارشکنی در فعالیت‌های بخش خصوصی شد^{۲۰}.» به احتمال قریب به یقین، آن چه که اتفاق افتاده است این که قرارگاه خاتم‌الابیاء و دیگر بنگاه‌های واپسیه به سپاه پاسداران و نیروهای امنیتی دیگر- همان شرکت‌های کذائی شبه دولتی- بازار را قبضه کرده و زندگی بر بخش خصوصی بسی تنگتر شده است. صنعت تایر سازی هم در کشور از

دست آورده چیست؟ ابتدا پیردادم به ادعای «اصلاح طلبان» که در دوره آقای خاتمی انتگار تخم دوزرده گذاشته بودند. اگر دوره ۱۳۸۰-۸۳ را با سه سال آخر ریاست جمهوری آقای رفسنجانی مقایسه کنیم متوجه می‌شویم که در این سه سال به زمان آقای رفسنجانی ایران در کل ۵۳ میلیارد دلار واردات و درازایش هم ۱۴ میلیارد دلار صادرات غیر نفتی داشت. یعنی بدون محاسبه دلارهای نفتی، کشور با ۳۹ میلیارد دلار کسری تراز پرداخت‌ها روپرور بود (همان شکاف بین تولید و مصرف). در سه ساله دوم، یعنی به زمان آقای خاتمی با ادعائی که این دولستان دارند، کل واردات ۱۰۶ میلیارد دلار و صادرات غیر نفتی مانیز ۲۳ میلیارد دلار بود. یعنی کسری تراز غیر نفتی کشور با ۱۱۳٪ افزایش به ۸۳ میلیارد دلار رسید.^{۱۱} حالا برای این که بهتر متوجه عرایض بنده بشوید توجه داشته باشید که در طول سه سال اول دولت آقای احمدی نژاد، وضع ایران بسی خراب‌تر شده است. کل واردات به ایران ۱۴۶ میلیارد دلار و کل صادرات غیر نفتی هم-با وجود تقلباتی که در اندازه گیری آن می‌شود- ۵۵ میلیارد دلار بود که نشان می‌دهد کسری تراز پرداختهای غیر نفتی ایران در این دوره با ۶۹٪ افزایش به ۱۴۰ میلیارد دلار رسید. تازه‌ترین آماری که از ۴ سال ریاست جمهوری آقای خاتمی نژاد در این نشان می‌دهد که که کسری تراز پرداختهای بدون نفت ایران برای این مدت ۱۶۰,۵ میلیارد دلار است.^{۱۲} به سخن دیگر، همان شکاف کذائب موجود بین مصرف و تولید در اقتصاد ایران در این دوره بیش از ۹۳٪ افزایش یافته است.

در سال ۸۳ به نسبت سال ۱۳۸۲، واردات به ایران ۳۰ درصد افزایش یافت و از ۳۰ میلیارد به ۳۵ میلیارد دلار رسید در حالی که صادرات غیر نفتی ما، کمتر از ۷ میلیارد دلار بود که به یک حساب سرانگشتی، کسری تراز غیر نفتی ما می‌شود ۲۸ میلیارد دلار و اگر دلار را معادل ۹۲۰ تومان بگیرید، یعنی برای ۲۵,۷۶۰,۰۰۰,۰۰۰ تومن کالا و خدماتی که در اقتصاد ایران به مصرف رسید، شغلی در کشور ایجاد نشد. در خصوص موقوفات‌های دیگر، بهتر است سر خوانده را به در نیاوردم ولی با اشاره به چندنکته دیگر زحمت را کم بکنم.

عملکرد بخش صادرات را به اختصار دیدیم و جالب است اگر بدانیم که تنها در سال ۱۳۸۳ به گفته وزیر بازرگانی، از همان صندوق ذخیره ارزی کذائی ۸ میلیارد دلار در بخش صادرات سرمایه‌گذاری شد^{۱۳}؛ و این در حالی است که کل صادرات غیر نفتی ایران در آن سال، تنها ۷ میلیارد دلار بود! یعنی حتی سرمایه‌گذاری دولت هم نه فقط «از اوری» نداشت بلکه مثل مرحوم ملا نصرالدین

پسی آمدهای تورمی هراس آوری خواهد داشت. شماری ادعا می‌کنند که در دوره آقای خاتمی بدھی‌های دولت به سازمان تامین اجتماعی و صندوق بازنشستگی و بانک مرکزی پرداخت شد که به واقع این ادعا صحت ندارد. کاری که دولت را به ازای این بدھی‌ها به بعضی از این موسسات واگذار کرد، کاری که دولت آقای احمدی نژاد هم ادامه داد. کاری که حتی مورد انتقاد بانک جهانی هم قرار گرفت. ادعای دیگر مدافعان آقای خاتمی این است که در دوره ایشان، دولت میلیاردها دلار از بدھی خارجی را پرداخت کرده است. درباره این ادعا، بنگرید به این خبر:^{۱۴}

«بانک تسویه حسنهای بین المللی اعلام کرد: بدھیهای خارجی ایران در پایان سال ۲۰۰۴ میلادی به حدود ۲۲ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار افزایش یافته است.

در این گزارش ذکر شده است: در حالی که بدھیهای خارجی ایران در سه ماهه اول سال ۲۰۰۴ میلادی حدود ۱۷ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار بود، این میزان با افزایشی در حدود ۵ میلیارد دلار به ۲۲,۳ میلیارد دلار در پایان سال رسیده است.

بدھیهای خارجی کشور در سه ماهه دوم و سوم سال ۲۰۰۴ میلادی به ترتیب ۱۸,۱ و ۱۹,۶ میلیارد دلار گزارش شده است.

این گزارش همچنین حاکی است که کل بدھی خارجی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا در پایان سال ۲۰۰۴ میلادی به ۲۳۰ میلیارد دلار افزایش یافت و این در حالی است که بدھی این کشورها در ابتدای سال ۲۱۱ میلیارد دلار بوده است.

گزارش خبرنگار مهر حاکی است که در بین

کشورهای خاورمیانه امارات با بدھی ۳۲,۴ میلیارد

دلار رتبه اول را دارد و بعد از آن ایران قرار گرفته است.

خبر ناخوش دیگر این که، در طول ۱۳۸۴ هم ۶,۶ میلیارد دلار از این بدھی‌ها باید پرداخت شود^{۱۵} که روش نیست اگر بازار نفت کمرش بشکند که خوشبختانه نشکست، از چه منبعی باید تامین شود؟ البته توجه دارید که با وجود در امدهای چشمگیر نفتی، بدھی خارجی ایران حتی در دوره آقای احمدی نژاد هم افزایش داشته است. ادعای دیگری از مدافعان این سیاست‌ها موجب (چلچله از رانت خواری شد و کار بزرگی برای کشور بود) که هیچ کدام نبود، ولی، این تازه شاهکار آقای عادلی به دوره ریاست آقای رفسنجانی بود که اگرچه این دست اوردها را نداشت ولی باعث شد که حتی به گفته بانک مرکزی قدرت خرید ریال در طول برنامه سو، بیش از ۸۰٪ کاهش بیابد.^{۱۶}

هر آن کسی که اندکی اقتصاد بداند می‌داند در مملکتی که از جان آم تا شیر منغ را وارد می‌کند عمل از همان سال‌ها لکوی توسعه واردات سالار را در پیش گرفته بود - الگوئی که به زمان آقای احمدی نژاد اندکی محبوب تر شد - این شیوه مسئولیت گیرانه کاستن از ارزش پول ملی، برای اکثریت مردم چه بالای عظیمی خواهد بود و چه

با عشه و ناز مجموعه سیاست‌های توافق و اشنگتن را پذیرفته و برای اجرایش در ایران کوشیده است. آن چه در همه این سال‌ها تفاوت داشته است گاه سرعت اجرای این سیاست‌ها و زمانی دیگر هم اختلافاتی در جزئیات بوده است. این که نتیجه اجرای این سیاست‌ها در ایران، به اعتقادمن، به واقع فاجعه آفرین بود، به نظرمن، دلایل دیگری دارد که باید به جای خویش برسی شود؛ و اما برگردم به آن‌چه که داشتم می‌گفتم. اجازه بدهید به خودکفایی گندم پردازم. دوستانی که از خودکفایی گندم در آن سال‌ها سخن می‌گویند، به خواننده نمی‌گویند در سال آخر ریاست جمهوری خاتمی که طبیعت یاری کرده و محصول گندم بد نبود ولی دولت برای خرید گندم مازاد روستاییان پول نداشت.^{۱۷} در خصوص خودکفایی در مصرف شکر - قبل از واردات بی رویه اخیر که بسیاری از کارخانجات را به ورشکستگی کشاند - وقتی فرارشد که کارخانه شکر سلمان فارسی تا آخر اردیبهشت ۸۴ افتتاح شود، وزیر بازرگانی وقت اعدا کرد که «در آستانه خودکفایی در تولید شکر قرار گرفته‌ایم» ولی این را نگفت که حتی پس از افتتاح این کارخانه، فقط می‌توانیم ۹۰ درصد نیاز داخلی را برأورد کنیم. یعنی عمل از هر ده کیلو شکری که در مملکت مصرف می‌شود با این همه موقیت هنوز یک کیلویش وارداتی بود!^{۱۸} این درست است که در دوره احمدی نژاد با سیاست‌های مخربی که در پیش گرفته، وابستگی به واردات در این جا مثل هزار و یک مورد دیگر بسیار بیشتر شد.

در خصوص تاسیس «صندوق ذخیره ارزی»، براساس گزارش‌های رسیده از تهران، با وجود افزایش بسیار زیاد قیمت نفت در یکی دو سال گذشته - که موجب شد آقای کروبی و احمدی نژاد و عده‌های خنده دار بدنهن - ارزی در ته دیگر آن نمانده است. تک نرخی کردن ارز، اگر به ادعای شماری از مدافعان این سیاست‌ها موجب (چلچله از رانت خواری شد و کار بزرگی برای کشور بود) که هیچ کدام نبود، ولی، این تازه شاهکار آقای عادلی به دوره ریاست آقای رفسنجانی بود که اگرچه این دست اوردها را نداشت ولی باعث شد که حتی به گفته بانک مرکزی قدرت خرید ریال در طول برنامه سو، بیش از ۸۰٪ کاهش بیابد.^{۱۹} هر آن کسی که اندکی اقتصاد بداند می‌داند در مملکتی که از جان آم تا شیر منغ را وارد می‌کند عمل از همان سال‌ها لکوی توسعه واردات سالار را در پیش گرفته بود - الگوئی که به زمان آقای احمدی نژاد اندکی محبوب تر شد - این شیوه مسئولیت گیرانه کاستن از ارزش پول ملی، برای اکثریت مردم چه بالای عظیمی خواهد بود و چه

سیاست کلان همین دولت در نظر نگیریم. برای مثال، هرچه کارشناسان اقتصاد در باره رشد نقدینگی هشدار دادند به گوش دولتمردان نرفت ولی وقتی که رشد نقدینگی تقریباً از کنترل خارج شد، برای مقابله با افزایش گریز ناپذیر قیمت‌ها، به سیاست دروازه‌های باز دست زدند و تتمه توان تولیدی اقتصاد را به قهقهرا بردن. به سخن دیگر، به جای تصحیح یک سیاست اقتصادی برای تخفیف پی‌آمد‌هایش یک سیاست اقتصادی نادرست دیگر درپیش گرفته‌اند و طبیعتاً، هزینه‌های



ناشی از مدیریت غیرکارآمد اقتصادی هم به همان نسبت افزایش یافت. در این خصوص، یک عضو اتاق بازرگانی می‌گوید: «رشد نقدینگی از سال ۸۳ تا کنون [یعنی تا اواخر سال ۸۶] برابر با رشد نقدینگی در تمام تاریخ خلق بسیار در ایران بوده است. در این بین دولت برای مهار تورم حاصل از این رشد نقدینگی به واردات بی رویه آوده و تولیدات داخلی را به مرز نابودی کشانده است». پس اجازه بدیدن پی‌آمد‌های بکارگیری این الگوی واردات سالار را بررسی کنیم.

- واردات بی رویه و تولیدات داخلی مشکلات پیش آمده درنتیجه این واردات بی رویه به حدی گسترده است که درنگاه اول حریت انگیز به نظر می‌رسد. ولی باید گفت که متأسفانه واقعیت دارد. تا جایی که خبر داریم نخستین بار این اتاق بازرگانی ایران بود که از «وقوع سونامی» در تولید کشور خبر داد. آن هم پس از این که به وارسیدن ۱۸۳ واحد صنعتی دست زدو به این نتیجه رسید که «تمامی واحدها با مشکل نقدینگی دست و پنجه نرم می‌کردند» و اکثریت این واحدها با کمتر از ۵۰ درصد ظرفیت تولیدی خویش مشغول به کار بودند.^{۲۲} مدتی بعد با خبر می‌شویم که درواقع در ۱۳۸۷ بیش از ۱۴۰۰ واحد صنعتی کشور در این وضعیت هستند و طولی نکشید که «ورشكستگی واحدهای صنعتی» به صورت «یکی از اصلی ترین چالش‌های دولت تبدیل شد» و کوشش‌های دولت از جمله بخشودگی جریمه دیرکرد مطالبات باشکوه‌ها از این واحدها هم مددکار نشد و نتوانست

و یا برای کاستن از میزان ظرفیت عاطل مانده، چه برنامه‌ای دارند؟ نکته بعدی این که آیا این ظرفیت عاطل تولیدی دربخش دولتی است و یا در بخش خصوصی؟ از همه این مسایل مهم‌تر، وقتی این امکان بالقوه برای افزودن برتویل وجود دارد، پس چراست و چگونه است که واردات به عنوان ابزار کنترل بازار مورد توجه دولت قرار می‌گیرد؟ البته خبر داریم که درپیش گرفته‌اند این سیاست - «واردات به عنوان تنها ابزار کنترل قیمت‌ها» - دربخش‌های مختلف اقتصاد ورشکستگی و کاهش توان تولیدی بارآورده است. نمونه بدهم، عضو کمیسیون کشاورزی گزارش می‌دهد که «در سالهای اخیر با واردات بی رویه و غیر مجاز چای از خارج کشور، از ۲۰۰ کارخانه چای فعلی تنها ۱۰۰ مورد فعال است و حدود ۴۰ کارخانه دیگر نیز نیمه فعال و بقیه غیر فعال شده است. درخصوص میزان تولید هم می‌دانیم که «تولید حدود ۷۰ هزار تن سالانه به نصف تقلیل یافته».^{۲۳} همین روایت است در باره برنج «چند سال گذشته ۷۰ درصد مصرف داخلی توسط تولیدکنندگان داخلی تولید می‌شد، اما متأسفانه هم اکنون با واردات بی رویه و غیر مجاز، تولید این محصول استراتژیک دچار مشکل شده است».

درخصوص برنج، به قرار گزارش‌هایی که در انتربن خوانده‌ایم، وضعیت اندکی زیادی خراب است. طبق آمار گمرک در ۷ ماه اول سال جاری شده است که این رقم ۲ تا ۳ برابر نیاز داخلی به واردات برنج خارجی است.

به گفته دبیر انجمن برنج ایران، «براساس آمار رسمی گمرک در ۱۱ ماه سال ۸۵ یک میلیون و ۲۰۰ هزار تن برنج خارجی وارد کشور شده است. این سه برابر ۴۰۰ هزار تن برنج است که وزارت کشاورزی برای نیاز داخلی اعلام کرده بود».^{۲۴} در جای دیگر از همین دبیر انجمن برنج می‌خوانیم که «اخیراً معاون برنامه‌ریزی و زارت جهاد کشاورزی در یک مصاحبه اعلام کرده است که حداثکر نیاز داخلی ایران به برنج وارداتی ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار تن است در حالی که براساس آمار رسمی گمرک جمهوری اسلامی تا بهمن سال ۸۵ حداقل یک میلیون تن برنج خارجی وارد کشور شده است، این میزان واردات با اختساب واردات برنج تا پایان این سال آماری در حدود یک میلیون و ۲۰۰ هزار تن شد».^{۲۵}

و سئوالی که بی جواب می‌ماند این که چه مقامی



برای هر دلار درآمد صادراتی، یک دلار و ۱۵ سنت هزینه کرده بودند!!

در طول برنامه سوم، ۱۳۷۹-۱۳۸۳ براساس محاسبات دولت، برای ثابت نگاه داشتن میزان بیکاری لازم بود سالی ۸۶۵۰۰۰ فرصلی شغلی در کشور ایجاد شود و لی میزان واقعی مشاغل ایجاد شده، سالی ۵۸۰۰۰ بود یعنی شما همین ۴ سال را که در نظر بگیرید، براساس آمارهای رسمی ۱۱۴۰،۰۰۰ نفر به بیکاران اضافه شده‌اند!^{۲۶} و این تازه، با صرف ۲۰ هزار میلیارد ریال صورت گرفته است. دکتر سپهری - رئیس وقت مؤسسه کار و تامین اجتماعی، گفته بود که اگر چه در بهترین حالت سالی فقط ۷۰۰۰۰۰ شغل ایجاد می‌شود و لی حداقل سالی ۸۰۰۰۰۰ نفر به بازار کار وارد می‌شوند - یعنی سالی ۱۰۰۰۰۰ نفر به بیکاران اضافه می‌شود. تنها در سال ۱۳۸۳، برای ثابت ماندن میزان بیکاری، می‌باشد ۹۰۴۰۰۰ شغل ایجاد شود و لی در عمل، تنها میزان افزایش بیکاری در همین یک سال ۶۸۰۰۰ فرصلی شغلی تازه ایجاد شد یعنی میزان افزایش بیکاری در همین ۲۲۴۰۰۰ نفر بود و تازه، براساس آمارهای رسمی، در وضعیتی این اتفاق افتاد که از صندوق ذخیره ارزی ۸ میلیارد دلار به بخش خصوصی امکانات داده بودند.^{۲۷}

دیگر از واپستگی کشوری که بر اقیانوسی از نفت خواهیده است ولی هم چنان در همه این سال‌ها و هنوز هم به واردات بنزین واپسته است دیگر چیزی نمی‌گوییم و بازگوئی روایت اش را می‌گذارم برای فرستنی دیگر و باز می‌گردم به بررسی وضعیت اقتصادی ایران در دوره آقای احمدی نژاد.

- و اما اقتصاد ایران در دوره احمدی نژاد: در صفحات قبل از بیشتر محبوب شدن الکوئی توسعه واردات سالار حرف زده بودم، گذشته از واقعیت اقتصادی ایران، شاهدش در صحبت‌های آقای احمدی نژاد فراوان است. آقای رئیس جمهور در شرایطی از واردات به عنوان تنها ابزار کنترل بازار سخن می‌گوید که وزیر بازرگانی پیشین اش از «خالی بودن ۳۰ تا ۳۵ درصد از طرفیت‌های تولیدی کشور»^{۲۸} خبر می‌دهد. پرسشی که ظاهراً به ذهن دولت خطرور نمی‌کند، این که، چه برنامه‌ای برای استفاده از این ظرفیت عاطل تولیدی دارند؟ آیا دلیل عاطل ماندن آن را می‌دانند؟

این موضوع را جدی نگرفته و اولین شرکت برق با ۸ میلیارد تومان بدھی به بانکها به تعطیلی کشیده شده و حتی مدیران آن ممنوع الخروج شده‌اند. وی تأکید کرد: طلب این شرکت پیمانکاری از وزارت نیرو بسیار بیشتر از ۸ میلیارد تومان است اما متأسفانه وزارت نیرو همچنان از پرداخت بدھی خود به ۷۸ شرکت پیمانکاری برق که معادل ۲۰۰۰ میلیارد تومان است شانه خالی می‌کند. به گزارش فارس، صالحی تأکید کرد: حتی اگر وزارت نیرو در اسرع وقت تمام بدھی ۲۰۰۰ میلیارد تومانی خود را پرداخت کند ۵۰ درصد این شرکت‌ها باز هم ورشکست خواهد شد. وی ادامه داد: ۵۰ درصد باقیمانده شرکت‌های برق که توانایی مالی بهتری دارند نیز مطمئناً در آینده نمی‌توانند خسارت خود را جبران کنند و آن‌ها نیز ورشکسته خواهند شد. عبرت آموز این که در این شرایط، شماری از دولتمردان از کم کاری بخشن خصوصی دریوند با اصل ۴۴ شکوه می‌کنند!

به طور کلی آن چه که در این اقتصاد نفتی ما نشانه یک بیماری عمیق و تاریخی است این که سیاست پردازان ما با همه ادعاهایی که دارند، هم چنان چشم امیدشان به دلارهای باد آورده نقشی است تا بتوانند در ایران بلا زده ما «اقتصاد شکوفانی» داشته باشند. در این راستا، آقای احمدی نژاد، متأسفانه تحفه‌ای است مثل دیگران و تفاوت زیادی ندارد، البته این درست است که در دوره ایشان، وابستگی اقتصاد ایران به نفت، افزایش یافته است. این نکته به ویژه در دو سال گذشته، اندکی چشمگیر تر شده است. باری به گفته خود رئیس قوه مجریه، برای مقابله با تورم روزافزون، به واردات رو کردند. در حالی که آن چه که باید انجام بکیرد - لازمه آن هم این است که جامعه ایرانی ماتک صدائی نباشد - این که یک حداقلی از معیارهای علمی و قرن بیست و یکمی را پذیریم که خلی چیزها، حساب و کتاب دارد و اقتصاد و مسائل اقتصادی را نمی‌توان با پشت و پازدن‌ها به دست آوردهای بشر و با عده و وعیدهای احساساتی اداره کرد. در همین قضیه، ابتدا باید پذیرفت که تورم، دلیل و دلایل متعددی دارد که باید بازنگاری شده و برای مقابله با آن‌ها چاره سازی شود، ممکن است لازم باشد در جوگه به مسائل خالص «ایرانی» هم باید پرداخت، ولی راه حل‌ها در غالب موارد جهانی و همه جائی است. شما اگر در کره ماه هم، میزان نقدینگی را در یک اقتصاد از نظر تولیدی تبلیغ مثل اقتصاد ایران، درظرف دو سال دوباره کنید، تورم خواهید داشت. نقطه، اعتقاد به وجود این رابطه هم در احتمال پول باوران نیست. به قول معروف، یک حساب دو تا دو تا چارتای ساده است. دوماً، هرچیزی در ایران نتیجه، توطئه

صنعتی در ۶ ماهه اول ۱۳۸۷ به نسبت مدت مشابه سال قبل ۴۰ درصد کاهش داشته است. نکته ای که درباره این بحران بسیار جدی است همه جا گیربودن آن است یعنی کمتر صنعتی است که بحران زده نباشد و هم چنین منطقه‌ای نیست که ازین بنگاه‌های بحران نداشته باشد. خبرداریم که فرماندار کاشان به شکوه برا آمده است که «با مدیریت فعلی شرکت ریسندرگی کاشان مشکلات قابل حل نیست و ضرورت اصلاح مدیریت جدید امری اجتناب‌ناپذیر است»^۹ و حتی این مدیران را به «سوء استفاده از نجابت کارگران» متهم کرده است. جالب این که وقتی دولت دست به کار می‌شود، جهت خروج سه شرکت ریسندرگی، مخل و ابریشم و راوند از بحران، «پیشنهاد شد سازمان تامین اجتماعی تعداد ۱۰۰۰ نفر از کارگران این سه شرکت را بازنشسته کن».^{۱۰} گستردگی بحران از آنجا آشکار می‌شود که نه تنها صنایع مدرن بلکه حتی صنایع سنتی هم از این فرایند بحرانی درمان نیستند. وثوقی که عضو هیات نمایندگان و مسئول انفورماتیک اتفاق اردبیل است از احتمال برچیده شدن صنعت فرش دست باف کشور خبردادو افزوده که صادرات فرش که در ۱۳۸۳ از یک میلیاردو ۴۰۰ میلیون دلار بود در ۱۳۸۷ به ۳۴۰ میلیون دلار کاهش یافت، اینجا هم یعنی کاهشی بیش از ۷۵ درصد.^{۱۱} نگاهی به سیر روبرویه رشد واردات به ایران این مشکل ساختاری اقتصاد را نشان می‌دهد:

وارادات به میلیارد دلار^{۱۲}

۱۸	۱۳۸۰
۲۲	۱۳۸۱
۲۹	۱۳۸۲
۳۸	۱۳۸۳
۴۰,۹۷	۱۳۸۴
۵۱	۱۳۸۵
۶۰	۱۳۸۶

مشکلات اقتصادی به بخش‌هایی که در رقابت با واردات قرار می‌گیرد محدود نمی‌شود. دیگر سندیکای صنعت برق ایران می‌گوید: بی تفاوتی وزارت نیرو برای پرداخت بدھی ۲۰۰۰ میلیارد تومانی خود به شرکت‌های پیمانکاری برق موجب شد تا اولین شرکت برق خصوصی ورشکسته شده و مدیران آن ممنوع الخروج شوند.^{۱۳} حمید رضا صالحی اظهار داشت: سرانجام پس از ماه‌ها هشدار دادن مبنی بر پرداخت هرچه سریع‌تر طلب شرکت‌های پیمانکاری برق و احتمال ورشکسته شدن این شرکت‌ها وزارت نیرو

از ورشکستگی شماری از آن‌ها جلوگیری نماید. تازه نوروز سال گذشته آغاز شده بود که کارخانه سامان به اخراج کارگران دست زد و بعد همین روایت با اخراج کارگران از سوی مراکز مخابراتی سقوط تکرار شد؛ و طولی نکشید که واحدهای مختلفی در آذربایجان شرقی، کرمانشاه، از جمله ایران صدرای بوشهر، لوله ساز اهواز، ایران تفال ساوه، کشت و صنعت شمال، توزین گر، پایا، هوابایار، روزن آزمون، زیبا ماندگار و صدها واحد دیگر همین تجربه اخراج کارگران را تکرار کردند. این بحران به شرکت‌های کوچک محدود نماند بلکه گریبان شرکت‌های حاضر در بورس تهران را هم گرفت و باعث شد تا شماری از آن‌ها از بورس تهران اخراج شوند. البته توجه دارید که در همه این دوران، ادعای رسمی دولتی‌ها «کاهش بیکاری» در اقتصاد بود و معلوم نبود و روش نشد که با این همه اخراج این مشاغل جدید در کدام بخش و در کدام صنعت ایجاد شده‌اند! باری، به عنوان نمونه از شرکت‌های بحران زده می‌توان به کارتن‌سازی مشهد، کشت و صنعت چین چین، پلی‌اکریل اصفهان، پتروشیمی شیاراز، مهندسی تکنوپار، تجهیز نیروی زنگان، نورد و لوله اهواز، حتی کمپین‌ساز ایران، تولید سوموم علف‌کش، پارس الکتریک، چین چین، ایران مرینوس، آذرآب، لاستیک البرز، لاستیک دنا، پیام، جهان‌نما، ایران خودرو، صدراء، آرتاولیل تایر، آزمایش، ایران پویا، ساسان و دهها شرکت کوچک و بزرگ دیگر اشاره کرد که با بحران مالی دست و پنجه نرم می‌کنند. شرکت ملی سرب و روی ایران و پیس از آن تراکتور سازی تبریز، و کشت و صنعت شمال هم از شرکت‌های گرفتار بحران بودند که دست به اخراج کارگران زدند. البته اخباری مبنی بر احتمال تعطیلی ایرالکو-کارخانه بزرگ آلومینیوم سازی ایران و حتی ورشکستگی ایران خودرو بازار بورس را به دست انداز انداخت. آن چه به واقع نگران کننده است بحرانی بودن وضعیت در ۲۱۳ شرکت بزرگ است که به بخش عمده‌ای - ۷۰ شرکت بزرگ - از آنها به خاطر زیان دهی مزمن از بورس اخراج شده‌اند. شرکت بزرگ دیگر در مسیر رسیدن به این سرانجام هستند و ۹۳ شرکت بزرگ دیگر هم دولتی‌اند که زیان‌های ایجاد شده ای از شرکت بزرگ بحران زده، به می‌شود؛ و اما از شرکت‌های بزرگ بحران زده، به عنوان نمونه می‌توانم از شرکت آزمایش نام برم که ارزش سهام اش از ۲۰۰ تومان به ۴۰ تومان سقوط کرده است. جالب این که حتی گزارش‌های رسمی بانک مرکزی نشان می‌دهد که اقتصاد ایران از اوایل سال ۱۳۸۷ گرفتار رکود و بحران شده است و اگرچه مقداری قابل توجهی دلارهای نفتی به آن تحریق شده است و تاسیس واحدهای جدید

می‌سازد و به گفته یکی از دست اندکاران این صنعت در ایران، «از این رو بخشی از تعهدات کارخانجات به کشاورزان برآورده نشد. این مسئله بر کار کشاورزان و تولید چغندر در سال جاری تاثیر گذاشت و میزان تولید را ۲۱ میلیون ۴۰۰ هزار تن کاهش داد». البته مشکل فقط به تولید چغندر قند و شکر محدود نمی‌شود بلکه کاهش تولید چغندر «موجب کاهش خوارک دام شده و مسئله مهاجرت و اشتغال روستائیان را نیز تحت شعاع قرار می‌دهد» به گفته دبیر انجمن صنفی کارخانه‌های قند و شکر «طی دو سال گذشته به اندازه نیاز کشور تا سال ۸۸ شکر وارد شده است» واژ جمله پی آمد هایش این است که «معیشت ۸۵ هزار فعال کارخانجات، ۸۵ هزار کشاورز، و حدود ۳۰۰ هزار فعال در بخش‌های مختلف و جانبی این صنعت را تحت شعاع قرار داده است».^{۳۰}

اشتباه خواهد بود اگر گمان کنیم که این سیاست مخرب دولت برای نابودی صنایع داخلی ایران فقط به واردات بی رویه شکر محدود می‌شود.

تا اینجا از واردات بی رویه شکر گفتم. حالا اجازه بدهید توجه شما را به چند مورد دیگر هم جلب بکنم. واقعاً سانس آوردهایم که فلات قاره ایران «فت» دارد و ما هم می‌توانیم این اقتصاد «تبیل» و «تن پرورمان» را فعل اداره کنیم. واردات برنج، هم از قرار ۸۰۰ هزار تن بیش از تکلیفی است که دولت فخریم مخصوص کرده است. خبرداریم که واردات برنج در سال ۱۳۸۵ به نسبت سال ۱۳۸۴، نزدیک به ۱۷۰ هزار تن افزایش یافته است. واردات پنبه نیز در طول همین مدت، ده هزار تن بیشتر شده است. اگرچه وزارت جهاد کشاورزی اعلام کرده است که «در تولید گوشت خودکفا هستیم و واردات گوشت انجام نمی‌شود» ولی از آمارها خبر داریم که در سال ۸۵ به نسبت سال ۸۴، واردات گوشت قرمز بیش از سه برابر افزایش داشته به بیش از ۵۲ هزار و ۵۰۵ تن رسید. اگرچه در سال ۱۳۸۴ واردات گوشت مرغ نداشتم، ولی در سال ۱۳۸۵، واردات گوشت مرغ نیز از سرگرفته شد. اگرچه ایران از نظر شرایط اقلیمی، می‌تواند به صورت یک صادر کننده عمده میوه و خشکبار در بیابان، ولی کل واردات میوه و خشکبار در ۱۳۸۴ بیش از ۵۷۵ هزار تن و در سال ۱۳۸۵، نیز با ۱۸٪ افزایش به ۶۷۸ هزار و ۳۲۹ تن رسید.

واردات چای در سال ۱۳۸۵ به نسب سال ۱۳۸۴ کاهش یافت و از ۳۲۵۷۹ تن به ۳۲۱۵۰ تن رسید. آن چه در باره این واردات بی رویه اهمیت دارد، پی آمد هایش برروی تولیدات داخلی است. نمونه اش را پیش تر در باره تولید چغندر به دست داده ام.

یکی از مسایلی که به گمان من نگران کننده است،

فرارسیده است. «دانایی» خاطرنشان کرد: متأسفانه علی‌رغم جلسات متعددی که برگزار شده است تصمیمی درباره تعریفه واردات شکر گرفته نشده و کماکان نیز واردات شکر ادامه دارد. دبیر انجمن صنفی کارخانجات قند و شکر افزود: اگر حجم واردات شکر امسال کاهش یابد نه به دلیل انجام اقدامات عملی که به دلیل اشباع بازارهای داخلی است. وی با بیان اینکه تعداد واردکنندگان شکر در کشور انگشت شمار هستند، افزود: سود سرشار واردات این محصول تنها به جیب چند نفر می‌رود. «دانایی» گفت: تعریفه واردات شکر هم اکنون چهار درصد است که در اصل این ۴ درصد مربوط به قانون تجمعی عوارض بوده و حقوق ورودی شکر صفر است. وی اضافه کرد: این در حالی است که اروپاییان ۱۶۴ درصد تعریفه برای واردات شکر تعیین کرده‌اند و کشور هم‌جوار ایران ترکیه ۱۳۸ درصد تعریفه برای واردات شکر مقرر کرده است.

«دانایی» یادآور شد: شورای اقتصاد طی دو جلسه خود اعلام کرده بود تعریفه واردات باید به نحوی تعیین شود که قیمت شکر وارداتی و محصول داخلی یکسان شود اما هیچ اقدامی صورت نگرفته است. ویاز نکته ای که روشن ناشده باقی می‌ماند، این است که اگر در ایران با اقتصاد مافیائی روبرو نیستیم چگونه است که شکری را که به گفته رئیس دولت کیلوئی ۳۰۰ تومان وارد می‌شود، به قیمت ۴۰۰ تومان هر کیلو عرضه می‌کنند؟

به دلیلی که برای من روشن نیست، در ابتدای سال ۱۳۸۵، تعریفه ۱۳۰-۱۵۰ درصدی واردات شکر به ۴ درصد برای شکر خام و ۱۰ درصد برای شکر سفید تغییر کرد. البته پیش تر از قول یکی دیگر خوانده بودیم که تعریفه به صفر درصد کاهش یافته، با این همه بنگردید به آمارهای واردات شکر به ایران و توجه داشته باشید که کمبودی که در بازارهای ایران وجود دارد سالی ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار تن است.

واردات شکریه ایران

۲۱۶ هزار تن	۱۳۸۲
۲۰۳ هزار تن	۱۳۸۳
۷۰۷ هزار تن	۱۳۸۴
۲۴۸۱ هزار تن	۱۳۸۵
۹۳۵ هزار تن (برای ۷ ماه اول سال)	۱۳۸۶

توجه داشته باشید که حتی با اینبار کردن نزدیک به ۲,۵ میلیون تن شکر در بازاری که در آن فقط برای یک پنجم آن کمبود وجود دارد، در سال بعد حتی دو برابر همین میزان کمبود شکر وارد شده است. آدم لازم نیست اقتصاد بداند تا نتیجه بگیرد که این وضعیت بیشتر، کارخانجات قند و شکر را با رکود و در نهایت مشکل تقاضنگی روبرو

استعمار و امپریالیسم و استکبار، باشد، تورم ما در وجوده عمدہ، دست پخت خود ماست که ریشه در بیگانگی تاریخی ما با مقدمات علم اقتصاد دارد که داستانش فعلاً بماند برای بعد. همین جا به اشاره بگذرم که در همین گزارش یادمان هست که آقای احمدی نژاد حداقل بخشی از کنایه افزایش بی قاعده چک پول‌ها را به گردن بانک‌ها انداخته بودند که با استفاده از خلاء ناشی از تعویض رئیس کل بانک مرکزی، «سوء استفاده» کرده و بازار را اشبع کرده بودند ولی رئیس کل بانک مرکزی پیشین داستان دیگری می‌گوید، «صادقانه‌اش این است که بانک مرکزی نه تنها کاغذ را در اختیار گذاشته بلکه به دلیل اینکه چک پول‌های تقریباً جایگزین اسکناس شده، برای جلوگیری از جعل و سوء استفاده از آن‌ها، چک‌پول‌ها در چاپخانه اسکناس بانک مرکزی چاپ می‌شود و چون حجم آن بیشتر از حد ظرفیت است بخشی از آن هم در چاپخانه بانک ملی تحت نظارت بانک مرکزی چاپ می‌شود.

به گزارش خبرگزاری صنایع غذایی «بهمن دانایی فر» در گفت و گو با خبرنگار اقتصادی خبرگزاری فارس اظهار داشت:^{۳۱} وزیر صنایع و معادن اخیراً عنوان کرده‌اند تولید شکر داخلی پاسخگوی نیازهای موجود نیست و باید اقدام به واردات کنیم. وی این اظهار نظر را نامفهوم خواند و با اشاره به واردات غیرمتعارف شکر در سال گذشته و تلمبار شدن شکرهای تولید داخلی در ابزارها گفت: کارخانجات داخلی سالانه حدود ۱۴ میلیون تن شکر تولید می‌کنند اما نیاز بازارهای داخلی ۱۹ میلیون تن است. «دانایی» افزود: بنابراین برای تأمین نیازهای موجود باید سالانه ۵۰۰ الی ۶۰۰ هزار تن شکر وارد کشور شود. وی در عین حال تصریح کرد: متأسفانه آخرین آمارهای گمرک نشان می‌دهد سال گذشته ۲ میلیون و ۴۶۵ هزار تن شکر وارد کشور شده است و این رقم معادل ۴ برابر نیاز بکشید که برای واردات شکر است. دبیر انجمن صنفی کارخانجات قند و شکر تاکید کرد: این بدان معناست که نیاز چهار سال کشور به شکر وارداتی یکباره وارد شده است و با توجه به اینکه ۱۹ میلیون تن نیاز داخلی است هزار تن بیش از کل نیاز یک سال را وارد کرده‌ایم. وی ادامه داد: نتیجه این روبه راکد ماندن شکر تولید داخل در ابزارها و مواجه شدن کارخانه‌های قندو شکر با چالشی شدید بوده است. «دانایی فر» گفت: در حال حاضر در صنعت شکر انتظار بحران می‌رود، زیرا نقدینگی کارخانجات در ابزارها بلوکه شده است، بخش عمده‌ای از پول چغندر کاران پرداخت نشده و از سوی دیگر زمان سر رسید تسهیلات بانکی که واحدهای تولیدی دریافت کرده بودند،

است استخراج نفت و گاز در سطح کنونی اش باقی بماند و این بخش با توجه به اهمیت روزافرونش در تامین مالی فعالیت‌های اقتصادی در ایران موثر باشد، باید ۱۸۰ میلیارد دلار در آن سرمایه‌گذاری بشود که از این رقم تنها ۵۰ میلیارد دلار آن جذب شده و از آن گذشته بخش عمده‌اش هم از منابع داخلی بوده است. یعنی در این حوزه با ۱۳۰ میلیارد دلار کمبود سرمایه‌گذاری روپرور است. می‌دانیم که شرکت‌های بزرگ در ۴ سال گذشته قرارداد تازه‌ای با دولت ایران نبسته‌اند. نمونه بارز این عدم توفيق و پسی آمدن‌های احتمالی را می‌توان در عسلویه و پارس جنوبی دید که برای نمونه در پارس جنوبی، میزان سرمایه‌گذاری دولتی از ۴ میلیارد دلار در ۱۳۸۶ به ۱ میلیارد دلار در ۱۳۸۷ کاهش یافت و این در حالی است که باید حداقل ۸ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری انجام می‌گرفت. به علت همین کمبود سرمایه‌گذاری، عسلویه که در زمان زمامداری آقای خاتمی شروع به کار کرد و در آن موقع ۶ هزار کارگر داشت اکنون با خروج پیمانکاران خارجی و کمبود سرمایه‌گذاری، ۵۰ هزار تن را از کار بیکار کرده و در حال حاضر تنها ۱۰ هزار نفر کارگر در آن کار می‌کنند.^۳

۴- فضای نامناسب کسب و کار در ایران
هرچه که ادعاهای دولت و هوازaren آن باشد واقعیت این است که موقعیت ایران در پیوند با آسانی شروع کسب و کار، دریافت مجوز، ثبت دارائی‌ها که در سال ۲۰۰۷ در میان ۱۷۸ کشور جهان ۱۱۹ بود یک سال بعد به مقام ۱۳۵ تنزل کرد. این روند نزولی در دیگر اندیس‌ها هم مشاهده می‌شود. در باره سهولت تجارت با خارج، در سال ۲۰۰۷ ایران در میان ۱۷۸ کشور جهان مقام ۸۷ داشت ولی در سال ۲۰۰۸ به مقام ۱۳۵ تنزل یافت. از نظر آسانی کسب و کار، از مقام ۶۴ به مقام ۷۷ در ۲۰۰۸ رسیدیم. عبرت آموز این که از نظر ریسک سرمایه‌گذاری بطور کلی ایران در میان ۱۵۰ کشور به مقام ۱۴۱ رسید. حتی در منطقه خاورمیانه هم در میان ۱۹ کشور، ایران مقام هفدهم را دارد.^۴

۵- تغییر ساختار بودجه و کاهش بودجه عمرانی به نفع بودجه جاری
در این سال‌ها نسبت بودجه عمرانی به بودجه جاری در ایران کاهش یافت و پسی آمدش البته تعطیلی بعضی از پروژه‌ها و نیمه کاره ماندن بعضی از پروژه‌های دیگر شد.

۶- بحران نظام بانکداری در ایران
مداخلات بی رویه و بی منطق دولت در مسایل بانکی، از کاهش دستوری نرخ بهره گرفته تا توزیع دستوری اعتبارات باعث شد که بانک‌ها نتوانند نقش خوبیش را در اداره و مدیریت اقتصاد ایفا نمایند. میزان قابل توجهی از این تسهیلات صرف

کالاهای ارزان‌تر وارداتی قادر به رقابت و دوام نبودند. البته مظاهری در زمان ریاست خویش بر باشک مركزی کوشید که رشد نقدینگی را کنترل کند ولی اراده احمدی نژاد برای برکناری او و از آن مهم‌تر، کش دادن برکناری او برای نزدیک به ۶ ماه وضعیت بسیار نامطلوبی ایجاد کرد. خبر داریم که میزان تورم در ۱۳۸۷ حدوداً ۲۵,۵ درصد بود و از سوی دیگر، دولتی که تقریباً هیچ برنامه و سیاستی برای کنترل تورم نداشت، چاره را در آن دید که با تشویق واردات شاید بتواند این سیر روند رشد قیمت‌ها را کنترل کند. اگرچه این هدف به دست نیامد، ولی تولید داخلی در بسیاری از عرصه‌ها به شدت صدمه خورد و لطمeh دید. تغییرات مکرر میزان تعرفه‌های وارداتی وضعیتی ایجاد کرد که زمینه‌های بسیار فراخی برای رانت خواری بیشتر فراهم شد. در پی آمد کاهش از تعرفه واردات شکر، میزان شکر وارداتی به شدت افزایش یافت و به میزان رسیدیم که میزان تولید شکر داخلی که در بعد، یعنی در ۱۳۸۷ از ۱,۵ میلیون تن در سال بود تنها در سال ۱۳۸۵ بیش از ۵۰۰ به ۶۷۰ هزار تن رسید.^۵ وقتی تولید محصولی دریک فاصله کوتاه ۷٪ کاهش می‌پابد، تردیدی نیست که این کاهش در حوزه‌های دیگر، به ویژه در پیوند با بیکاری که تازه قبل از این کاهش، خودش یک مشکل اساسی اقتصاد است، پسی آمدن‌های زیادی دارد که انکار ناشدنی است. اگر توجه داشته باشیم، که در پیوند با برنج و چای نیز در حالی که تولیدات داخلی درانیارها می‌ماند و می‌پوسد، بازار حتی در استان‌های تولید کننده این محصولات بیش با محصولات وارداتی لبریز می‌شود؛ و اگر کاهش تولید این محصولات و تعطیلی کارخانه‌های چای را هم در نظر داشته باشید، آن وقت حجم افزایش بیکاری روشن‌تر می‌شود. برای هزارها کارگری که بیکار می‌شوند، کوشش مرکز آمار و یا وزارت کار برای دست بردن درآمارها، اگرچه به مزاق قدرمندان خوش می‌آید ولی مشکل را رفع نمی‌کند و تخفیف هم نمی‌دهد.

۳- کاهش سرمایه‌گذاری در نفت و گاز
اگرچه از سوئی اهمیت نفت در اقتصاد ایران بسیار بیشتر شد ولی در عین حال می‌دانیم که حتی برای حفظ سطح کنونی استخراج نفت به سرمایه‌گذاری عظیمی نیازمند بودیم که در این سال‌ها اتفاق نیافتداد است. از سوئی، پرخاش گری‌های بچگانه آقای احمدی نژاد موجب شد که تور تحریم به گرد اقتصاد ایران بسیار تنگتر شود و به همین خاطر، بنگاه‌های بین المللی از خبر سرمایه‌گذاری در ایران بگذرند و حتی آن‌ها که با دولت ایران توافق کرده بودند، از این کار سریاز بزنند (برای نمونه توان رقابتی پی). در حال حاضر به جانی رسیده‌ایم که اگر قرار

این که در محدوده تجارت خارجی ایران، برخلاف ادعاهای دولت، همراه با افزایش بهای نفت اگرچه درآمدهای ایران از نفت افزایش یافته ولی، صادرات غیر نفتی ایران-منظور صادرات به واقع غیر نفتی ایران است نه آنچه که با اندکی تقلب صادرات غیر نفتی نام گرفته است- سیر تنزلی داشته است. در همین راستا، خبر داریم که چندی پیش محمد جهرمی وزیر کار و امور اجتماعی در سیزدهمین هماش تسعه صادرات غیر نفتی در تبریز از روند صادرات غیر نفتی و نبود استراتژی توسعه آن انتقاد کرد و گفت: «بیش از ۸۰ درصد ۱۶ میلیارد دلار صادرات غیر نفتی را قبول ندارم چرا که این میزان به صادرات مواد خام و پتروشیمی تعلق دارد که در سایر کشورها با ارزش افزوده ۲۰۰ برابر صادر می‌شود.^۶ براساس این دیدگاه، میزان صادرات غیر نفتی واقعی ایران به واقع، ۳,۲ میلیارد دلار بود نه ۱۶ میلیارد دلاری که دولت اعلام کرده بود. در همین راستا، می‌خواهیم که طبق بخشانه گمرک از ابتدای سال ۸۰ براساس جلسات شورای عالی صادرات و تبصره ۲۹ قانون بودجه سال به ۸۰ به مظنوی یکنواخت کردن فعالیت‌های آماری ثبت آمار، صادرات تمامی فرآورده‌های نفتی به استثنای نفت خام، گاز طبیعی، نفت کوره، نفت سفید، نفت گاز، نفت و معیقات گازی که توسط شرکت ملی نفت ایران و شرکت ملی گاز ایران صادر و تابع مقررات خاص خود است جزو آمار صادرات غیر نفتی ثبت می‌شود. براساس بخشانه فوق، معیقات گازی نباید در میزان صادرات غیر نفتی به ثبت بررسد اما در حال حاضر معیقات گازی در این آمار لحظه شده و بخش اعظمی از صادرات غیر نفتی را به خود اختصاص داده است.

- چرا این چنین شده است؟
در پاسخ گوئی به این پرسش، می‌توان از عوامل و علل متعددی سخن گفت. ولی من در این مختصر به چند عامل عمده اشاره می‌کنم:

۱- کاهش شدید سرمایه‌گذاری در ایران
براساس اطلاعاتی که داریم می‌دانیم که در طول ۴ سال ریاست آقای احمدی نژاد، میزان رشد سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران در مقایسه با ۴ سال پیش تر به شدت کاهش یافته است و ودرهمه این سال‌ها میزان عملکرد از پیش بینی کمتر بوده است.

۲- افزایش لجام گسیخته واردات به کشور:
شماری از اقتصاددانان داخل ایران به این باورند که به ازای یک میلیارد دلار واردات، حدوداً ۱۰۰ هزار فرست شغلی از دست می‌رود. اگر در نظر بگیریم که میزان رشد نقدینگی در دوره آقای احمدی نژاد محدود به هیچ عاملی نبوده است، تورم به نسبت زیاد باعث کمتر شدن توان رقابتی کالاهای و تولیدکنندگان ایرانی شد که در برابر

- ۱۳- همشهری اول خرداد ۱۳۸۴
 ۱۴- همشهری ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۴
 ۱۵- همشهری ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۴
 ۱۶- همشهری ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۴
 ۱۷- همشهری، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۴
 ۱۸- این ارقام را لزاسایت مرحوم بازتاب گرفتم که الان تاریخش را به خاطر ندارم
 ۱۹- سرمایه ۷، مهرماه ۱۳۸۸، ص ۲
 ۲۰- همشهری ۱۷ فوریه ۱۳۸۴
 ۲۱- همشهری ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۴
 ۲۲- همشهری ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۴

- 23-<http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?pr=s&NewsID=608819>
 24-<http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?pr=s&NewsID=606678>
 25-<http://www.aftabnews.ir/vdcbwsbrh9bz0.html>
 26-<http://www.aftabnews.ir/vdcizzat1pazq.html>
 27- <http://www.aftabnews.ir/vdcjtaeuqyeam.html>
 28- <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=71005>
 29- <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=73651>

۳- همانجا

- 31- <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=70996>
 32- <http://aftabnews.ir/vdcgty93.ak97z4prra.html>

آمار سال ۱۳۸۶ را از این منبع گرفته ام:

- http://www.carx1.com/section/full_sub_section/articles/id/419
 33-<http://raheno.net/?page=news&id=260>
 34-<http://www.iranfoodnews.com/news/details.php?EType=news&id=8493>
 35-<http://www.iranfoodnews.com/news/details.php?EType=news&id=88>
 36-<http://www.aftabnews.ir/vcdnx0ytk0k9.html>
 37- <http://www.ilna.ir/printable.aspx?ID=76177>

۳۸- همانجا

۳۹- همانجا

- ۴۰- همانجا. برای رقم ۵۶۰۰۰ میلیارد تومان بنگرید به سایت الف <http://alef.ir/1388/content/view/51981/>
 ۴۱- روزنامه سرمایه، ۷ مهرماه ۱۳۸۸ ص ۲
 42-<http://www.ilna.ir/printable.aspx?ID=76177>

جدول شماره ۱



داشت ولی عملکرد دولت تنها ۴,۸ درصد بود، یعنی به عبارت دیگر، با بیش از ۶۰ درصد عدم تحقق روپرور بودیم. متوسط میزان تورم برای این دوره قرار بود ۹,۹ درصد باشد ولی عملکرد تورم نزدیک به ۱۶ درصد بود و نگاهی به میزان تورم سالانه سیر رو به رشد نزدیک تر از میزان می‌دهد. تنها در دو حوزه با رشدی بیشتر از میزان پیش‌بینی شده روپرور بوده ایم که اتفاقاً هر دو مورد، از مواردی است که همین بیشتر بودن عملکرد نشان دهنده شکست برنامه‌های اقتصادی دولت است. میزان رشد نقدینگی که قرار بود به طور متوسط ۳۳,۳ درصد معادل ۲۰ درصد داشته باشد، در عمل ۱۰,۵ درصد بیشتر شد و رشد بودجه عمومی دولت که قرار بود برای این سال‌ها به طور متوسط ۱۹,۳ درصد بیشتر شد. به عوض واپسگردی بودجه دولت به نفت که قرار بود تنها ۶,۳ درصد باشد، در عمل ۱۶ درصد شد.^{۴۲}

پی‌نوشت‌ها:

1- <http://alef.ir/content/view/42277>

2- <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=74890>

۳- همانجا

4- <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=74890>

۵- همانجا. البته بگوییم که سرگذشت شرکت صدرا شنیدنی است که در جای دیگری به آن خواهم پرداخت تا روش نشود تا زمانی که عملکرد دولت تصحیح نشود «خصوصی سازی» هم به ضد خویش تبدیل خواهد شد.

6- <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=74890>

7- <http://www.sarmayeh.net>ShowNews.php?59907>

8- <http://www.sarmayeh.net/PDF/88-07-07/P2.pdf>

۹- همانجا

10- <http://www.fararu.com/vdcc0xq1.2bqi08laa2.html>

11- <http://www.fararu.com/vdcc0xq1.2bqi08laa2.html>

۱۲- همانجا

پروژه‌های زود بازده شد که بخش عمده آن به واقع تلف شد و اشتغال آفرینی نداشت. یکی از بی‌آمدی‌های البته این بود که مطالبات معوقه بانک‌ها که در ۱۳۸۳ تنها ۸۰۰۰ میلیارد تومان بود در سال جاری به بیش از ۲۸۰۰۰ میلیارد تومان و به یک روایت به ۵۶۰۰۰ میلیارد تومان بررسد^{۴۳} و کاهش قدرت پرداخت وام و اعتبارات از سوی بانک‌ها به فعالیت‌های مولد صنعت و کشاورزی بسیاری از واحدهای تولیدی را با کمبود نقدینگی مواجه ساخت. حتی حساب ذخیره ارزی که می‌باید در این سال‌ها رشد چشمگیری داشته باشد کارساز نشد چون بخش اعظم درآمدهای نفتی^{۴۴} ۲۸۵ میلیارد دلار از کل درآمد نفتی ۳۸۰ میلیارد دلاری نفت در طول ۱۳۸۷-۱۳۸۴ صرف واردات شده است.

۷- گسترش رانت خواری در این سال‌ها، سیاست‌های دولتی به گونه‌ای بود که سرمایه‌داری تجاری دربرابر سرمایه‌داری صنعتی دست بالا را در امور درکترل گرفت. تغییرات مکرر و بی‌منطق تعریف‌ها- درموارد متعدد حذف تعریف وارداتی- باعث شد که حتی کسانی که دلال و واردکننده هم نبودند، دلال و وارد کننده شدند. خصوصی سازی ایرانی که در اصل چیزی به غیر از «اختصاصی سازی» نبود باعث شد که شماری از صنایع ایران در اختیار کسانی قرار گیرد که هدفی به غیر از رانت خواری نداشتند. در جای دیگر به مواردی اشاره کردند که پس از این که واحدی را در کنترل گرفتند، عمله کاری که کردند به ورشکستگی کشاندن واحد و بعد استفاده از زمین آن برای انبوه سازی بود. بی‌کفایتی مدیران جوانی که بر صنایع کشور گماشته شدند یکی از عوامل موثری بود که زندگی را بر شماری از این صنایع دشوار کرد.

نکته‌ای که قابل ذکر است این که حتی در برخورد به بحران جهانی هم سیاست پردازان در ایران با حداقل بسی کفایتی عمل کردند و در شرایطی که صنایع ایران از جمله به خاطر این بحران، با کمتر از ۵۰ درصد ظرفیت تولید می‌کردند، با تظاهر و فریب مدعی شدند که در میان «آتش بحران جهانی» ایران (گلستانی) است که از این عواقب مصنون مانده است؛ و این در حالی بود که نگاهی به آمارهای که برای سال‌های ۱۳۸۶-۱۳۸۴ داریم به وضوح نشان می‌دهد که عدم توفیق اقتصادی سیاست‌های دولت در همه عرصه‌ها عیان و غیر قابل انکار بوده است. در همه این سال‌ها، میزان عملکرد رشد اقتصادی از آن چه که پیش بینی شده بود، کمتر بوده وضعیت سرمایه گذاری حتی از این هم اسفناک‌تر بود. در حالی که پیش بینی دولت این بود که برای این سال‌ها سرمایه گذاری ۱۲,۲ درصد رشد خواهد

نقد انقلابی ایدئولوژی "پسا کار"

راب ویلکی
ترجم : مسعود امیدی

است.^{۱۴} آن چه در معروفی جایگزینی نیروی کار با ماشین آلات از نظرها پنهان شده است، این است که در حالی که انقلابی نمودن ابزار تولید نقطه مرکزی توسعه سرمایه داری به منظور حفظ سطح هرچه بالاتر سود است، جایگزینی ماشین آلات برای نیروی کار به ناچار منجر به بحران تولید در تضاد بین توسعه نیروی کار و جلوگیری از رشد مناسبات تولید می گردد. آن گونه که ارنست مندل^{۱۵} استدلال می نماید، تصور رهایی نیروی کار در نتیجه اتواماسیون سرمایه مضحک است: "نتیجه آشکار اس: با افزایش اتواماسیون، افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه و شروع افت ناگهانی در مجموع نفر ساعت کار کارگران مولد، در دراز مدت به صورت جدی ادامه افزایش دستمزدهای واقعی و هم‌زمان با آن حفظ تداوم آبیاشت ارزش افزوده غیر ممکن است.^{۱۶}" (۲۰۱)

مقاله "زیست شناسی تقلیدی" ضمن اشاره به این که تضاد بین سرمایه و کار یکی از "رسوبات" دوران تسلط کار "ساده" است که می تواند از طریق اتواماسیون تولید از بین برود، تقسیم کار بین کار ساده و کار پیچیده را که خود سرمایه داری آن را علت بهره‌وری (استثمار) معرفی می کند، جایگزین آن نموده و براین اساس ترک و رهاسازی کار ساده را از طریق اتواماسیون تولید که دوگانگی تقسیم طبقاتی را با تعریف کالیکارگران به سطح کارگران پیچیده "محوطه خواهد نمود، پیشنهاد می نماید. جدا از این که چنین مفهومی از تقسیم کار غیر سلسه مراتبی تحت سرمایه داری امکان پذیر نمی باشد، این استدلال نادیده می گیرد که این سرمایه داری است که به منظور کاهش زمان کار اجتماعاً لازم در جهت تشدید استثمار و افزایش نرخ سود کار را ساده نموده و در حال حذف فراینده کارگران است. به عبارت دیگر اتواماسیون تولید چیزی جدا از شیوه تولید سرمایه داری نبوده بلکه اساساً در جهت تحکیم در داخل خود شیوه تولید سرمایه داری است. جایگزین نمودن تضاد فرعی بین کار ساده و کار پیچیده به جای تضاد اصلی بین سرمایه و

تلاشی است برای مشروعیت بخشیدن به شیوه تولید سرمایه داری از طریق نشان دادن تولید^{۱۷} چون پوششی از قوانین جاودانی طبیعی مستقل از تاریخ که در آن شناسن روابط بورژوازی چون قوانین مقدس بدینه که جامعه به طور انتقامی بر آن بنیان نهاده شده، به صورت بی سرو صدا چاق و جاسازی شده است.^{۱۸} این جبرگرایی تکنولوژیکی^{۱۹} به مثابه یک نظریه ایده الیستی توسعه سرمایه داری که اتواماسیون کامل تولید را به عنوان ابزار چیرگی بر تضاد اصلی بین سرمایه و نیروی کار می پندارد، چون تلاشی برای آشتی دادن تضادهای شدید و گستردۀ سرمایه داری امروز بین نیروها و مناسبات تولید که در مطبوعات مشاهده می باشد، به رویکرد غالب در دری پیشرفت های نیروهای مولده تبدیل شده است. برای مثال یک مقاومت آخیر نیویورک تایمز تحت عنوان: "زیست شناسی تقلیدی"^{۲۰} راهنمای کامپیوتری تکامل خودکار یک روبوت^{۲۱} خلق ماشینی را که ماشین های دیگری را تولید می نماید، به عنوان نخستین نشانه های آینده ای که در آن روبوت ها به طور کامل جایگزین نیروی کار انسان می گردند، مورد ستایش قرارداد. نویسنده بیان می دارد: "در آینده این فن اوری می تواند برای طراحی روبوت هایی مورد استفاده قرار گیرد که در کارخانه ها قطعات را موتناز نموده، نشت مواد شیمیایی را پاک کرده یا خانه ای را جارو برقی بکشند." از این رو است که گفته می شود در آینده هیچ شکلی از "کار" وجود خواهد داشت که نتوان آن را با یک ماشین جایگزین انسان به انجام رساند. با این حال آن چه در این نوشه و سایر تحلیل ها از فن اوری خود تولید کننده مطرح است این است که همان گونه که مارکس و انگلیس در مانیفست حزب کمونیست توضیح دادند، به موازات توسعه نیروهای تولید تحت سرمایه داری، فن اوری ها جایگزین یکدیگر می شوند - نه به آن سادگی نوع خاصی از کار مانند کار ییدی^{۲۲} یا "ساده" که نیویورک تایمز اشاره می نماد. -- اما نیروی کار به طور کلی باقی می ماند: "متناسب با ماشین آلاتی که تمام تمايزات نیروی کار را محظوظ نموده و تقریباً همه جا مزده را به سطح پایین یکنواختی کاهش می دهند، منافع متفاوت و شرایط زندگی در بین صفوی کارگران هرچه بیشتر و بیشتر همسان شده

جبرگرایی تکنولوژیکی^{۲۳} به مثابه یک نظریه ایده الیستی توسعه سرمایه داری که اتواماسیون کامل تولید را به عنوان ابزار چیرگی بر تضاد اصلی بین سرمایه و نیروی کار می پندارد، چون تلاشی برای آشتی دادن تضادهای شدید و گستردۀ سرمایه داری امروز بین نیروها و مناسبات تولید که در مطبوعات مشاهده می باشد، به رویکرد غالب در دری پیشرفت های نیروهای مولده تبدیل شده است، در گفتمان های چپ و راست پدیدار شده است. با توجه به پیشرفت های اخیر در فن آوری های ارتباطات مانند اینترنت و سایر شبکه های "جهانی" اطلاعات مورد نیاز برای سازماندهی تولید سود در یک مقیاس جهانی، چون شواهدی از اولین نشانه های فرا رسیدن یک دوران "پس از کار"^{۲۴} و سیله "ماشین های سایبری"، پیش فرض عدم اظهارات "پایان کار" توسط نظریه پردازانی مانند ژیل دلوز^{۲۵}، فلیکس گاتری^{۲۶}، اولریک بک^{۲۷}، مایکل هارت^{۲۸} و آنتونیو نگری^{۲۹} این است که توسعه فن اوری های "سایبری" ، ابزار اولیه تولید سود را از استثمار نیروی کار به "آبیاشت" اطلاعات تبدیل نموده و در نتیجه ابزار رهایی نیروی کار از درون محدودیت های تولید سرمایه داری را فراهم نموده است. این تئوری "سرمایه داری سایبری" و رای استثمار نیروی کار - که من استدلال خواهیم کرد بیشتر با "ارزش های روحی" یک تئوری و بیری^{۳۰} سرمایه داری هم راستا است. - علاوه بر وانمود کردن یک مرحله جدید پیش رو^{۳۱} از سرمایه داری، آن گونه که مارکس استدلال می کند، در واقع

1 - Class, Labor and the «Cyber»: A Red Critique of the «Post-Work» Ideology, THE RED CRITIQUE 1 (Spring 2001)- REDCRITIQUE. ORG

2 -Rob Wilkie

3 - Technological determinism

4 - Gilles Deleuze

5 - Felix Guattari

6 - Ulrich Beck

7 - Michael Hardt

8 - Antonio Negri

9 - Weberian

10 - avant-garde

14 - The Manifesto of the Communist Party-492
15 - Ernest Mandel

۱۶ - روند آن بین گونه خواهد بود: (متراجم)
افزایش اتواماسیون → کاهش نفر ساعت → کاهش اشتغال
→ کاهش قدرت خرید → کاهش فروش → کاهش سود
→ کاهش آبیاشت

11 - Gründrisse 87

12 - Aping Biology

13 - Aping Biology: Computer Guides
Automated Evolution of a Robot

بسیار غلط است. این مورد اغلب منجر به افزایش پریشانی فرد بیمار و یا اعضای خانواده‌ی او می‌گردد. عمدتاً فرد مبتلا به شیزوفرنی تپیکرایی در رفاه و قوه‌ی ادراک، طرز تفکری بی نظم که ممکن است سبب تحریف رویارویی با واقعیت گردد را تجویه می‌نماید. این مورد را چنون می‌نامند.

در دهه مفتاد دلور یک سلسه تحقیقات را به همکاری مجلس‌گوتای آغاز کرد. حاصل این تحقیقات دو جلد کتاب بود که جلد اول ادبی شیزیز(Anti Oedipus) نام داشت. در این کتاب آن ها نظام مارکسیستی و فلسفه مارکس را مورد بررسی قرار داده و انتقادات زیادی را به این گرایش وارد نمودند و روانکاری لakan را اوج تأثیر مارکسیسم قلمداد کردند. بعضی از محققین اهمیت کتاب ادبی شیزیز را با دجال نیچه قیاس کردند. این کتاب ما با تقدیم از مدربنی روهیرو هستیم که محور آن را سرمایه‌داری تشکیل می‌دهد. آن‌ها در تقابل با رشته روانکاری، تحلیل شیزوفرنیک را مطرح کردن و مدعی شدند که به مظ惆 بنان فکری از تقابل‌های دوستانی و نفی رویکرد مدربنی به ذهنیت (Subject) این نظریه را تنوین کردند. آن‌ها در مقابل مفاهیمی چون وحدت و هویت، کفرت و تعدد و چندگانگی و غریب و تباين را مورد تأکید قرار دادند.

بر اساس روهیک در برهمه رایش به کالد شکافی مفهوم میل و تمنا (Desire) پرداختند و یادآور شدند که میل و تمنا مفهومی است ساخت اتفاقی. میل از آن و اتفاقی است که هر گونه جامعه‌ای را دستخوش ساختارهای ساختاری خاص- کوشیده است میل و تمنا ادمیان را در چنین قالبی حقوقی، اجتماعی، روانی- مسند و محبوس نماید و آن را در جنین قایی جای دادند. Territorialized به زعم آن ها میل و تمنا برخلاف نظر هنگ‌فوید و لakan متصمن نقص و حرمان نیست بلکه نیرویی است ایجادی پویا و مولد که همواره پوندهای جدید را موجب می‌گردد و به همین جهت آن ها وازه استواری ماشین را برای آن به کار بردن‌دان ها سریعاً تاکید کردن که خود میل گونه‌ای ماشین و لذا در ادراک و پویایی است. میل و تمنا همواره در حال ایجاد راههای فتواف و لیسیوی است که در سایه صورت‌های ناخواه‌آگاه تکوین می‌پذیرد. به تبیین میل و تمنا کامپاری فیزیک شناوری است که با اشیاء و پدیدهای دیدگیر ارتقاء برقرار می‌کند. بعضی مدعی هستند که میل و تمنای مورد بحث دلوز و گوتاری صورت دیگری از اراده معطوف به قدرت نیچه محسوب می‌شود.

در کتاب ادبی شیزیز آمده است که در غرب از دیرباز میل و تمنا در چارچوب رژیم‌های اجتماعی مختلف کاتانیزه شده و تحت کنترل و نظارت قرار گرفته است. دلوز و گوتاری فرایند سرکوب میل و تمنا را از طریق محدود نمودن کارمایه‌های مولد آن محدوده‌ها و گستره فکنی (Territorialization) نام دادند و جریان مخالف آن یعنی رها کردن میل از چارچوبها و قالب‌های مخصوص کننده اجتماعی را گسترش‌دازی یا محدوده زدایی (Deterritorialization) خواندند. به تبییر دیگر محدوده فکی را مزبیداری (Coding) و محدوده‌داری (Coding) نامیدند. راه‌نمایشی اجتماعی سرکوبگر میل از حجه مکانی و روانی رمزگشایی میل از حجه مکانی و روانی شناور می‌شود. گویان نادانسته پدر خود را می‌کشد و به خاطر پاسخ گویی پیش ایوالیول که هر کس که آن پاسخ نمی‌داد بلاییده می‌شد مصیبت را پایان داده و به پاس آن خواهر پادشاه او تقدیم می‌شود که عمل‌مادر او بوده است. نتیجه این پوند دو فرزند پسر و دو فرزند دختر است. پس از مردمی پادشاهی درخشان سرزمین تیس گرفتار طاعون می‌شود و فقار می‌شود که انتقام خون پادشاه گرفته شود تا کشور از طاعون رهایی یابد. ادبی که نمی‌داند خود قاتل پادشاه است، اعلام می‌کند که عامل کشنیدن پادشاه باید شناسایی شده و از شهر تبعید گردد. سرانجام پس از برسی های مفصل شخصی که گردد که او قاتل پادشاه بوده و با مادر دور ازدواج کرده است. در نتیجه روش شدن این حقیقت، پادر او را همسرا (خادی خدایان) کشید. ادبی نیز با سنجاق سینه او خود را کور می‌کند. حقیقت موضوع سرانجام برای پسون ادب مشخص می‌گردد و تصمیم می‌گیرند او را از شهر تبعید کنند. بدین ترتیب او ملت را در گایی و عیادت سپری می‌کند و سرانجام پس از اینکه توسط دخترانش شسته می‌شود، آنها به او لباس های تو می‌پوشانند و در حالی که با هم مریض مرگ می‌خواهند، خداوند او را فرامی خواند و با سایر رعد و برق مهیی او بیض نایدیده گردد. اسطوره ادبی و عقده ادبی به عنوان نمادی ازیماری شیزوفرنی شناخته شده است. (نقل با تلخیص از ویکی پدیا - مترجم)

تجزیه این نیست که با ساخت و تغییه نمونه مقاهم انسانی و اتفاقی مارکسیسم، اسطوره پرورته به عنوان نماد مبارزه با زرس (خادی خدایان) و فدائکاری و پایبندی استوار و ثابت قدم به رهایی نوع بشمار رنچ در ادبیات چپ، چای خود را در نوشته های نظریه پردازان فلکسودوکس و پست مدن به اسطوره ادبی می‌ded که می‌تواند به نوع نماد جهل و تماگاهی، زیریا گذانشتن هنجارهای اخلاقی و انسانی روان پریشی و اندوه شکست و پویرانی و... باشد. بدین ترتیب منشی برای کتابی که قرار است موجویت و تکامل خود کار تکولوژی و تائیر آن بر ساختار اجتماعی و مبارزه طبقی را توضیح دهد و در این راستا آگاهانه وهدخندن مقاهم انسانی و اتفاقی تفکر مارکسیستی را به زیر سووال می‌برد. هوشمندانه به نظر می‌رسد! بدینسان شکنجه برنج، فراسایش



می‌تواند طبقه کارگر را قادر به درک این مسئله کند که "تکنولوژی" نیست که موضوع بحث است بلکه مسئله سرمایه داری است که تکنولوژی را برای افزایش استثمار به کار می‌گیرد و متعاقب آن آن چه ضروری است، مصادر ابزارهای تولید و انتقال آن‌ها از تولید برای سود به برآورده نمودن نیازها می‌باشد. تئوری ای که بتواند توضیح دهد چگونه انگیزه سرمایه داری برای افزایش سود از تکنولوژی تبدیل پیشرفت نیروهای تولید به ابزاری برای تشدید استثمار و نه برآوردن نیازها، مانع توسعه مناسبات تولید می‌گردد.

جاگزین نمودن تضاد اساسی بین سرمایه و کار با رابطه بین "انسان‌ها" و "ماشین‌ها" و در نتیجه معرفی تضادی غیر تاریخی که محدود به شیوه تولید سرمایه داری نمی‌باشد، در کتابی با عنوان ادبی سستیز: سرمایه داری و شیزوفرنی^{۱۷} اثر

17 - Deleuze and Guattari's Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophrenia

از اساطیر یونان باستان که بر اساس آن ادبی طبق پیش گویی پیش ایوالیول نادانسته پدر خود را می‌کشد و به خاطر پاسخ گویی به مماماهای ایوالیول که هر کس که آن پاسخ نمی‌داد بلاییده می‌شد مصیبت را پایان داده و به پاس آن خواهر پادشاه او تقدیم می‌شود که عمل‌مادر او بوده است. نتیجه این پوند دو فرزند پسر و دو فرزند دختر است. پس از مردمی پادشاهی درخشان سرزمین تیس گرفتار طاعون می‌شود و فقار می‌شود که انتقام خون پادشاه گرفته شود تا کشور از طاعون رهایی یابد. ادبی که نمی‌داند خود قاتل پادشاه است، اعلام می‌کند که عامل کشنیدن پادشاه باید شناسایی شده و از شهر تبعید گردد. سرانجام پس از برسی های مفصل شخصی که گردد که او قاتل پادشاه بوده و با مادر دور ازدواج کرده است. در نتیجه روش شدن این حقیقت، پادر او را همسرا (خادی خدایان) کشید. ادبی نیز با سنجاق سینه او خود را کور می‌کند. حقیقت موضوع سرانجام برای پسون ادب مشخص می‌گردد و تصمیم می‌گیرند او را از شهر تبعید کنند. بدین ترتیب او ملت را در گایی و عیادت سپری می‌کند و سرانجام پس از اینکه توسط دخترانش شسته می‌شود، آنها به او لباس های تو می‌پوشانند و در حالی که با هم مریض مرگ می‌خواهند، خداوند او را فرامی خواند و با سایر رعد و برق مهیی او بیض نایدیده گردد. اسطوره ادبی و عقده ادبی به عنوان نمادی ازیماری شیزوفرنی شناخته شده است. (نقل با تلخیص از ویکی پدیا - مترجم)

کار تلاشی است در جهت ایجاد تسلیم طلبی در میان کارگران در جهت منافع طبقه حاکم به این ایدئولوژی که اتو ما سیون تویید به هر صورت آنان را از زنجیره کار مزدی رها خواهد نمود، در حالی که در واقع طی مدتی که پیشرفت‌های تکنولوژیک به نفع سرمایه داری تحت کنترل بوده است، تنها منجر به تشدید بیشتر تضادهای بین سرمایه و کار گردیده است. در حالی که پیشرفت‌ها در تکنولوژی تأمین نیازهای همگان را امکان پذیر نموده است، قرار داشتن چنین پیشرفت‌هایی در انتقاد تولید سود به معنی آن است که به طور خلاصه آن چه ناپدید می‌گردد، "کار" نیست بلکه بیشتر ابزارهایی هستند که به سهیله آن‌ها می‌لیون ها کارگر می‌توانند نیازهای اساسی خود را برآورده نمایند. بدین سان بر خلاف فقیر شدن سیستماتیک طبقه کارگر در نتیجه پیشرفت‌های تکنولوژیک، این پیشرفت‌ها به صورت ایدئولوژیک به میاحث نقش بر جسته تکنولوژی در جهت ایجاد یک پتانسیل "ازادی بخش" از داخل مناسبات تولید سرمایه داری تغییر شکل یافته‌اند.

بنابراین چنین است که جبرگاری تکنولوژیکی ای که گفتمان‌های مسلط امروز را خبر می‌دهد، تنها یک "اختراع" ساده نظریه پردازان بروژایی نیست - تنها نتیجه ایده‌های "حود زائیده" نیست. - بلکه شرایط مادی واقعی را که مبارزه طبقاتی در آن بريا است، بازتاب می‌دهد. در حالی که پیشرفت‌های تکنولوژیک در ابزارهای تولید پتانسیل برآورده نمودن نیازهای جمعیت جهان را ایجاد نموده است، تمرکز سرمایه در دست طبقه حاکم به معنی آن است که امروزه کارگران به جای تأمین نیازهایشان، در معرض بی رحمانه ترین و سخت ترین تقسیم کاری هستند که همان گونه که مارکس و انگلیس استدلال نموده‌اند، آن‌ها را به "زاده‌ای از ماشین" تبدیل می‌کنند. (۴۹۱). تنها یک تئوری اتفاقی

را جایگزین یک انقلاب اجتماعی می‌سازد، تاریخ را به عنوان محرك در جهت کار "پسا انسانی"^{۱۰} بازنویسی نموده و بنابراین فرض می‌کنند که تضاد تاریخی "درست" بین "انسان" و "طبیعت" است که اکنون با توسعه "ماشین" در حال محو شدن است. "با این حال در انجام این کار، قرائت "پسا انسانی" آن‌ها از سرمایه داری که تضاد طبقاتی بینایی در ارتباط با مالکیت ابزارهای تولید را محو می‌سازد، نمی‌تواند روابط بین تغییرات اساسی در ابزارهای تولید، تضادهای فرایندهای بین نیروها و مناسبات تولید و بحران جاری "اسقوط" خود را توضیح دهد و بنابراین نمی‌تواند هیچ حرکتی بیش از توصیفی از گرایش سرمایه داری به جایگزین نمودن کارگر زنده با کارگر بی جان نماید. به عبارت دیگر تئوری تکنولوژیک آن‌ها در باره سرمایه داری که در آن کار مزدی با تعدادی از ماشین‌های مطلوب جایگزین می‌شود، به صورت مستدل ظلم و ستم واقعی نیروی کار بی جان سرمایه داری به کارگر زنده را تکرار می‌نماید.

در مقابل، مارکس و انگلیس در مانیفست حزب کمونیست استدلال می‌کنند که "بورژوازی بدون انقلابی نمودن دائمی ابزارهای تولید نمی‌تواند وجود داشته باشد"^{۱۱} که به مفهوم آن است که بدون توسعه تکنولوژی تولید در رابطه با ضرورت کاهش هزینه‌های تولید به منظور افزایش نرخ سود، این امر امکان پذیر نیست. مارکس این تجزیه و تحلیل را در سرمایه‌ادامه داده و بیان می‌کند: "مانند هر افزایش دیگری در بهره‌وری نیروی کار، ماشین آلات برای ارزان نمودن کالاها در نظر گرفته شده‌اند" از جمله کالای نیروی کار (۴۰۳). به عبارت دیگر "ماشین" شاخصی است هم برای سطح توسعه تولید و هم سطح مناسبات اجتماعی که کار تحت آن انجام شده است. تحت سرمایه داری، توسعه تولید قدرت برآورده نمودن نیازهای همگان را به وجود می‌آورد، اما از طریق مالکیت خصوصی تنها برای تأمین نیازهای اندکی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در نتیجه این توسعه تکنولوژی به عنوان مبنای عینی در خدمت انقلاب



دلوز و گاتری که به یکی از متعارف‌ترین متون در باره سرمایه داری انحصاری در تئوری پست مدرن تبدیل شده است، آشکار است. این کتاب شرکت‌های چند ملیتی را به عنوان سرمایه داری خودکاری توصیف می‌نماید که مبتنی بر پیش فرض تولید کالاها به اندازهٔ جریان "ازش‌های روحی" نیست، ازش‌هایی که در آن توسعه سایبری تضاد بین سرمایه و کار را چنان قطع می‌کند که گویا "در حال حاضر چیزهایی مانند انسان یا سایر چیزهایی را در بین سایر چیزها تولید نموده و چیزی را در آن توسعه سایر چیزهای تولید نموده و ماشین‌ها را با هم جفت و جور می‌کند. ماشین آلات تولیدکننده، ماشین آلات مطلوب، در همه جا اسکیزوفرنی^{۱۲} ماشین‌الات". (۲) چنین نظریه "دو رگه"‌ای که پیش فرض خود را بر بالاتر بودن نقش قابلیت توسعه تکنولوژیک فی نفسه نسبت به تضادهای اجتماعی قرار می‌دهد، کار مزدی را به عنوان یک "اتصال" سوخت گیری خودبه خودی از طریق تمایلات متقابل دو طرف شرکت کننده در این تعامل معزفی می‌کند. درست مانند جایگزین نمودن تقسیم کار بین کار "ساده" و کار "پیچیده" به جای تضاد مرکزی سرمایه داری توسط "زیست شناسی تقلیدی"، طرز گفتار دلوز و گاتری از تولید سرمایه داری که در آن از تقسیم اجتماعی کار به عنوان یک "ماشین" تولید و مصرف داد سخن رفته است، تقسیم طبقاتی بین سرمایه داری و طبقه کارگر به نظریه دور باطل طبقه به عنوان شیوه زندگی فرو می‌غلند - خارج از اجبار اقتصادی ضرورتی که نتیجهٔ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است. - و از این رو استثمار در تولید را با آزادی مصرف جایگزین می‌نماید.



جیرگرایی تکنولوژیکی که مبنای تقریباً همه گفتمان‌های مسلط سرمایه داری امروز است، بازتاب ایدئولوژیک این واقعیت است که سرمایه داری علاوه بر نیروی کار زنده و در کنار مناسبات کار با این نیرو، میزان فرایندهای از سرمایه را در تحول ابزار تولید چون وسیله‌ای برای به حداقل رساندن سود به کار می‌گیرد. بنابراین در حالی که توسعه تکنولوژی‌های اخیر را می‌توان به صورت فراینده‌ای در راستای پیدایش امکان عینی پایان بخشیدن به کار مزدی به رسمیت شناخت، این امر

اجتماعی قرار می‌گیرد: در مرحله معینی از توسعه، نیروهای مادی تولیدی جامعه با مناسبات تولیدی موجود یا با روابط مالکیت - که صرفاً بینگر همان مفهوم در واژه‌های قوانین و مقررات حقوقی است - در چارچوبی که تا کنون عمل نموده‌اند، در تضاد قرار می‌گیرند. این روابط از شکل‌های توسعه نیروهای تولید به مانع آن‌ها تبدیل می‌گردند. (نقد شماره ۲۱) دلوز و گاتری در تلاش برای فرار از نقد مارکس از ایدئولوژی بورژوازی که انقلاب در ابزار تولید

تن و روان و لذو و تبریز او بدبی جایگزین انسان دوستی، فناکاری، روش بینی، باورمندی، امید و آرزوی پرورمنه ای در تاریخ گردیده و چشم انداز آزادی، رهایی و خوشبختی پسر از مناسبات نایاب و به زنجیر کشانده اجتماعی زایل می‌گردد. (متوجه)

18 - schizophrenia

اسکیزوفرنی یک بیماری مزمن و اغلب ناتوان کننده روانی است. این بیماری می‌تواند باعث شود که انسان از مردم و فعالیت‌های دنیا اطراف جدا شوند و به دنیای هدیان پس رفت کند یا از واقعیت جدا بینند. اسکیزوفرنی نوعی از جنون است که یک اختلال تفکر محسوس می‌شود و در آن تفسیر واقعیت غیرطبیعی است. اسکیزوفرنی نشانه‌ای از یک مغز آسیب دیده است. (متوجه)

فرآگیر اظهار می دارد، ابداعی مدرن از سرمایه داری و دولت رفاه است. ما نیاز به آن داریم که چشم اندازی از یک زندگی و رای آلترا ناتیویتی های بیکاری و استرس در محل کار را در پیش روی خود ببینیم. " (آنلاین)

اگر طبق نظر یک "اشتغال کامل" به یک "مفهوم زومبی"^{۲۸} گونه تبدیل شده است، به خاطر این نیست که کارگران از پذیرفتن کاری که به پابندی ایدئولوژیک در "اقتصاد نوین"^{۲۹} تبدیل شده است، امتناع می نمایند بلکه به خاطر آن است که "اشتغال" یک شاخص عینی از تضادهای جامعه طبقاتی است. تعییر ساده آن تحت سرمایه داری تها به معنای آن است که کارگران باید برای تأمین نیازهایشان، نیروی کارشناس را به فروش رسانند. منافع طبقه کارگر از "اشتغال کامل" - که در عمل به معنی یک جامعه کاری ساخته شده بر مبنای اصل از هر کس به اندازه توافقش، به هر کس به اندازه نیازش می باشد. - به طور مستقیم در برابر منافع طبقه حاکم در بهره مندی از بیکاری ارتش ذخیره کار برای پایین نگه داشتن هزینه نیروی کار در تلاش برای افزایش سود است. این است که گفته می شود که این "ایده ها" نیستند که سرمایه داری را عقب نگه می دارند - در این مورد آن گونه که بک استدلال می نماید، یک اخلاق کار منسخ پیورتنتی^{۳۰} -، بلکه بیشتر سرمایه داری است که ایده هایی را خلق می کند که نمی تواند بآورده گردد. برای مثال همان طور که لینین استدلال می کند، سرمایه اتحادی دموکراسی را به یک توهم تبدیل می نماید. ("پاسخ"^{۲۴}) در حالی که سرمایه داری آرمان های دموکراتیک ایجاد می کند و نهادهای دموکراتیک را شکل می دهد، تقسیم کار بین کسانی که مالک ابزار تولیدند و کسانی که مالک چیزی جز نیروی کار خود نیستند، تقسیم کاری که امپریالیسم بی رحمانه ترین تضادهای آن را تشید می نماید، به معنی آن است که برای اکثریت جمعیت جهان دموکراسی یک امر امکان ناپذیر است. بنابراین از آنجا که سرمایه داری "نمی تواند از طریق تحولات دموکراتیک مضمحل گردد، مهم نیست که این موضوع قدر ایده آن است" ، سوسیالیسم را تنها با "توسعه کامل دموکراسی یعنی برابری واقعی و مشارکت عمومی واقعی تمام ترده های مردم در کلیه امور حکومتی و در

28 - zombie concept

مار خدای، مفهومی جادوگرانه از مذهب غرب آفریقا، هائیتی و آمریکای جنوبی که به عقیده آن ها به شکل روح در بدن مرده حول نموده و به آن جان تازه می بخشند. (متترجم)

29 - New Economy

30 - puritan

پیورتین ها فرقه ای از پروتستان های انگلستان بودند که زمان ملکه الیزابت اول علیه سفن مذهبی قیام نمودند و طرفدار سادگی در نیاش بودند. (متترجم)

دسته ایش و... در ویرانی های ناشی از یک هرج و مر جامعی ... هر پیشرفت اقتصادی را تبدیل به یک فاجعه اجتماعی می نماید. "(۴۹۰)

همان گونه که من شروع به نشان دادن این موضوع نموده ام، قرائت های غالب از سرمایه داری سایبری برخلاف تناقض های عینی روابط سرمایه داری، هم در رسانه های عمومی و به همان اندازه نیز در نظریه "اؤانگاراد" فرآیندی از افزایش بهره وری از طرق تشدید فرآیند تولید را تحت عنوان انتقال از یک سیستم مبتنی بر استثمار نیروی کار به شیوه ای از روابط اجتماعی ارائه می کنند که در آن کار به واسطه ابداع و عمومیت یافتن استفاده از تکنولوژی رها شده است. فرآیندی که در آن سرمایه داران سودهای چشمگیری را ایجاد می کنند در حالی که کارگران یا تحت تسلط افزایش یافته ماشین آلات بوده، یا در معرض فقر ارتش ذخیره صنعتی قرار می گیرند. این مفهوم تحت عنوانین و عباراتی چون "پسا سرمایه داری"^{۳۱}، "دوران وقت آزاد"^{۳۲} نامحدود پس از تولید ارائه می گردد.

به عنوان مثال در مقاله ای که اخیراً تحت عنوان "خداحافظی با کلیه آن ها که بردگی را حمل می کنند."^{۳۳} منتشر شده است، اولریش یک^{۳۴} نظریه پرداز "جامعه ریسکی"^{۳۵} استدلال می نماید که ما وارد یک دوران سایبری تولید شده ایم که در آن ابداع فن اوری های نوین اطلاعاتی ای که امکان توسعه سرمایه داری در سرتاسر کره خاکی را فراهم نموده است، به نوبه خود سبب وقوع یک "انقلاب"^{۳۶} اجتماعی شده که بسیاری از بنیادهای زندگی معاصر را متوجه تغییر می کند. او در واکنش به این شرایط، به درک این نکته فرا می خواند که کار برای همه در حال به پایان آمدن است. او بیان می دارد: "آیا کار همیشه به عنوان یک امتیاز اتحادی از فرآیندی برخوردار بوده است؟ خیر... نظام ارزشی ای که آشکارا محوریت کار و تنها کار را در ساخت و کنترل یک جامعه

22 - post-capitalism

23 - free time

24 - Goodbye to all that wage slavery

25 - Ulrich Beck

26 - Risk-Society

جامعه ریسکی واژه ای است که در دهه نود برای بیان روش سازماندهی به جامعه درن در واکنش به ریسک پیدیدار گردید. واژه ای که توسط نویسندها کلیدی مدرنیته بویژه اولریش یک و آنونی کیتزن بیان شده است. استفاده از این واژه طی دهه نود هم به عنوان پامادی از ارتباطش با گفتمان عمومی روند تفکر در باره ای مدرنیته و هم به خاطر ارتباطش با گفتمان عمومی بوده رشد توجهات زیست محیطی در طول این دوره گسترش تر شده که این نتیجه ایست که در دهه نود برای بیان روش سازماندهی ای گفته آنونی کیتزن جامعه ریسکی "جامعه ای است که طوفراپتند" ای گفرا آینده (و نیز اینمی) است که مفهوم ریسک را ایجاد می کند. در حالی که جامعه شناسان المانی اولریش یک آن را به عنوان "روشی سیستماتیک از ارتباط با مخاطرات و نامنی های القاء شده و ایجاد شده توسعه خود" مدرنیزاسیون تعریف می نماید. (به نقل از ویکی پدیا- مترجم) 27 - revolution

تحت سرمایه داری غیرممکن است، چون توسعه نیروهای تولید به منافع و علاقه سود گره خورده است. به این ترتیب پیشرفت های تکنولوژیک به جای این که به عنوان امکانی برای اولویت دادن به ضرورت اجتماعی مورد توجه قرار گیرد، به اعتبار قابلیت آن ها در جهت ارزش قائل شدن برای سرمایه مورد قضایت قرار می گیرند. این در جهت منافع سود است که امکان "رهایی" از کار مزدی که به موازات توسعه سرمایه داری افزایش می یابد، در گفتمان های طبقه حاکم تبدیل به تصویری از "آزادی" از "کار" گردد. با این حال آن گونه که انگلکس روش می سازد، با وجود هر اندازه از پیشرفت های تکنولوژی، بدون یک انقلاب اجتماعی هیچ راه فراری از تضادهای سرمایه داری و بنابراین از کار مزدی نمی تواند وجود داشته باشد زیرا تضاد آساسی بین سرمایه و کار از طریق اتوماسیون تشدید شده و بهتر نشده است: "طی دوره اول ماشین آلات، دورانی که در اختیار داشتن ماشین آلات یک مزیت احصاری محسوب می گردد، سود بسیار زیاد بود و از این جهت اشتیاق برای استفاده از ماشین آلات بیشتر و افزایش بدون محدودیت طول روز کاری بسیار زیاد است. با ابداع و معمول شدن استفاده از ماشین آلات، این سود احصاری ناپدید می گردد و قانون خود را اظهار می دارد که ارزش اضافی از نیروی کاری سرچشمه نمی گیرد که ماشین جایگزین آن شده است، بلکه ناشی از کارگری است که به استخدام ماشین در می آید." (۹۰)

بنابراین چیرگی مفهوم "تکنولوژیکی" در تئوری اجتماعی معاصر نشانه ای از این واقعیت است که پیشرفت ها در ابزار تولید، مبارزه ای طبقاتی را روی اینکه آیا این پیشرفت ها در نیروهای مولده برای تولید سود یا برای برآوردن نیازهای همگان مورد استفاده قرار خواهند گرفت، به وجود آورده است، موضوعی که چشم پوشی از آن غیر ممکن است. این است که گفته می شود از طریق توسعه نیروهای مولده است که کارگر با این واقعیت عینی رو در رو می شود که ابزار بقاء آن ها تهی بر توانایی آن ها به فروش نیروی کارشناس متکی است. مانند آن چه در اخراج های اخیر و گستردگی کارگران در بخش "دات کام" نشان داده شد. در حالی که توسعه صنعت کار اجتماعاً لازم را کاهش می دهد، امکان تولید کالاهای بیشتر را فراهم نموده و پتانسیل تأمین نیازهای همه را ایجاد می نماید، اینگیره های استفاده از ماشین آلات جدید تحت سیستم سرمایه داری با این امکان در تناقض قرار می گیرد و به بیان مارکس "هر گونه ثبات و امنیت در وضعیت کارگر... را از بین برده و به صورت مداوم تهدید می نماید، از طریق دور این نمودن کارگر از ابزار کار برای قایپین ابزارهای معماش او از

آوانگارد که نظریه‌هایشان در باره اتوماسیون سرمایه داری در پیش‌پیش یورش طبقات حاکم بر آگاهی‌های لازم برای تولید آگاهی‌طبقاتی طبقه کارکر قرار دارد، کمونیست‌های "حقوقی" یا "مستقل" مانند میخائيل هارت^{۲۲} و آنتونیو نگری باشند. هارت و نگری در حالی که منوز رای کمونیسم را بر دوش می‌کشند، در کتابشان با عنوان "کار دیونسیوس"^{۲۳} جنبش اجتماعی تازه‌ای را پیشنهاد می‌کنند که با آموزه‌های اساسی مارکس تقابل دارد: "ما مقاعد شده‌ایم که فقط در واژه‌های مارکسیستی نیست که می‌توان کمونیسم را تعریف نمود... اکنون هنگامی که صحبت از کمونیسم می‌کنیم، در درجه اول به روش ماتریالیستی مراجعه می‌کنیم. البته تنها نوع ماتریالیسم هم، ماتریالیسم مارکسیستی نیست.^{۲۴}" مخالفت آن‌ها با مارکس مانند همه ضد است. آن‌ها مانند بک، دلوز و گاتری موضوع را با



این حقیقت تفسیر می‌کنند که "کار در قلمرو یک اخلاقی کار سرمایه داری اغلب به صورت پیش از حد محدود تعریف شده است که خوشی‌ها و خواسته‌ها را انکار می‌نماید.^{۲۵}" در عوض آن‌ها استدلال می‌کنند که "کار در جوامع ما به سوی کار غیر مادی، کار فکری و کار علمی- فنی و کار سایبریگ"^{۲۶} گرایش دارد.^{۲۷} طبق نظر هارت و نگری این تغییر به سوی یک سرمایه داری "پسا مولد"^{۲۸} که در آن کار "ساده" با کار "پیچیده" و تولید کالایی با انباست اطلاعات جایگزین شده است، نظریه ارزش کار مارکسیسم را بی اعتبار می‌نماید زیرا در حالی که مارکسیسم می‌کوشد

32 - Michael Hardt

33 - Labor of Dionysus

(از اساطیر یونانی به معنای خدای میگساری و شراب و رزاعت)

34 - cyborg (cybernetic organism)

(سازواره سایبری که به مفهوم موجودی با دو بعد بیولوژیکی و ساختگی)

یا مصنوعی شامل قطعات الکترونیکی، مکانیکی و روبوتیک است.

35 - post-productive

بیشتر در سطح قیمت مبادله (در سطح مصرف) مطرح است. ویر با قرار دادن گردش کالاها به عنوان منبع ارزش اضافی و معرفی توسعه مبادله به مثابه مفهومی فرا تاریخی، "کار مزدی" را جاودانه نموده و روابط بورژوازی را به همه دوره‌های تاریخی بسط می‌دهد. نتیجه این رویکرد مانند تمام رویکردهای سوسیال دموکرات‌های معتبر، یک نظریه سرمایه داری است که در آن "معامله" و "صرف" بر تولید چیره می‌شوند. با این وجود همان گونه که مارکس استدلال می‌نماید، "خواه تولید و مصرف به عنوان فعالیت یک نفر و چه فعالیت تعداد زیادی از افراد در نظر گرفته شود، به عنوان لحظاتی از فرایندها پدیدار می‌شوند که در آن‌ها تولید لحظه عمده است. خود مصرف مانند ضرورت، مانند نیاز، یک لحظه طبیعی از فعالیت تولیدی است"^{۲۹} (گروند ریس^{۳۰} ۹۴). تئوری ویری از طریق قرار دادن مسئله توزیع و شیوه‌های مصرف فردی به عنوان کانون تجزیه و تحلیل ارجحیت قائل می‌گردد. در مقابل، مارکسیسم مبنای اساسی جامعه را بر تولید قرار داده و بدین سان روش می‌کند که پیامدهای "توزیع" نمی‌تواند به تنها بی از طریق "باز توزیع" کالاها حل شود زیرا علت اولیه نابرابری از بین نرفته است. بدون دگرگونی سیستمی که نابرابری تولید می‌کند، هیچ میزانی از "باز توزیع" رفاه اجتماعی مانع بازگشت نابرابری نخواهد گردید.

این چنین است که نزدیک شدن به مفهوم ویری "روح سرمایه داری" تداوم تاثیر ماندگار نویعی "اخلاقی" ایده‌آلیستی بوده و سوسیال دموکرات‌هایی مانند بک در تبیین لفاظانه خود از یک "زندگی فراتر از کار" شیخ کار را شیوه سازی نموده، مفهومی از "کار" را که نتیجه یک آینین فرهنگی نادرست است، به جای این واقعیت عینی که کار شرط لازم برای تولید زندگی اجتماعی بوده و اینکه آن کار در تحول به "کار مزدی" تحت سرمایه داری تبدیل به یک شیوه استثماری می‌گدد، جایگزین نماید. به عبارت دیگر "ایجاد مفهوم شبح مانند" از کار و انتقال "لفاظانه" آن به "شعل"، نشان دهنده انتقال واقعی از سرمایه داری به یک سیستم اجتماعی پی‌سایر مادی داری که در آن سیستم اقتصادی مبتنی بر انتظار سود با بهره‌گیری از اقدامی مبتنی بر انتظار سود است.^{۳۱} (۱۷) بنابرین سرمایه داری، فرستاده‌های در همه کشورهای متعدد کره زمین وجود داشته‌اند.^{۳۲} از نظر ویر این به جهت آن است که "بگاه سرمایه داری" چیزی بیش از یک تبادل نابرابر کالا در بازار نیست. او بیان می‌کند که "یک اقدام اقتصادی سرمایه داری، اقدامی مبتنی بر انتظار سود با بهره‌گیری از فرستاده‌ها برای مبادله است." (۱۷) بنابرین سرمایه داری ویر مبتنی بر استثمار نیروی کار (در تولید) نیست بلکه مانند نظریه "ارزش ترکیبی"^{۳۳} پرودون

استثمار طبقه کارگر سرچشمه می‌گیرد.

شاید بهترین نمایندگان دیرمینیسم تکنولوژیکی

معرفی می‌کند در حالی که نظریه ارزش پرودون را تفسیری ایده‌آلیستی

از نظریه ریکاردو می‌داند. (متوجه)



همه مسائل پیچیده از میان برداشتن سرمایه داری می‌توان از بین برد. "(پاسخ) ۲۵" به عبارت دیگر برخلاف نظر بک این شکل ایده آل "کار" نیست که به آن اندیشیده نشده است، بلکه نظام اجتماعی ضروری برای تحقق پایان بخشیدن به کار مزدی است که باید ایجاد گردد. دگرگونی مفهوم کار از یک مفهوم مجرد که به شکل معینی از سازماندهی تولید در یک لحظه تاریخی عین بنی‌سرحد (مانند "کار مزدی")، به مفهومی انتزاعی، (مانند "کار") که از پیشرفت اجتماعی تاریخی فراتر می‌رود، حاکی از چرخش عمومی به سوی یک نظریه جامعه شناختی "کار" به ویژه جامعه شناسی و بری به منظور هدایت و رسیدگی کردن به تضادهای توسعه یافته شیستم سرمایه داری است. جایگزین نمودن استثمار نیروی کار که ویژگی خاص جامعه طبقاتی است، با مفهوم "کار"، مفهومی فراتاریخی که تاریخیت مناسباتی را که "کار" در آن جای گرفته است را پنهان می‌نماید، تلاشی است برای طبیعی جلوه دادن و پذیرفتن نظام کار مزدی.

برای مثال ویر در کتاب اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری استدلال می‌کند که "میل به تولید سود در همه انسان‌ها و وضعیت‌های مختلف و در همه زمان‌ها و در همه کشورهای دنیا مشترک است"^{۳۴} و اینکه "سرمایه داری و شرکت‌های سرمایه داری مطابق عقاید قابل ملاحظه ای از محاسبات سرمایه دارانه در همه کشورهای متعدد کره زمین وجود داشته‌اند.^{۳۵} از نظر ویر این به جهت آن است که "بگاه سرمایه داری" چیزی بیش از یک تبادل نابرابر کالا در بازار نیست. او بیان می‌کند که "یک اقدام اقتصادی سرمایه داری، اقدامی مبتنی بر انتظار سود با بهره‌گیری از فرستاده‌ها برای مبادله است." (۱۷) بنابرین سرمایه داری ویر مبتنی بر استثمار نیروی کار (در تولید) نیست بلکه مانند نظریه "ارزش ترکیبی"^{۳۶} پرودون

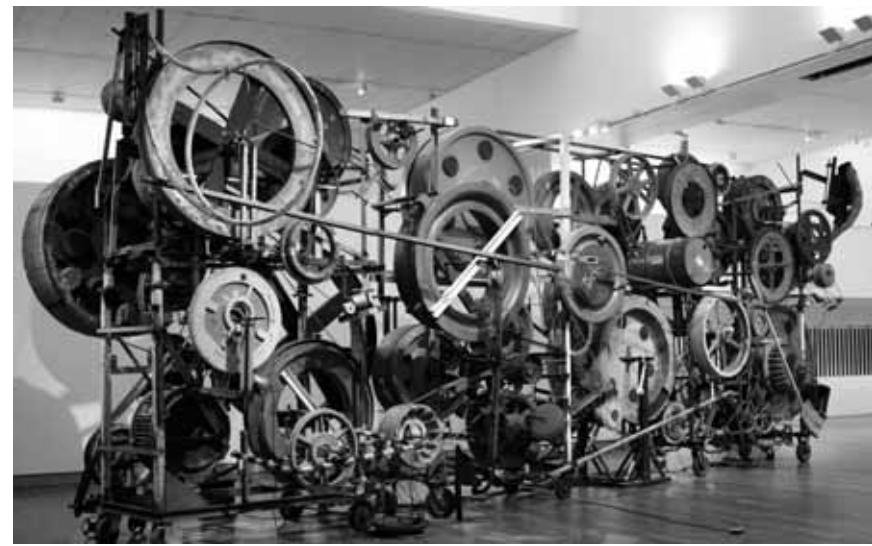
31 - constituted value

مارکس در "فقر فلسفه" در نقد دیدگاه‌های پرودون مطرح می‌کند ارزش مشتمله کالا که از نظر ریکاردو به ارزش مبادله مربوط است، از نظر پرودون مرکب از ارزش مبادله به اضافه ارزش مصرف است. مارکس در همین جا تئوری ریکاردو را یک تفسیر علمی از حیات واقعی اقتصادی

آلات به عنوان آنتی تر تقسیم کار نیست.^(۱۸۶) به عبارت دیگر علی رغم ادعاهای پیرامون مرحله جدیدی از مناسبات سرمایه داری که در آن تکنولوژی کار مزدی را از محدودیت‌های استثماری "ازاد می‌کند"، در واقعیت سرمایه داری در مرحله انحصاری خود به مانع برای پیشرفت تبدیل می‌شود، با نمونه‌های بی‌شماری از نوآوری‌ها و پیشرفت‌هایی که به دلیل تاثیر منفی احتمالی بر نرخ سود معروفی نشاند. فرض نمودن پیشرفت‌های تکنولوژیک به مثابه دگرگونی خود به خودی مناسبات تولید چون نوعی موجودیت ماوراء مبارزه طبقاتی و رای ابزار تولید، در واقعه واژگون نمودن ارتباط بین فن آوری و نیروی کار به منظور فراهم نمودن توجیه ایدئولوژیک برای استثمار آست. همان گونه که مارکس استدلال می‌نماید، تحت سیستم سرمایه داری "تعربیاً همه اختراتات جدید نتیجه برخوردهای بین کارگر و کارفروما که در همه هزینه‌ها در جستجوی مستهلك نمودن توانایی تخصصی کارگران بوده ... به طور خلاصه با معروفی ماشین آلات، تقسیم کار در درون جامعه افزایش یافته، وظیفه کارگر در داخل محل کار ساده گردیده، سرمایه متمرکز شده و انسان بیشتر تجزیه و تکه تکه شده است."^(۱۸۷)

بدین ترتیب قرار نیست سرمایه داری به پایان بر سر چرا که مناسبات تولید آن پیوسته در زرق و برق لفاظانه "خواسته" شده است. نقش اصلی بازی شده توسعه تمایلات گوناگون ایدئولوژی بورژوازی امروز در واکنش به انتراع فراوینه کار، مشروعیت پیشیدن به استثمار از طریق تولید دانش‌هایی است که تضاد بینایی بین سرمایه و کار را محروم می‌نماید. به قول لنین که در "چه باید کرد؟"^(۱۸۸) در مقابله با ایدئولوژی‌های "پسا تولید" مطرح نمود که در آن‌ها "فروشنده‌گان نیروی کار... صرفًا یاد می‌گیرند که کالای خود را با شرایط بهتری به فروش رسانند"، آن چه برای دگرگونی اتفاقی مناسبات اجتماعی لازم است، کادرهایی از نظریه پردازان سوسیالیستی است که توسعه اگاهی علمی از هدف اساسی طبقه در ارتباط با استثمار نیروی کار هدایت شوند. آن گونه که انگلسل استدلال می‌کند:

"کمونیسم از صنعت بزرگ و پیامدهایش، از ظهور بازار جهانی و رقابت نامحدود حاصل از آن، از بحران‌های تجاري سخت‌تر و فراگیرتر از همیشه که قبلا در بحران‌های بازار جهانی رشد یافته است، از شکل‌گیری طبقه کارگر و تمرکز سرمایه، و برآیند مبارزه طبقاتی بین طبقه کارگر و بورژوازی ناشی می‌شود. کمونیسم به عنوان یک نظریه، بیان موضع طبقه کارگر در این نبرد و جمع‌بندی شرایط لازم برای رهایی آن است."^(۱۸۹)



در هسته نظریه "کمونیسم حقوقی" و "نظریه ارزش کار" هارت و نگری نوعی سوسیالیسم اتوپیایی خوشایند وجود دارد که در آن فرض براین است که به دلیل اینکه پیشرفت‌های تکنولوژیک تحقق پیشیدن به نیازهای همگان را امکان پذیر نموده است، صرف نظر از اینکه چنین جامعه‌ای اصلاً واقعیت یافته است یا خیر، چنین پیشرفت‌هایی پایان بخشیدن به مناسبات اشتاگونیستی بین سرمایه و نیروی کار را به ارمغان آورده است، طوری که مبارزه طبقاتی دیگر نمی‌تواند به مسئله کنترل بر ابزار تولید محدود گردد، بلکه به جای آن تبدیل به موضوعی از یک مبارزه ایدئولوژیک برای اینکه ازش را به طور مساوی در شرایط اقتصادی و فرهنگی توضیح می‌دهد.^(۷) آن چه در تجزیه و تحلیل آن‌ها در معرض خطر قرار می‌گیرد، از نظر پنهان کردن مفهوم تولید از طریق محو نمودن این حقیقت است که آهرم اساسی تولید سرمایه داری "سرمایه فرهنگی" نیست، بلکه تولید سودی است که تنها می‌تواند از طریق استثمار نیروی کار تحقق یابد. پیشرفت در این مورد باید به عنوان چیزی درک شود که می‌تواند مناسبات تولید را بدون تغییر اساسی شرایط آن پیشرفت پشت سر گذارد. این پیشرفت، "پیشرفتی" می‌شود بدون تصاد، مبارزه یا اقلاب.

همان گونه که مارکس در فقر فلسفه^(۳۷) استدلال می‌کند: "هیچ چیز مضمون‌تر از فهمیدن ماشین

داری مانع از آن می‌گردد تا توسعه تکنولوژی به صورت صحیح در خدمت جامعه بشری قرار گیرد.(متترجم)

37 - The Poverty of Philosophy

به نام مرکزیت کار طبقه کارگر این نوع ادراک را به تاریخمان نیز تعیین دهد" رژیم جدید کار "غیر مادی" مفهومی از نظریه ارزش کار ارائه می‌دهد که همراه با آن ضرورت انقلاب اجتماعی توسعه طبقه کارگر "به طور کامل ورشکسته" می‌گردد.^(۱۰) آن‌ها در عوض پیشنهاد می‌دهند که آن چه برای درک موثر اقتصاد جدید با منشاء کار فکری لازم است، "واژگون ساختن" مدل زیریناً روپنا است در حالی که اعلام می‌دارند "اگر کار مبنای ارزش است، پس ارزش مبنای کار است."^(۹)

۶- به عبارت دیگر منظور این است که چنانچه قرار باشد کار فکری یعنی ماده در محصول را مبنای ارزش آن محصول تلقی کنیم، بنا براین بدینه است که خود کار نیز باید حاوی ارزش باشد تا تراکم آن در محصول بتواند این ارزش را به محصول منتقل نماید. یعنی فعالیت رامی توان کار نامید که ارزشی تولید کند و براین اساس کار فکری، غیر مادی و کار داشنی از فعالیت است که پیشترین ارزش را تولید کند. بین گونه ای است که مدل زیریناً روپنا و اژگون می‌گردد توجه به این نکته مهم است که در عبارت اول آن چه مد نظر است، ارزش میادله محصول تولید شده در بازارها باشد. در حالی که عبارت دوم پیشترخواه این مفهوم است که سرمایه دار با استفاده از کار فکری و آن چه را که محصول آن کار فکری و داشتنی می‌داند، یعنی تکنولوژی و نیز مدیریت در پروسه تولید و چرخ زندگی اقتصادی به جای کار بدی، مادی، نیروی کار ساده با کارگر فاقد بازدهی قابل مقاومه با تکنولوژیک بچشم می‌شود از سوی دیگر مشترکان "اقتصاد جدید" این عامل کاهشی ارزش فرهنگی از این ارزش فرنگی‌بندی را کاهش داده و حاشیه سود خود را افزایش دهد. غالباً است که از یک سو در ایات امور مدبیر در کنار افزایش کیفیت و افزایش سرعت ارائه محصول، از کاهش قیمت یا ارزش میادله نیز به عنوان دستاوردهای پیشرفت‌های تکنولوژیک بچشم می‌شود از سوی دیگر مشترکان "اقتصاد جدید" این عامل کاهشی ارزش فرهنگی از این ارزش فرنگی‌بندی را کاهش داده. بین ترتیب نه تنها با افزایش میادله نیز-روپنا در اینجا مواجه نیستیم، بلکه دقیقاً زیر بنای مادی بهای ماده تمام شده تولید شامل ماده، دستمزد و سربار تولید است که سرمایه دار به انتخاب نهادهای تولید ارزان تریه منظور کاهش بهای تمام شده و افزایش حاشیه سودهایت می‌کند و در همین راستا روپنا، مدیریتی و ایدئولوژیکی متناسب با این نیاز طبقه سرمایه دار شکل می‌گیرد. نکته مهم قابل بحث دیگر در اینجا این است که با اینکه تکنولوژی محصول کار و رشد و پیشرفت خود اجتماعی است و اساساً می‌باید دستاوردهای تکنولوژیکی، سرمایه دار به دلیل مالکیت طبقه سرمایه دار بر دستاوردهای تکنولوژیکی، سرمایه

پیشینه و چون و چند تولید و اشغال فضا

کیومرث مسعودی



"کش" گستره بدل سازد. باشد که این "دم گرم" آهن سود سیاست پیشگان را و رانت خواران را بگدازد و بر واقاحت و درنده خوبی سرمایه داران مهار زند تا بعد و الله و اعلم.

برنامه ریزان و برنامه ریزی
در ایران، به دنباله روی از جهان شرق و غرب پیشین و یکسره "غرب" معاصر، "برنامه ریزی و نقش بندي شهری" در کالبد "مهندسان مشاور معماری و شهرسازی" تنگ افتاده و به "مهندسی" تقلیل یافته است. همکاران و "مهندسان" در این چارچوب و پیشینه‌شان بی بهره گیری از اندیشه اقتصادانها و جامعه‌شناسان و پژوهندگان محیط زیست، "همه چیز دان" می‌پندارند خود را. همکار شفیقی که "معماری" خوانده بود، در برابر پرسش من که چرا "معماران" شهرسازی را تیول خود می‌دانند، جواب حیرت انگیزی داد: "شهر مجموعه‌ای از خانه‌ها است و خانه را هم عمار طراحی می‌کند، پس معمار شهر ساز هم هست." از لجم بی آن که به ذات عالی تر پدیده شهر و مباحث این چنینی پردازم، که می‌دانستم بی‌فاایده است.

جنش‌های گستره در اسپانیا و بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین با برق "شهر"، "شهرنشین"، "حومه و حومه نشین" و به سردمداری فیلسوفان، اقتصادانها، شهر پژوهان و معماران و جامعه‌شناسان و محیط زیست‌شناسان آغازید، و به سرعت گسترش یافت و جهانی شد. انقلاب ۱۳۵۷ و نقش "خارج از محلوده" نشینان بر کسی پوشیده نیست. در این جستار تلاش کرده‌ام - هر چند گسیخته و تکه تکه که عدم تسلط نگارنده از جهتی، و الیته تلاش برای استفاده از زبانی جدید، گویا و بی استعاره و غمز و کنایه نیز به این دشواری افزود - باری تلاش کردم زمینه و پیشینه‌ی "فضا"، "ناگزیری در آمیختگی سرمایه و فضا"، "کش مندی برنامه ریزان و مردم" ، و "جنگ پنهان و آشکارتر هر روز بیش از دیروز" را در پنهان جهان کنونی بیان کنم. امید که این آغازی باشد بر فرایند تبدیل موضوع‌های مذکور به "کفتمانی" همگانی، و "برنامه ریزان" - به معنای عام آن - و پژوهندگان شهری و روستاییان، را در پایگاه شایسته‌شان قرار دهد و "علم" را به

نگاهی به زمینه‌ها و پیشینه "تولید و اشغال فضا" پرداختن به موضوع "شهر"، "فضا"، "زمین و مسکن" و عرصه‌های دیگر فضا، برای همه‌ی کسانی که به انجاء مختلف، آگاه و ناآگاه، هست و نیستشان در معرض غارت و نابودی است، همواره دغدغه‌ی نگارنده بوده است.

"بحث و فحص" درباره موضوع‌های مذکور و در مجله‌های تخصصی و حتی آکادمیک هر چند ضروری است لیکن از نظر نگارنده وقتی که جنگ خونین برای "اشغال فضا" مغلوبه می‌شود و پیرانگر درگیر می‌کند، باید به "خیابان" رفت، با زبانی ستینده از "دشمن" برای "مردم" گفت. دیگر زبان تقلیل و مهجور آکادمیک به کار نمی‌آید. "گرگ به کله زده"، زنجموره و میان مایگی روح مبارزه را فرسوده می‌کند، ضروری آن است که با گستاخی و جسارت به میدان دوید، "ای آن که دانی سزاواری"， قلم و زبان باید که در بیان پدیده‌ی "هول سیاسی - اقتصادی فضا" و جنگ برای اشغال، تخریب، باز تولید و "سود اندوزی" در این گدار به سترگی به کار گرفته شود، "که این نه کاری است خرد"، روح سلحشوری باید در خورد این. که امروز روز چنان گستره و همکانی و در آمیخته با "زندگی" آدمیان از یک سو و دوام و بقای سرمایه سalarی از دگر سو شده "شهر" و به غلط مصطلاح "شهرسازی" که پنهان و پیدا و پیج و تابهای آن بر همگان آشکار شده، پس این "دم" را غنیمت شمریم تا "شهر" "فضا" و چون و چرایی "جنگ برای اشغال فضا" را به علم بدل و "علم" را از اسارت زبان و فضای کپک زده و "مجلات مجلل" به محله‌ها و گوشه و کنار شهر و شهرنشینان و روستاییان، پیرانیم. تردید نکنیم که پرنده سپید بال "حکمت" و "دانش"، چونان همای سعادت بر سر فرد فرد مردمان این مرز و بوم تواند نشست، ولیک آگاه باشیم که علم را هم به کالای پوپولیستی بدل نکنیم. (چه معتبر باریکی!)



بازار مستغلات در آمریکا که به سرعت به اکثر کشورهای جهان سرازیرت، و به بحران تمام عیار و جهانی بدل شد و تداوم آن سیاست پیشگان و وابستگان به نظام سرمایه‌داری را سخت متوجه کرده است- به ویژه کاهش ارزش مبادلاتی زمین و به ویژه مسکن، کاهش مطلوبیت سکونتی و تجاری و توریستی مرکز شهرها و بی استفاده ماندن محیط مصنوع- شهر- می‌تواند فرصت مناسبی برای برنامه ریزان در بازستاندن بخشی از حقوق شهروندان، و مهم‌تر از آن به کرسی نشاندن نگرش مبتنی بر "پایداری محیط مصنوع از نظر انسانی محیط زیستی" فراهم آورد.

- به گفته درخشان "لوییس ممفورد" که ابراهیم وار بت خود شیفتگی "مهندسان" مدعی را در هم می‌شکند. "مهندسان کاغذی" که پیدایش جهان- مصنوع، شهر- و سمت و سوی آن را به قلم و ترسیمات خود مشروط می‌دانند، برخلاف تصور خود نه اراده گرایانه که دن کیشوت وار جهان بیرونی- شهر- را اسیر ذهنیات خود می‌انگارند" این‌ها به جحای جنگیدن با اسیاب بادی که نان مردم را تهیه می‌کند ضرورتا و باید با تبار شناسی برنامه ریزی و شهر شناسی با نقش محیط مصنوع در تداوم ساختار حاکم آشنا شوند.

برنامه ریزان باید با آگاهی به نقش و توان " برنامه ریزی" مانع از انباشت دارایی‌ها و غیر قابل تقدیم آن‌ها شوند بدھی غیر قابل وصول گروه‌های با نفوذ به بانک‌ها به هزارها میلیارد تومان بالغ می‌شود که به خرید زمین و ساختمان و افزایش مهار گسیخته ارزش مبادلاتی خانه و مسکن

این مزیت‌ها در جهان صنعتی گیشترفته و سرمایه سالار به گذشته مربوط است). به هر حال این نقش، کنش برنامه ریزان، در جهان و امانده بسیار مهم است چون "نهاد برنامه ریزی" جزء محدود بنیان‌های تاثیرگذار بر روندهای "توسعه" به شمار می‌آید.

- پیترهال " برنامه ریزی فضایی فضا به معنای هر آن چه که بستر سرمایه گذاری، تولید کالا و سود و باز تولید نیروی کار را فراهم می‌آورد) را واکنشی به مسائل ناشی از توسعه سرمایه‌داری در قرن نوزدهم می‌داند. اشکار است که شهر "Urban" کانون گرد آمدن و بروز مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ناشی از اقتصاد است.

" برنامه ریزی فضایی در بستر اجتماعی- اقتصادی خود نقش جنبش اصلاحات در قبال پیامدهای غیر انسانی سرمایه‌داری بوده است".

- دیوید هاروی " تعادل بخشی به نظام اجتماعی، اقتصادی و کالبدی- محیط ساخته شده یا مصنوع- (urban) را دستور کار برنامه ریزی فضایی می‌داند. با یک شرط اساسی " برنامه ریزی به روایتی غیر فنی و غیر دمکراتیک"، به معنای دیگر برنامه ریزی "برآمده" از فلسفه، اقتصاد، جامعه شناسی، محیط زیست و...، برنامه ریزی به معنای کشی دیالکتیکی، پایدار از جنبه انسانی و محیط زیستی.

چشم اسفندیار و چند چهره‌گی پاشه آشیل و چهره ژانوسی) محیط مصنوع در تداوم ابشارت و بن بست‌های احتمالی آن- سقوط اخیر

گفتم به نظر من معمارانی که توانایی و خلاقیت افرینندگی ندارند و در واقع نقشه کش‌های هندسه دان هستند، چون معماران خوبی نیستند، و امانده و خود شیفتگی به شهرسازی رو آورده‌اند که علمی سنت زده در کشور ما و بی در و پیکر است.

به نظر جمله‌ی معروف لوییس ممفورد برای توصیف اینان درخشان است و بس است: " خدایان شهرسازی کاغذی".

- " برنامه ریزان شهری " چندان به پیچیدگی کنشی که انجام می‌دهند، آگاه نیستند. این گفته دیوید هاروی را از کتاب، " سرمایه شهری شده " گسترش داد و گفت که " برنامه ریزان شهری در جهان واپس مانده حتا به این ناخودآگاهی خود نیز آگاه نیستند. این ناآگاهی در جهان به اصطلاح " پیشرفت " شاید با وجود نهاده‌ها، حزب‌ها، گروه‌ها و فرهنگ و قانون‌ها... چندان مشکل ساز نباشد- که هست و بیش تر هم خواهد شد زیرا این بستر و حقوق دمکراتیک در حال زوال است و سرمایه‌داری هار هم در هیجومی چندجانبه به این حقوق که دستخوش رکودی ساختاری است و اقعا خون جلو چشم اش را گرفته- به هر حال هنوز برنامه ریزان کنشگرانی در بستری سامان یافته هستند و اشتباها و میان میگی شان- تحت سلطه سنگین سرمایه شهری- توسط شهر و ندان و پژوهندگان دمکرات و مستقل، مورد اعتراض و لاجرم اصلاح می‌شود. واقعاً زبان نمی‌گردد از فعل استمراری استفاده کنم، چرا که معتقدم تمام



است. "شرايط طبقيه کارگر انگلستان در ۱۸۴۴ء،" "بازار مسكن بالتيمور،" "باريس پس از ۱۸۴۸ء" و شكل گيري علم ميان رشته اي شهرشناسي و نقش سرمایه در شکل گيري شهر راهگشا است.

- سرمایه‌ی شهری يکی از چند مقیاس فضایی است. واحد همسایگی، مجتمع‌های مسکونی- محله، ملت- دولت‌ها، بلوک‌های قدرت شرق و غرب)، و اینک سرمایه‌ی يك پارچه شهری شده‌ی جهانی، در سرمایه‌ی شهری می‌توان به روشی تولید فضا و آگاهی سیاسی را مورد بررسی قرار داد.

سرمایه‌ی شهری، برخلاف تصور برخی پژوهشگران، نه پدیده‌ای جدید که با پیدايش محیط مصنوع urban و پیدايش سرمایه داری صنعتی عجین است.

- فرایند شهری سرمایه با خرید زمین توسط سرمایه داران برای احداث کارخانه، راه آهن، خط آهن، ابرار، تامین آب و برق، منابع معدنی و مواد اولیه و ... و جهت باز تولید نیروی کار از جمله شهرک‌های کارگری، مراکز بهداشتی و درمانی، بازار خرد فروشی، مراکز آموزشی تبدیل قبایل بدوي و رعایای بی سواد به کارگران ماهر و تکنونکرات‌های فکل کراواتی - به قول هگل) ... و محله‌های اعيانی، رستوران‌های مجلل، بیمارستان‌های گران قیمت، پاساژها و بلوارها به پاساژهای پاریسی بنیامین و بلوارهای پاریسی بودلر نگاه کید) آغاز شد.

در همین مرحله آغازین، مقوله‌ی "رانت زمین" که پیش از انقلاب صنعتی به زمین‌های کشاورزی مرغوب خاک خوب، دارای آب، دسترسی به جاده و ...) اطلاق می‌شد به يکی از مولفه‌های بنیادین سرمایه‌ی شهری بدل گردید رشد قیمت زمین یا ساختمان - اعيانی - به متابه‌ی کالای تجدید ناپذیر، بدون آن که کار خاصی روی آن انجام شده باشد - رانت اولیه - و رشد بالاتر مثلا نرخ رشد قیمت یک متر مربع زمین در نیاوران یا شهرک غرب نسبت به یک متر مربع زمین مثلا در جوادیه - رانت تفاضلی -، قیمت یک زمین یا ساختمان کلنگی که برای احداث بانک مناسب است در مقایسه با یک ساختمان در پلاک عقب‌تر زمین قبلى - رانت موقعیت -، تا تبدیل باغ با درآمد ناجیز کشاورزی در مقایسه با همان باغ به عنوان زمین شهری - دارای مجوز تغییر کاربری -، قیمت اراضی باير و موات وارد شده به محدوده قانونی شهر در مقایسه با اراضی مشابه در خارج از محدوده قانونی، زمینی که يك شبه و با کشیدن



منجر شده و زمینه غارت، به ویژه قشراهای متوسط را پدید آورده است؛ "راه دمکراسی از توسعه و بدیل انسانی آز شهرها می‌گذرد". (هاروی)

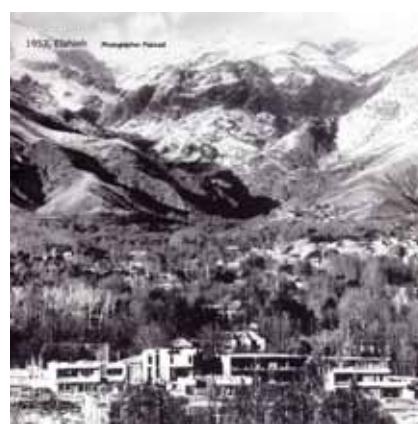
- بخشی از برنامه ریزان که در عمل از قدرت گروههای صاحب نفوذ با کنش‌های تبه کارانه هراسیده‌اند آگاهانه تلاش می‌کنند پدیده‌ی پیچیده و چندلایه‌ی شهر و جنگ سهمگین برای اشغال آن را به موضوع‌های فنی و تکنیکی کاهش دهند و نقش خود را در حد تکنیسین پایین آورند. این گروه با تقلیل موضوع‌ها و پدیده‌های بغرنج شهری، که با اقتصاد، موضوع‌های اجتماعی و در نهایت "سیاست" و گروههای قدر قدرت سیاسی درآمیخته، از آن برآمده و بر آن تاثیر گذار است، به موضوع‌های تکنیکی و کالبدی تلاش دارند که در قالب تکنونکرات‌های ختنا با فرمول‌ها و معادله‌های ریاضی و کمی به حل پیامدهای هول ناک شهری شدن سرمایه نایل شوند. بی شک هر دو گروه - دن کیشوت‌های اراده گرا و تکنونکرات‌های مقهور - عملاً به دنباله روی از وضع موجود" محکوم اند. به نظر نگارنده آن دسته از استادها و پژوهندگان شهری نیز به ماهیت شهر اسیر سرمایه پی برده و لی آن را محدود در محله‌های آکادمیک کپک زده و با زبانی پیچیده و غیر قابل فهم مطرح می‌کنند باید به دو گروه پیش گفته افزو.

- برنامه ریزان برای تغییر وضعیت و یا حداقل انظام و تعادل بخشی به وضع موجود، تاگریز به تامل باریک بیانه و شناخت عمیق مناسبات پشت پرده و تعیین کننده در شکل یابی نظامهای کالبدی - فضایی شهر هستند.

• **شهری شدن سرمایه**
- در زمینه شناخت شهر با توجه به کنشمندی نیروهای متصاد مردم، کارگزان، سرمایه داران، بانک‌ها، ملاک‌ها و ...) و جدال خونین و بی پایان برای تصاحب فضا، قدریک انگلیس پیشانگ بر این پایه مسئله‌ی فضا و اجد اهمیت فوق العاده ای خواهد شد. آنتونی گیدزن، (۱۹۸۱).

- سنجش رشد شهرها در صورت نپرداختن به تجارت، جریان سرمایه، بازتاب کالبدی - فضایی مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نشأت واجد هیچ معنایی نیست دیوید هاروی).

در واقع شهرهای کنونی بازتاب کالبدی - فضایی مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نشأت گرفته از نظام سرمایه سalar است. توجه و یا به طور دیگر دیدن "مشاهدات خیابانی، روزنامه‌های محلی و دریافت مقاصد مندرج در همکاری‌های سیاسی همگی ذیل تجاری





شهری شدن سرمایه این نکته مهم را در یابند که چگونه نیروی کار تحت سلطه "ماهیت ثانوی" محیط مصنوع را با انواع خاصی از پیکر بنده فضایی شکل می‌دهد. چگونه در جنگ آشکار و پنهان برای اشغال فضای، به اثرباری بر "محیط مصنوع" نایل می‌شوند و چشم انداز فیزیکی خیابان، مسکن، فضاهای عمومی، کارخانه، مدارس و ...) را بر اساس انگاره‌ی خود خلق می‌کند و چه تعارض‌هایی از فرایند تولید چنین فضایی بروز می‌کند مقاله‌های نگارنده از جمله "جنگ برای اشغال فضا"، "فضاهای عمومی"، "سینما، ادبیات و شهر" تا حدودی به این جنبه‌ها پرداخته است. در این ابزارهایی یا بهتر گفته شود فرسته‌هایی برای تحقق شهر انسانی شده وجود دارد. به قول زیل دولوز فیلسوف معاصر فرانسوی "به رویدادها هشیار باشیم"، از جمله رقابت برای همین است که به محض بروز بحران مستغلات بانک جهانی به نمایندگی سرمایه داری جهانی، هراس ناک و ادار به مداخله می‌شود تا بازار محیط مصنوع، به ویژه مسکن، را در کشورهای بحران زده سامان بخش. ماهیت بحران اخیر سرمایه داری که از بحران

استفاده خصوصی یا ویژه همان مصرف درآمدنا توسط سرمایه داران و گروه‌های پردرآمد است که تاثیر چشمگیری بر فرآیند توسعه شهری دارد. شهر در نهایت تبلور کالبدی - فضایی و عینی - ذهنی نظام طبقاتی مسلط است. در کتاب محله‌های بسیار شیک و اشرافی، رستوران‌ها و بیمارستان‌های گران قیمت و مجهز، تفریح گاهها و عشرت کدها و ... محله‌های آشتفته، مسکن حدائق، بهداشت و آموزش، رستوران‌های ارزان قیمت و سرپایی، درمان گاه‌های شلوغ و ... برای قشراهای متوسط و فروضست، برای کسی نا آشنا نیست. مرازهای نامربی "شمال شهر"، "جنوب شهر"، منطقه‌های میانی، "حاشیه‌های فقر نشین" و "حومه‌های بهشتیں" را ز هم تقسیک می‌کنند.

در این جا بد نیست به این نکته اشاره شود که اصطلاح "شهرسازی" با توجه به ساختار و بنیادهای شکل گیری شهر و نیز سرمایه گذاری‌های سنگین برای ایجاد فضای مصنوع و ... و پارادایم‌های شهرسازی متداول در ایران اساساً نادرست است و با ماهیت محیط مصنوع ناسازگار. با این حال "برنامه ریزان" باید در شناخت فرایند

یک اتوبان به چند برابر قیمت اولیه افزایش می‌یابد، ایستگاه مترو، ساختمان‌های نوسازی که به دلیل تغییر ضوابط شهرداری در افزایش تراکم ساختمانی ویران و با تراکم جدید ساخته می‌شود و ... انواع رانت‌هایی است که بدون انجام کار خاصی باعث افزایش ارزش زمین شود، در "زمین شهری" متلور می‌شود، از معجزه‌های امام زاده سرمایه شهری است که کور می‌کند و شفایش بیشتر نصیب شعال می‌شود)

- فرآیند شهری شدن سرمایه در آغاز با خلق زیر ساخت‌های فیزیکی و مادی برای تولید، گردش سرمایه، مبادله و مصرف شروع شد. این نقطه محل تلاقی شیوه‌ای است که محیط مصنوع با هدف تولید صنعتی و ایجاد سود، و به عنوان نظام منابع - مجموعه‌ای از ارزش‌های مصرف - و در خدمت تولید ارزش و ارزش اضافی قرار می‌گیرد. در واقع در آغاز تولید صنعتی، "زمین" برای تولید صنعتی احداث کارخانه، منابع) و جهت بازتولید نیروی کار، هم زمان برای ارائه و فروش کالا مراکز جمعیتی یا مصرف کننده متراکم، بازار و ...) مورد توجه قرار گرفت. پس در گام نخست "زمین" به عنوان بستر فیزیکی تولید و تامین منابع مورد نیاز تولید صنعتی و سپس در مرحله کنونی - زمین، شهر و محیط مصنوع به ابزه‌ی سرمایه تبدیل شد، یعنی تولید فضا برای تأمین سود.

- محیط مصنوع - urban یا شهر - با city کاملاً متفاوت است. محیط مصنوع کالایی مرکب و مشتمل بر بی مشار جاده، خیابان، آب، برق، بندر، انبار، کالا، کارخانه، اداره‌ها، مدرسه‌ها، مسکن، دفترها و مناسبات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است که تحت شرایط متفاوت و براساس قواعد خاصی تولید می‌شوند و همواره باید در ارتباط با فرایندهای ترکیبی تولید، توزیع و مصرف " برنامه ریزی " شده در حرکت درآیند. در حالی که شاید city یا town را به عنوان کالبدی معنی مثل شهرک‌های کارگری، یا دانشگاهی و ... محدود داشت. شهرک‌های خواهگاهی نمونه مناسبی برای town به شمار می‌آیند).

محیط مصنوع دارای عمر طولانی، اصلاح آن دشوار و به لحاظ فضایی غیر قابل جا به جایی و جاذب سرمایه گذاری‌های کلان و سنگین است. بخشی از سرمایه گذاری‌ها مشترکاً توسط سرمایه داران و مصرف کنندگان انجام می‌شود - استفاده عمومی دارن - و برخی یه شکل خصوصی تملک می‌شوند (مسکن، کارخانه، فروشگاه).

سرمایه داران، بانک داران و مهندسان و تکنولوژی ها نه تمایلی به سکونت در شهرهای فئودالی با محله های به هم فشرده و آشفته داشتند و نه حاضر به سکونت در کنار کارگران و مجتمع های صنعتی بودند. بنابراین محله های جدید و متفاوتی در پیرامون "شهرهای قدیم - بورگ" ها ساخته شد.

- در مراحل بعدی توسعه سرمایه داری، حومه نشینی به دو شکل کاملاً متفاوت بروز یافت:

○ گریز اقشار مرفه و متوسط، سرمایه دار، بانکدار، مدیران و تکنولوگی های پردرآمد و ... از دود و دم و ترافیک و ازدحام شهرها به حومه های خوش آب و هوا

○ تجمع "طبقات خطرناک" که در آمریکا، فرانسه و انگلیس در تمام سده ۱۹ و نیمه اول قرن بیستم باعث ظهور اعتصاب ها، تجمع ها، سازماندهی و مبارزه برای احراق حقوق کارگران شد و موضوع پراکنده "طبقات خطرناک" به حومه ها با ایجاد شبکه حمل و نقل سریع، خانه های ارزان قیمت، وام دادن و غیره را مطرح ساخت. حومه نشینی در میان دو گروه کاملاً متفاوت در نهایت به گسترش زمینه های سرمایه گذاری و سوداندوزی سرمایه سالاران و بانکها شد. به طوری که به عنوان مثال در آمریکا هنوز حومه نشینی در میان اقشار پردرآمد و مدیران تشویق می شود. احداث شبکه های نوین حمل و نقل، قطارهای پرسرعت، بزرگ راهها، مصرف بنزین و خرید اتوموبیل، ساخت و ساز شهرک های مدرن و مشتریان پردرآمد و شهری کردن اراضی کم ارزش ساحلی و جنگلی ... مجرای جدیدی

و ربوعدن زمین آبا اجدادی گروهی شهروند فقیر آمریکایی سوگمند و آواره و بال زده، در چشم انداز آمریکایی خوشبخت و "رویای آمریکایی" پرده برداری می کنند.

• از حومه نشینی تا شکل گیری مجموعه شهری

حومه نشینی عالی ترین نمود اقتصاد، سیاست و مبارزه سرمایه سالاران برای اشغال فضای اشتراکی

مارکس در ابتدای کتاب سرمایه می نویسد: "میادس شاه - پادشاه افسانه ای - به هرچه دست می زد به طلا بدл می شد و سرمایه داری به هر چه دست

می زند به کالا بدل می کند". به این گفته نظر مارکس

جهت توضیح باید افروز که سرمایه شهری هر چشم انداز طبیعی، کوه و دریا و ساحل و کویر ... را به شهر - محیط زیست مصنوع و زمینه برای

سرمایه گذاری و تولید کالا، بدل می کند.

- حومه نشینی در آغاز از آرایش فضایی تولید و ضرورت احداث کارخانه ها، ابزارها، خطوط آهن و ... در داخل اراضی وسیع بیرون قلعه شهرهای

فئودالی، ناگزیری اسکان کارگران در نزدیکی این

مجموعه های بزرگ تولید و توزیع - به ویژه کارخانه ها - ناشی گردید. بعدها با گسترش این

شهرهای جدید که به مرور با افزایش کارگران و صنایع گوناگون جمع شده در یک فضای بزرگ استفاده از جاده، بندر، ابریزی، مواد خام و زیر

ساخت های مشترک، و گسترش خدمات حداقل برای کارگران - به ویژه مسکن و فروشگاه ها، درمانگاه و مدرسه و ... شهرهای صنعتی را پدید آورند. در چنین وضعیتی طبیعی بود که ملاکین،

مسکن و ورکستگی بانک ها در آمریکا آغاز و شعله ای بحران یک باره کاه سرمایه داری دنیا را آتش کشید. چنین به نظر می رسد که سیل بحران را سریاز ایستادن نیست!

سرمایه شهری شده به شکل نوین اش باید به شیوه ای دو پهلو، میان حظ ارزش سرمایه های

گذشته مجسم در زمین و تخریب آنها به منظور گشودن فضای جغرافیایی تازه برای انشا شده،

در پیش گیرد. حاصل این مبارزه دائم در چشم اندازهای فیزیکی برای تصرف فضای کاملاً مشهود است. سابقه ای فرایند به پس از جنگ دوم و در

بازسازی شهرهای ویران شده در جنگ باز می گردد که عملاً باعث شکوفایی اقتصاد آمریکا و رونق در کشورهای اروپایی یعنی ژاپن گردید. پس از آن

نیز نمونه نیویورک و "رابرت مز" ویران کردن و تصرف فضای مسکن های قدیمی برونوکس غربی و

شرقی، هارلم، و ... آوارگی میلیون ها شهروند سفید و سیاه - چشم انداز و بستر چپاول جدیدی پیش روی سرمایه داری انشا شده هزاران میلیارد دلار

سرمایه ای شیخ های عرب در بانک جهانی و به کام سرمایه داران هار آمریکایی گشود. برای درک ابعاد جنایت های کالیکولا های معاصر به بخش

پایانی "کتاب تجربه مدرنیته نوشه مارشال به من"، رمان "آل دکتروف" به نام "بیلی بادگیت" و فیلم

ساخته شده بر اساس این رمان مراجعه کنید. این روند جدید در دست ثوکان ها به سردمداری

ریگان در آمریکا و تاچز در انگلیس، و در چارچوب نگرش تئوری سازان مکتب شیکاگو با شدت غریبی ادامه یافته است. با فروپاشی

بلوک شرق، دیدگاه کیزی نوکیزی، دولت رفاه، دمکراسی و حقوق اساسی در برابر غرفت سرمایه

داری هار که تا پیش از آن - در جهان دو قطبی - تلاش می شد در هاله ای مقدس نشان داده شود، "دود شد و به هوا رفت".

نخستین سونامی که تایلند و فیلیپین و بخش هایی از کره جنوبی و فضاهای اجدادی ماهی گیران و

کشاورزان را در هم کوبید، در توفان کاترینا، تندیس بلاهت و وفاحت سرمایه داری هار آمریکا - بوش پسر - آنقدر کمک رسانی به بلا دیدگان را لفت

داد تا فرست کافی برای تصاحب زمین های ماهی گیران و کشاورزان تهی دست آمریکا برای احداث

شهرک های اشرافی و کازینو و هتل و رستوران های گران قیمت توسط سیاست - سرمایه مداران همپالکی

اش فراهم آید. در این زمینه مراجعت کنید به کتاب "دکترین شوک سرمایه داری و حشت" اثر نائومی

کلاین، که به خوبی از روش های نوین اشغال فضای

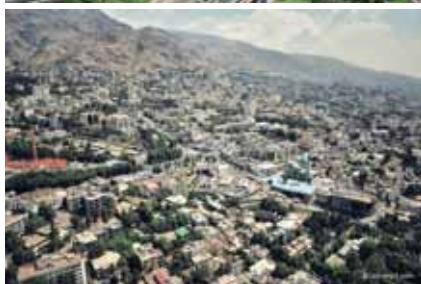




(سمبل اتحاد سه بازار) به تهران، کلان شهر تهران پدید آمد.

❖ مساحت مجموعه شهر تهران، با نابودی هزاران هکتار باغ و اراضی وسیع زراعی به بیش از ۵۰۰ کیلومتر مربع رسیده است.

❖ در دوره سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۶۵ تعداد ۱۲۸ روستای شهرستان‌های تهران، ری و شمیرانات در شهر تهران ادغام شده است.



پارس، یوسف آباد، نازی آباد، چهارصد دستگاه، اکباتان، شهرک غرب و ... توسط پیمانکاران بزرگ

و بیشتر با مشارکت شرکت‌های بزرگ خارجی- البته زیر چتر مشارکتی - حمایتی والاحضرت‌ها و ... مجاز بود. با این حال احداث این شهرک‌ها در نهایت برای کارگران و اقشار متوسط متوجه بود.

در این زمینه به دلیل گستردگی موضوعی به فصل

نامه جستارهای شهرسازی، جواد مهدی زاده، سال

۱۳۸۲ مراجعه کنید).

نتیجه‌ی روی آوری سرمایه به این مجرما و بستر شهری شدن سرمایه‌ی)، با توجه به گسترش صنایع جدید - هر چند عمدتاً مونتاژ - از یک سو و

مهاجرت‌های گستردۀ نیروی کار ارزان روستایی به شهرها و مجموعه‌های صنعتی از دگر سو، دکرگونی عمیقی بود که در نظام کالبدی - فضایی

شهرها، نظام اجتماعی و فرهنگی و در نهایت سیاسی کشور پدید آورد. هر چند در این فرایند

سودهای کلانی نصیب سرمایه داران - و نه در بازار رقابتی که انحصاری - و با بهره گیری از ذخایر پولی مردم در نزد بانک‌ها، شد ولی باید به تحول‌ها و پیامدهای مثبت و منفی آن با دقت پرداخته شود:

❖ در دوره ۴۰ ساله‌ی ۱۳۴۵-۸۵، جمعیت

۴۲ روستا و روستا - شهر مجموعه شهر تهران از حدود ۷۰۰ هزار نفر به حدود ۴ میلیون و

هزار نفر رسید.

❖ این تحول‌ها در پیامون محدوده‌های عمدۀ متنفسی به تهران مثل محور تهران - پرند، واوان، ساوه. محور تهران - کرج، قزوین، شهریار - محور تهران - ورامین، قرچک، پیشوای. محور تهران - دماوند ... رخ داد.

❖ در سال ۱۳۵۵ با پیوستن تجریش و ری

برای توسعه سرمایه گذاری می‌باشد.

- پراکنده کردن کارگران نه تنها در دنیا صنعتی پیشرفت‌هه که در جوامع در حال توسعه از جمله ایران هم به اجرا گذاشته شد. در سال ۱۳۴۸ همزمان با تصویب اولین طرح جامع تهران، هیئت دولت وقت دو مصوبه همزمان را به تصویب رساند؛ ممنوعیت استقرار صنایع در شاعع ۱۲۰ کیلومتری تهران - به عنوان مهم‌ترین قطب صنعتی کشور - و ممنوعیت ساخت مسکن توسط کارگران و حومه نشینان در محدوده ۲۵ ساله مندرج در طرح تفصیلی.

- پراکنده کردن "طبقات خط‌نماک" هر چند نیازهای کارگری در محل کار کارخانه را مدتی به تعویق انداده ولی به سرعت شهرک‌های حومه ای را مراکز مبارزاتی تبدیل کرد. نمونه معروف جهانی آن "شهرک‌های سیاه پوست نشین سوتو" در نظام آپارتاید آفریقای جنوبی، شهرک‌های کارگری در فرانسه، انگلیس، آمریکا و آنچه که بعدها و در دهه پنجاه در مبارزات "حاشیه نشین" های تهران - خارج از محدوده - آغاز و به سیلی بنیان کن در انقلاب معروف ۱۳۵۷ منجر گردید.

- شکل گیری هسته‌های مجموعه شهری تهران در اوخر دهه چهل شمسی، توسط سرمایه داران خرد و مالکان روستاهای اراضی بیرون از محدوده ۲۵ ساله تهران صورت گرفت. چون شهرک سازی چه به صورت عام یا خاص مثل بیکاران شهر و شهرک کارگران کیهان و اطلاعات و استادان دانشگاهی در محدوده ۲۵ ساله و شهرک‌های تهران





کرج، نظرآباد، کمال آباد، ورامین، هشتگرد، قلعه حسن خان، شهریار ... که با پیش از ده برابر نرخ رشد جمعیتی تهران منطقه‌های ۲۲ (گانه) است یا انگر شدت تخریب باغها و مزارع و اشغال منابع عمومی توسط سرمایه شهری است.

- مجموعه شهری نیز برخلاف گذشته که به عنوان شهرها و روستا- شهرهای اقماری مادر شهر به شمار می‌آمدند، هم اینک "هویت مستقلی" پیدا کرده است. در واقع مجموعه شهری "محدوده جغرافیایی واحد پیوسته ای است که در آن یک یا دو مادر شهر، دهها شهر و روستا- شهر، انبوه باغها و مزرعه‌ها، کارخانه‌ها و ابیارها، شبکه‌های در هم تنیده ارتباطی، مراکز اداری- سیاسی، مراکز درمانی- بهداشتی، نواحی فراغتی و تفرج در یک تقسیم کار دقیق در کنش واکنش مداوم قرار دارند توپید، توزیع، فروش- تخصیل، درمان، خدمات، فراغت، تفرج، ورزش).

این شرایط نیروی محرکه توسعه مداوم مجموعه شهری و "ارقاء" سازمان فضایی و گسترش فضای مصنوع و پیچیدگی و درهم تنیدگی "فضا- زمان" و سلطه‌ی بلا منازع سرمایه‌ی شهری بر کلیه روندهای اقتصادی، فضایی، اجتماعی، زیست محیطی، فرهنگی، ساختار خانواده و هویت فردی شده است که به نوبه‌ی خود باعث تغییر اندیشه‌ها و نگرش شهروندان و تأثیر این نگرش‌ها بر فرایند عینی "توسعه" می‌گردد.

این وضعیت در محدوده قانونی شهر که تحت نظارت شدید شهرداری و کمیسیون‌های مربوط از جمله کمیسیون ماده ۱۰۰ است صورت می‌گیرد. بدیهی است در زمین‌های کشاورزی و بیرون از محدوده قانونی که نظارت‌ها کمتر و ساخت و سازها گسترده‌تر است، این روند با شدت بیش‌تری انجام می‌شود. نرخ رشد جمعیتی بالای مراکز جمعیتی در مجموعه‌ی شهری از جمله در



به هر ترتیب شکل گیری مجموعه شهری و تغییر جهت سرمایه. این است آن به سوی شهرها- هر چند با هدف سوداندوزی- لیکن به دلیل ایجاد محیط مصنوع، شبکه‌های حمل و نقل، مسکن مناسب و نسبتاً ارزان، دسترسی به خدمات و زیر ساخت‌های شهری به سود حاشیه‌نشینان بوده است. البته همانند کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی و به ویژه آمریکا، حومه نشینی در ایران نیز به تقاضا برای خرید اتومبیل شخصی، مصرف بنزین، نیاز به جاده‌ها و بزرگ راه‌ها را که مجرای جدیدی برای سرمایه‌ی شهری است افزایش می‌دهد. در پایان نیز نگارنده با توجه به افزایش لگام گسیخته‌ی قیمت زمین و ساختمان در تهران، و با فاصله نسبتاً زیادی در کلان شهرها و شهرها و شهرک‌های کشور، توجه خوانندگان را به چند موضوع مهم جلب می‌کنم:

❖ در شهرسازی پدیده‌ای به نام "سایه شهر" وجود دارد که آن بخشی از زمین‌های کشاورزی، بااغی و بایر و...) را که دارای مزیت‌های نسبی مثل نزدیکی به مادر شهر، شهرک‌های مجموعه شهری، کارخانه‌های جدید، شبکه‌های بزرگ راهی ... برای تبدیل به "محیط مصنوع - شهر" هستند توسط دلالان زمین و مسکن شناسایی و در عمل به سرمایه کذاران شهری معرفی می‌شوند.

❖ تغییر کاربری بااغ‌ها- در واقع تخریب آن‌ها و ساختمان سازی در محل بااغ- به دلیل برخورداری از "رات بسیار بالا" یکی از مهم‌ترین و سودآورترین زمینه‌ها برای سرمایه‌گذاران شهری است.

❖ زمین تجدید ناپذیر بودن، همواره از نظر ضوابط تراکمی و تعداد طبقه مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد. شهرداری در عمل سهمی از درآمد خود را از این تغییر ضوابط کسب می‌کند، گروه‌های با نفوذ نیز از طریق کمیسیون ماده ۵ مصوبه‌های پیشین را تغییر می‌دهند. به همین دلیل در زمین‌های بااغی، پارک‌های شهری، حاشیه رود- دره‌ها، مسیر جریان آب‌های سطحی و قنات‌ها، حاشیه اتوبان‌ها، محل گسل‌ها برخلاف مصوبه‌های طرح جامع و تفصیلی یک باره ساختمان‌های چند طبقه "سیز" می‌شود.

به همین دلیل کمربند سیز تهران، دامنه‌های البرز مرکزی- شمال تهران و بااغ‌های قدیمی دره اوین- درکه، و مناطق حفاظت شده مثل خجیر و سرخه حصار که قرن‌ها "قرق" و یا "شکارگاه سلطنتی" بوده و حفظ شده مورد هجوم سرمایه‌های شهری قرار می‌برد.

جنیش زنان و مبارزه طبقاتی



متعلق به زن سرمایه دار یا شوهر او کار کند. زن کارگر عضو اتحادیه یا سنتیکای کارگری نمی تواند در خیابان دوشادوش زن وابسته به طبقه سرمایه دار برای حقوق زنان مبارز کند.

جنیش زنان بدون تکیه به طبقه کارگر در نهایت تبدیل به درخواست های شخصی مانند کار در خانه و تربیت و آموزش کودکان یا دستیابی به شغل بهتر و مقام بالاتر می گردد که در خود نفعه اختلاف و حсадت میان همزمزان سابق را همراه دارد. اعضای جنبش حقوق زن نه تنها برای احیاق حقوق مادی و اجتماعی زنان فعالیت نمی کنند بلکه به دنبال آن هستند تا موقعیت خود را در جامعه بهبود بخشیده و به مشاغلی با درآمد بالا و زندگی مرفه دست یابند. رفرمیست های فرست طلب نیز با نفوذ در این جنبش آن را به ابزاری برای تعديل و بزرگ کردن چهره خشن و مردالار نظام سرمایه داری و فردگرایانه تبدیل کنند. هر جنبشی بدون تکیه به کارگر به عنوان سوژه اصلی مبارزه طبقاتی، دامگهی است که نیرو و توان اعضا جنبش را در مبارزه با سوژه اصلی آن به تحلیل برد و آن را به متسرکی در دستان گروههای چپ نما یا ادا طوارهای چپی در خدمت بورژوازی تنزل می دهد.

دیگر تخاصم منافع مادی، فرهنگی و سیاسی و اجتماعی با دیگر زنان عضو جامعه نیز هستند. زیرا که این به اصطلاح طبقه متوسط جدید که جنبش زنان شهری از زیر قبای آن بیرون پریده است، اگر قرار باشد در درون طبقه متوسط تعریف شوند هر کدام دارای منافع مادی متفاوت و بلکه متخاصلی هستند و اگر قرار باشد با همه زنان شهری و روستایی از هر طبقه ای سنجیده شوند دارای چنان منافع و خواسته هایی هستند که با یک من سریش به هم چسبانده نمی شوند. جنبش زنان لیبرال در خود نمی تواند عناصری از زنان کارگر را جای دهد. زیرا ممکن است در محیط کار و در اجتماع زن کارگر در شرکتی



مسئله زن و جنبش زنان مانند سایر جنبش های مدنی، قومی، نژادی و زیست محیطی، زاییده نظام سرمایه داری است که با دیدی تقلیل گرایانه به یک جنبش حقوقی تبدیل شده است. چنین جنبش هایی بدون توجه به وابستگی طبقاتی عناصر شکل دهنده آن می تواند از مسیر خود منحرف و به کنشی ضد خود تبدیل شود. جنبش زنان که تلاش می شود به قبای طبقه به اصطلاح متوسط دوخته شود معجونی درهم جوش و همان قدر گمراه کننده است که - طبقه متوسط طبق تعریف مارکس - نادرست است. مارکس و انگلیس در تعریف خود از طبقه در کتاب ایدئولوژی آلمانی می گویند: طبقه مجموعه ای از اقشار یا گروه های نیست. افراد مجرزا فقط تا جایی تشکیل طبقه می دهند که قرار باشد مشترکاً مبارزه ای را علیه طبقه دیگر ترتیب دهند. یعنی طبقه پیش از هر چیز از طریق تضاد آن با سایر طبقات تعریف می شود. با این تعریف مشخص می شود که اختراع طبقه متوسط که بنا به ساخت و عناصر تشکیل دهنده آن همگن نیست اخترعای گمراه کننده است. به طریق اولی جنبش فمینیست های لیبرال نه تنها دارای منافع یکسانی نیستند که در بسیاری موارد

کار خانگی، اجتماعی شدن کار خانگی و ایجاد ارزش افزوده

فرشته دلاور



۵. تسری این تقسیم جنسیتی کار به جامعه باعث محدود کردن مشاغل، تحصیل و دستمزد ناپایاب زنان در کارهای صنعتی به بهانه عدم مهارت زن به عنوان نیروی کار دست دوم می شود. به عبارتی تقسیم جنسیتی کار در قلمرو تولید اجتماعی باز تولید می شود.

۶. تعیین یافتن تولید کالایی باعث تبدیل حوزه خانواده به حوزه‌ای منزوی و عقب افتاده می‌گردد. ۷. کار خصوصی زنان در خانه باعث تمیزه شدن توان سیاسی و اجتماعی زنان می شود.

۸. باعث رواج ایدئولوژی های واپسگرا در اثر خصوصی شدن عرصه زنان شده و به این وسیله نقشی اساسی تر در ترویج و جاودانه کردن ایدئولوژی سرمایه داری در خانواده و جامعه می شود.

۹. به واسطه کار خانگی کار مزدوری می تواند بهتر از گذشته به حیاتش ادامه دهد.

۱۰. باعث کناره گیری زنان از اشتغال در حوزه تولید اجتماعی و محرومیت خود به خودی حیات فعال در عرصه اجتماعی می گردد.

۱۱. در صورت پذیرش پرداخت دستمزد به زنان خانه دار از سوی دولت سرمایه داری باعث کاهش سطح دستمزد کارگران می شود. و همچنین پرسش های زیر:

سیستم تولید سرمایه دارانه شکل یافت. در این تقسیم کار مردها همان گونه که در اجتماع موقعیت برتر و دست بالا را داشتند شغل های ارزشمند و موقعیت های شغلی مناسب را به انحصار خود درآوردند. زنان نیز به شکل نامناسبی به کارهای نیمه وقت و کم ارزش و کارهای خانگی روی آوردن تا خلی در وابستگی تمام و تمام زنان به مردان به وجود نیاید. اما در جامعه ای که بر پایه کار مزدی و ایجاد ارزش افزوده قرار گرفته است، و عمده یا همه درآمد خانواده از کار مزدی در بیرون خانه تامین می شود زن بیش از پیش برای پیشبرد جزییات خانواده به مرد و درآمد مرد وابسته می شود. مرد به لحاظ کاری که در بیرون از خانه انجام می دهد صاحب تجربه و موقعیت اجتماعی برتری نسبت به زنی - که گیریم در آغاز ازدواج از موقعیت یکسانی بهره می برند - می شود. و همین موضوع باعث تشدید مناسبات سلطه گرانه مرد بر زن چه به لحاظ فردی و چه به لحاظ اجتماعی و از طریق نهاد خانواده می گردد. در اثر ستم مضاعفی که بر زنان در جامعه سرمایه داری روا داشته می شود برخی کنشگران حقوق زن با این اعتقاد که مبارزه آن ها بر نفسی دوگانگی میان امر عمومی و امر خصوصی بنا گردیده است و از آن جایی که روال جامعه سرمایه داری بر مبنای ایجاد ارزش افزوده و مزد بری قرار گرفته است خواهان پرداخت دستمزد به زنان بابت کاری که در خانه انجام می دهند شدند. بر این راهکار خرد های فراوانی از سوی کنشگران حقوق زن گرفته شده است که مهم ترین شان این هاستند:^۱

۱. کار خانگی یک مقوله چند وجهی بسیار پیچیده است که تنها یکی از آن ها پرداخت دستمزد است.
۲. باعث تقسیم کار جنسی و تضمین فرمانبرداری زن از مرد در خانه و جامعه می گردد.
۳. خانه به عرصه خصوصی تبدیل شده و زنان از دخالت در تصمیم گیری های کلان جامعه حذف می شوند.
۴. از آن جا که تقسیم جنسیتی کار نه انتخاب آگاهانه زنان بلکه تحمل مناسبات و سیستم اقتصادی- اجتماعی است، باعث از خود بیگانگی در زنان می شود.





علم و یا کارکنان بخش خدمات دولتی پرداخت می‌کند. طبق این نظریه سرمایه دار بخشی از مزد پرداخت نشده کارگر را به خدمات دولت سرمایه داری اختصاص می‌دهد. بر همین سیاق می‌توان استدلال کرد که مزدی که به کارگر در برابر کار مشخص به وی پرداخت می‌شود شامل هزینه‌های عائله مندی نیز می‌گردد. زیرا از نظرگاه مارکس مزدی که سرمایه دار به کارگر می‌پردازد برای باز

می‌شود در یک گن قرار دهیم در می‌یابیم که کارهای خانه‌داری در زمرة کارهای غیر مولد قرار می‌گیرد که توسط طبقه فرعی انجام می‌شود. زیرا کار خانگی در برخی موارد مانند پخت و پز ادامه یک کار تولیدی است که به صورت فردی انجام شده و خصلت کالایی خود را از دست داده است زیرا یک: ارزش مبادله ندارد و تنها ارزش مصرف دارد زیرا مخصوصاً به دست آمده توسط افراد خانواده مورد استفاده قرار می‌گیرد. دو: ارزش افزوده تولید نمی‌کند.

مارکس جامعه سرمایه داری را به دو طبقه اصلی سرمایه دار که صاحب ایزار تولید است و کارگر که برای ادامه حیات نیاز به فروش نیروی کارش را دارد بخش بندی می‌کند. بقیه افراد یا شغل‌ها در این سیستم در طبقه‌های فرعی قرار می‌گیرند که به کارهای غیر مولد اشتغال دارند گرچه این‌ها ارزش افزوده نیز ایجاد کنند. بر پایه نظریه مارکس کار غیر مولد کاری است که ارزش افزونه ایجاد نمی‌کند و دستمزد آن نیز از ارزش افزوده‌ای پرداخت می‌شود که سرمایه‌دار از کارگر مولد به دست آورده است. یعنی مزدی که به کارگر غیر مولد پرداخت می‌شود از دستگاه دولت مزد دریافت می‌کند در واقع بخشی از مزد کار گر را دریافت می‌کند که توسط سرمایه دار به صورت مالیات به دولت پرداخت شده و دولت سرمایه داری مقداری از آن را به

۱. چه کسانی از زنان از این دستمزد بهره مند خواهند شد؟ آیا فقط دستمزد به زنان طبقه کارگر تعلق خواهد گرفت یا به زنان طبقه بورژوا نیز تعلق خواهد گرفت!

۲. کدام یک از فعالیت‌های خانگی شامل دستمزد خواهد شد؟ آیا به دوران بارداری و زایمان نیز دستمزد تعلق خواهد گرفت!

۳. دستمزد برای روزی چند ساعت کار و چند روز هفته پرداخت خواهد شد؟

۴. از آن جا که پرداخت کننده دستمزد دولت به نیابت از طبقه حاکم است آیا پرداخت دستمزد باعث تحکیم و گسترش سلطه طبقه حاکم نخواهد شد؟

گرچه همه پرسش‌های بالا درست و به جا هستند اما واقعیت امر چیز دیگری است که زنان می‌دهد پایه‌های این تئوری برآب است. یعنی خردگیری‌ها بالا مانند نقش برایوانی است که از پایی بست و پیران است. و گرچه در ظاهر امر پیشنهادی برای احراق حقوق زنان خانه‌دار است اما آن چه در کنه ماجرا می‌گذرد فرو کاستن عمدى مبارزه طبقاتی زنان و مردان کارگر از نابودی سیستم اجتماعی سرمایه‌داری و کوچه غلط دادن به مبارزان برای حقوق واقعی زنان است. اگر چه دولت سرمایه داری هرگز به زیر بار چنین هزینه‌های نخواهد رفت اما این کژراهه در نهایت در درون سیستم و در چارچوب مناسبات سرمایه‌دارانه قرار داشته و باعث تقویت نهاد خانواده به عنوان یک عنصر و نهاد مقدس سیستم سرمایه داری به شمار می‌آید.

دستمزد به کار خانه داری در چارچوب نگرش اکنومیستی به مسئله زنان در نهایت امر ادامه و استمرار سیستم مزدوری و غسل دادن آن در آب گر حقوق زن است و تقسیم کار جنسیتی را در بطن جامعه سرمایه سالاری پایدار می‌کند.

اما از نظر ما موضوع اصلی این است که بدانیم که اساساً کار خانه‌داری کار مولد است! و دیگر این که به کار خانگی بایستی دستمزد تعلق بگیرد!

از چندین کار است که همگن و از دید تولیدی یکسان نیستند. پخت و پز و نظافت با آموزش و تعلیم کودک و بارداری و زایمان را نمی‌توان در یک گن قرار داد. یا آماده شدن برای رفت خانواده به مسافرت یا تفریح و کمک به مرد یا فرزند خانواده برای انجام کارهای اجتماعی داوطلبانه که نیاز به کمک زن دارد را در بهترین حالت ممکن است بتوانیم در زمرة کارهای خدماتی قرار دهیم که به صورت فردی انجام می‌شود و هچ گونه ارزش افزونه و ارزش مبادله ایجاد نمی‌کند. ولی اگر مسامحتاً ما همه کارهایی را که در خانه انجام





برداشت ماتریالیستی، عامل تعیین کننده در تاریخ، در تحلیل نهایی، تولید و تجدید تولید حیات بلا فاصله است. ولی این به نوبه خود، خصلت دوگانه‌ای دارد. از یک سو تولید وسائل معاشر، خوارک، پوشک، سرپناه و ابزارهایی که برای آنها ضروری می‌شوند، از سوی دیگر تولید خود موجودات انسانی، تکثیر انواع نهادهای اجتماعی، که انسانهای یک دوران تاریخی معین و یک کشور معین تحت آنها زندگی می‌کنند بوسیله هر دو نوع تولید مشروط می‌شوند: از یک سو بوسیله مرحله تکامل کار و از سوی دیگر بوسیله تکامل خانواده.

طبق این گفته با تکامل تاریخی نیروی کار و بارآوری آن امکان مبالغه افزایش یافته و در نتیجه مالکیت خصوصی گسترش یافته و اختلاف ثروت امکان استفاده از نیروی کار دیگران را میسر می‌سازد. در تلاطم‌های ناشی از کشاورز نیروهای نو برای تحمل شرایط جدید بسیار کمک از میان آتش انقلاب جامعه و دولتی نو زاده می‌شود. جامعه‌ای که در آن نظام خانوادگی کاملاً در زیر سلطه نظام مالکیت قرار دارد. اما با سر برآوردن نظام سرمایه سalarی، دولت واحد صنعتی را که سابق بر این در محدوده خانواده قرار داشت به شکلی افراطی از کارخانگی جدا می‌کند. و کارخانه داری را که به شدت ناشی از نظام جنسیتی است به پستو می‌راند. اما سرمایه داری که برای چرخاندن چرخ‌های عظیم تولید خود به نیروی انسانی نیاز دارد نظر به نیروی نهفته زنان دارد. تناقضی که از همان فردای پیدایاری نظام سرمایه داری رخ نشان می‌دهد. زن به نیروی دست دوم و دون تبدیل می‌شود تا نیروی کار ارزان و کم دردسی را در اختیار سرمایه دار قرار دهد.

که بخشی از مزد کارگر باید صرف کارخانگی شود. یعنی سرمایه دار پذیرفته است که در جامعه دو نوع کار مزدی و کار بدون مزد وجود دارد. کار مزدی ارزش افزوده ایجاد می‌کند و کارخانگی بدون مزد ارزش مصرف. سرمایه دار از رهگذر کارخانگی امیدوار است که نیروی کار را با کمترین هزینه باز تولید کند. ضمن این که با نگاه داشتن نیروی کار زنان خانه دار در خانه هم به عنوان ارتش ذخیره بی مزد و منت برای روز مبارا و هم نگاه دارنده کیان نهاد مقدس خانواده به ارزش‌های سرمایه داری خدمت کند.

انگلیس در پیشگفتاری که بر یکی از چاپ‌های منشاء خانواده، دولت و مالکیت خصوصی^۲ در باره تکامل خانواده نگاشته است می‌گوید: بر اساس



تولید نیروی عضلانی و جسمانی کارگر به علاوه ادامه حیات آن می‌شود. بنا بر این ارزش کالایی نیروی کار برابر است با مقدار زمان کار مجردی که در مجموعه کالاهایی که این حداقل لازم برای معیشت را شامل می‌شود. و آن دو بخش است. بخشی برای بقای کارگر و بخشی برای تولید ارزش اضافی، که این بخش دوم بایستی بیشتر از کالایی باشد که کارگر برای مصرف خود و خانواده اش سا مزد خوبیش می‌تواند خرید کند. در واقع همان گونه که در آغاز بحث به آن اشاره شد کارخانه اداری کاری پیچیده و چند وجهی است که موضوع اصلی آن پرداخت دستمزد نیست. زیرا همان گونه که استدلال شد بخشی از این کار غیر مولد ادامه کاری است که کارگر در واحد صنعتی انجام داده - مانند تولید گوشت یا تخم مرغ و سایر مایحتاج زندگی - که توسط زن خانه دار به خواک مورد نیاز خانواده تبدیل می‌شود. اما بخشی نیز مانند تعلیم و تربیت یا دوران بارداری زن را نمی‌توان ادامه همان کار تولید کالایی در خارج از خانه و در واحد صنعتی دانست، اما در پرتو تولید کالایی و گسترش روابط سرمایه دارانه در همه عرصه‌ها مثلاً هنگامی که زن باردار می‌شود و از محل کار فرضی خود در واحد صنعتی یا خدمات باری مدت زمان مشخصی به ناچار منفک می‌شود بایستی به آن دوران مزد تعلق بگیرد. مزدی که سرمایه دار از طریق تامین اجتماعی یا صندوق کارخانه به زن بارداری برای دوران بارداری یا زایمان می‌پردازد بخشی از مزدی است که به زن کارگر پرداخت نشده و اینکه به وی برای دوران بارداری پرداخت می‌گردد. همچنین دیده می‌شود در برخی کشورهای صنعتی مرکری که در اثر گسترش روابط سرمایه دارانه چهار پیری جمعیت شده اند دولت سرمایه داری برای تامین نیروی مورد نیاز - سریازان آینده سرمایه داران - جوانان را به تشکیل خانواده و تولید مثل و زن ها را مشخصاً تشویق به بارداری و زایمان می‌کند. در این صورت دولت از محل دریافت مالیات سرمایه داران و یا از محل مالیاتی که مستقیم از دستمزد کارگر کسر شده به زن برای دوران مرخصی بارداری و زایمان دستمزد می‌پردازد. در این صورت شاهد هستیم که مزد به صورت غیر مستقیم یا مستقیم برای کارخانه داری به زن پرداخت می‌شود. چه ما برای استدلال‌های مارکس در باره تولید ارزش افزوده و مزد مستتر در کار عضلانی کارگر ارزشی قابل باشیم یا نه اما از این موضوع نمی‌توانیم در گذریم که مزد پرداختی سرمایه دار به کارگر بایستی بخشی صرف باز تولید نیروی کار او و بخش دیگری صرف ادامه حیات او گردد. در این صورت این پیش فرض بدیهی است



که در دانش، رهبری، درک و دریافت مسایل مهم عصر و زمانه سرآمد دوران بوده و در آگاهی بخشی و سازماندهی زنان و مردان گام‌های بلندی در تاریخ ایران برداشته‌اند. بررسی دستاوردهای جنبش زنان در ایران کم نیستند و در این نوشتار کوتاه نمی‌گجد. اما اگر ایران نخستین کشور در خاورمیانه و افریقا و از محدود کشورهای آسیایی بود که در آن حق رای زنان به رسمیت شناخته شد این در اثر پیکارجویی‌های زنان در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی بود. یا در صد زنان باسوساد، زنان شاغل در مراسک دولتی و زنان روشنفکر، شاعر و هنرمند و سیاسی همگی از دستاوردهای مبارزه بدون انحراف زنان برای رفع ستم و دستیابی به حقوق آن‌ها بوده است.

پی‌نوشت:

۱- برای مطالعه بیشتر به تارنمای زنانی دیگر به نشانی:
<http://otherwomen.gizmomash.com>

برویید.
 ۲- منشاء خانواده، دولت و مالکیت خصوصی.
 پیشگفتار چاپ اول ۱۸۸۴، ترجمه خسرو پارسا،
 برگرفته از تارنمای نشر بیدار

خرrog زن از انزوای کار خصوصی و ورود آن به عرصه‌های عمومی نهاد خانواده را به عنوان نهاد مقدس پاسدار ارجاع سرمایه در معرض تهدید قرار می‌دهد.

حال نیاز است که این غول در حال بیداری را به هر ترفندی به درون شیشه برگرداند و او را به عرصه‌ عمیقاً ارجاعی کار خانگی راند و سرگرم کرد. این جا است که سر و کله برخی فمینیست‌های لیبرال با اختراع سرگرمی جدید پرداخت مزد به کار خانگی تلاش در تحکیم پایه‌های ارجاعی نهاد خانواده بورژوازی و گسترش مناسبات ارجاعی تولید بر مبنای روابط جنسیتی به ژرفای جامعه داشته و به این وسیله زنان را رسماً به نیروی درجه دوم با دریافت مزد تقلیل می‌دهند.

در این حال برخی از کار خانگی شعار اجتماعی کردن کار خانگی را مطرح می‌کنند. البته برخی از این امور به دست سرمایه داری تبدیل به کالا شده است و سرمایه داری با به راه انداختن مهد کودک‌های پولی برای نگه داری از کودکان در مهد کودک‌ها پیش از سن دیستان و یا تهیه و سرو غذا در خارج از خانه در رستوران یا با تولید و سایل صنعتی خانگی مانند ماشین رختشویی و ظرفشویی و غیره برای کاهش ساعت کار زنان در خانه به سر شوق آمده و در این راه فعالیت‌های زیادی انجام داده است. اما همان گونه که اشاره شده برای استفاده از این خدمات هنوز یا باید هزینه گرفتی پرداخت که مستقیماً از دستمزد زن شاغل یا شوهر او کسر می‌شود و در واقع سرمایه داری از این راه به غارت‌گری مزد کارگر مشغول است. همان کنشگران البته راهکارهایی برای اجتماعی کردنی کار خارج از سلطه تولید کالایی ارائه داده‌اند که راه اندازی تعاوی هایی برای پخت و پز یا رختشویی و نگه داری کودکان و رساندن مراقبت‌های بهداشتی از این دست می‌تواند باشد. اما چگونه می‌توان برای کارهای تعییف نشده خانه داری تعاوی به راه انداخت؟ هزینه تعاوی ها چگونه تأمین خواهد شد؟ تکلیف نهاد خانواده مقدس چه عرصه‌های تولید و خدمات را در نورده‌یده است چگونه می‌توان از شر سلطه روابطه کالایی در امان بود؟ و در نهایت نیروی کاری که در اثر اجتماعی کردن کار خانگی آزاد می‌شود سرباز تازه وارد ارتش ذخیره سرمایه داری نخواهد بود؟ بایستی پذیرفت که خانواده ادامه سیاست تولید کالایی سرمایه داری است. یعنی این که به خانواده در شرایط و مناسبات سیستم سرمایه داری به عنوان جزیی از روند تجدید تولید سرمایه داری نگاه کنیم.

تاریخ معاصر ایران نیز شاهد مبارزه پویا، پیگیر، ژرف و گستردۀ زنان برای دسترسی به حقوق خود در مسیر تعالی و رهایی نیروی کار بوده و چهره‌های تابناکی نیز در این راه ظهور کرده‌اند تقویت جنبش کارگران خواهد شد.

فمینیسم لیبرال در برابر سوسيالیسم

محمد فراگوزلو*



تحتانی در عصر امپریالیسم امری ممکن و مترقبی است که می‌تواند توان دموکراتیک جنبش کارگری را فربه تر سازد. با این توضیح ناگزیر به چند موضع واضح اشاره می‌کنم:

الف. هرگونه دفع ستم جنسی از زنان؛ مالکیت مطلق زنان بر تن و جان خود و حذف دخالت دولت و جامعه از روابط خصوصی و اختیاری زنان و مردان فقط در گرو رفع ستم طبقاتی است و به همین سبب هر

در جامعه سرمایه داری - از جمله سرمایه داری نسبتاً پیش رفته ایران - هرگونه سخن گفتن از تضادهایی مانند سنت - مدرنیته و به حاشیه راندن تضاد اصلی کار - سرمایه لاجرم به جنبش‌های هویت یاب از جمله "جنبش زنان لیبرال" و سایر جنبش‌های فراطبقاتی مجال ظهور فوری می‌دهد. واضح است که این جنبش‌ها - مانند "کمپین یک میلیون امضا" - به دلیل فقدان پای گاه و خاست گاه طبقاتی منسجم و یک پارچه و لاجرم حرکت ژلاتینی و پاندولیستی میان طبقات دارا و ندار به سرعت مضمحل می‌شوند.

شكل تلاش برای دست یابی به حقوق تضییع شده‌ی زنان در انسواع حوزه‌های مدنی زمانی موققت آمیز خواهد بود که با مبارزه‌ی طبقاتی فرودستان جامعه و به طور مشخص تحت هژمونی طبقه‌ی کارگر پیوندی ارگانیک برقرار کند. دست آوردهای مبنی بر آزادی و برایری چنین مبارزه بی‌بی تردید شامل زنان طبقه‌ی بورژوازی نیز می‌شود.

ب. در جامعه سرمایه داری - از جمله سرمایه داری نسبتاً پیش رفته ایران - هرگونه سخن گفتن از تضادهایی مانند سنت - مدرنیته و به حاشیه راندن تضاد اصلی کار - سرمایه لاجرم به جنبش‌های هویت یاب از جمله "جنبش زنان لیبرال" و سایر جنبش‌های فراطبقاتی مجال ظهور فوری می‌دهد. واضح است که این جنبش‌ها - مانند "کمپین یک میلیون امضا" - به دلیل فقدان پای گاه و خاست گاه طبقاتی منسجم و

جنیش ماکرو است که زنان لیبرال هم می‌توانند تمام آرمان‌های میکروی خود - از جمله حقوق مدنی - را پی بگیرند. طرح این ادعا از این منظر صورت نمی‌گیرد که ما به یک ایده ثولوژی اعتقاد و باور داریم. بر عکس، ما سوسيالیسم را ایده ثولوژی و عقیده و باور و ایمان و مشابه این تعبیرات نمی‌دانیم. بحران‌های ادواری و ساختاری سرمایه داری از مدت‌های پیش جریان‌های سنتریستی و سوسيالیسم دموکرات‌ها و چپ‌های دموکرات را نیز با ما همراه کرده است که تنها راه نجات جامعه سوسيالیسم است. جنبش زنان لیبرال اگر تا کنون به این واقعیت بدیهی پی‌نبرد باشد تنها با یک تحلیل قابل ارزیابی است. چشم داشت به بالا و امید بستن به رفرمیسم از سوی واعظان بورژوازی. در این صورت از دست ما برای تحقیر روز افزون این دوستان کاری ساخته نیست. متساقنه در این قاله طی فصل‌های موجز به تبیین تلاش بی‌هوده‌ی جنبش زنان لیبرال خواهم پرداخت و همه‌ی امید این است که این دوستان «دولت - زنانی» مانند نمایندگان شبه لیبرال و در واقع رفرمیست کنسرواتیست مجلس ششم را رها کنند و به جنبش طبقاتی کارگران سوسيالیست ملحق شوند. جنبشی که برای آزادی کل جامعه مبارزه می‌کند. گیرم که این پیوستن دشوار از سوی خوده بورژوازی

در آمد دو جنبش اجتماعی با دو افق متضاد و دو منافع طبقاتی مختلف در مقابل هم صفت کشیده‌اند. عرصه‌ی کلی و ساختاری این دو جنبش در میدانی وسیع به اندازه‌ی تضاد کار - سرمایه شکل بسته است و در تمام زمینه‌ها از جمله مطالبات فرهنگی، ملی و حتی جنسیتی آب بندی شده است! در این که این دو جنبش بر مبنای ماهیت طبقاتی خود نمی‌توانند به ائتلاف‌های مقطعي و کوتاه مدت وارد شوند مساله پیچیده بی‌نیست. اما این واقعیت هم در عین حال محجز است که یک جنبش (لیبرالیسم) متعلق به گذشته است و در رادیکال‌ترین شکل مبارزه‌ی مطالباتی خود تنها یک راه برای رستگاری دارد. پیوستن به جنبشی که متعلق به طبقه‌ی زنده و بالنده و آینده نگر است. تا آن جا که به تحلیل صاحب این قلم مربوط می‌شود تمام خرده «تضادها» و مسایلی از جمله تحقق پلتفرم‌های حداکثری زنان لیبرال را در متن یک جنبش فراگیر سوسيالیستی تحت هژمونی طبقه‌ی کارگر تحقق پذیر می‌داند. تنها در میدان یک





می داند، حال آنکه خط مشی فمینیستی معتقد است که ستمدیدگی زنان به خودی خود وجود داشته و جدا از مبارزه‌ی طبقاتی است».

در این زمینه کتاب سیار ارزشمند شهرباز مجاب تحت عنوان "دو دیدگاه در جنبش زنان: رفیق‌سیم و انقلاب، فمینیسم، سوسيالیسم و تئوری مارکسیستی" از انتشارات پروسه قابل تأمل است. باری جنبش فمینیستی - که در این مقاله به آن خواهیم پرداخت - به مثابه‌ی یک توهم نه توضیح دهنده نقش زن در تاریخ است و نه اصولاً از منظر سیاسی، انتخابی مترقب و پیشرفتی در زمینه‌ی مبارزات زنان است.

حقوق عمومی زنان

مرور جنگ‌های داخلی منطقه‌ی بالکان و افغانستان و عراق - که هنوز از سرزمین‌های سوخته شان دود خانه‌های چوبی و بوی گوشت انسان جرغاله شده بلند است و بخار خون و جنون و باروت در متن تجاوز به دختران جوان و زنان قامت شکسته همه‌ی احساس و اخلاق انسانی را در سیاه چال نامنی دفن کرده - مoid این امر است که زنان در کنار کودکان و کهن‌سالان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و به ویژه جنگ‌ها از ضریب امنیت به مراتب فروتر و کمتری نسبت به دیگر اقسام اجتماعی رنج می‌برند. این موضوع زمانی از اهمیتی فوق العاده برخوردار می‌شود و در راس اولویت بررسی‌های امنیتی قرار می‌گیرد که یادآوری کنیم. از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۹۰ یعنی ۲۴۰ هفته، در کره‌ی زمین فقط ۳ هفته‌ی درگیری و جنگ وجود نداشته است. با وجودی که مشارکت مسلحانه دختران و زنان

حرمسرا را زینت می‌دهد. هر چند در عربستان حقوق ابتدایی زنان از جمله حق رای، رانندگی و حتا کفش صورتی! در شمار خطوط قرمز قرار گرفته است با این حال باید توجه داشت که همان خطوط قرمز باشد که تفاوتی در جامعه‌ی ایران به آزادی پوشش و حق ارث و طلاق و حضانت و حقوق مساوی با مردان - رئیس جمهور شدن که فقط تعلق به "رجال" است - تقلیل می‌باشد. چنانکه زن آمریکایی در قالب بازیگر بی ارزش فیلم‌های پورن به کلاً تبدیل می‌شود. درست مانند زنان اندونزیایی، ویتنامی، تایلندی و البته دختران فقیر مهاجر ایرانی به دویی ... در واقع تفاوت چندانی میان استثمار زن بر قاع پوش افغانی و ایرانی و آمریکایی نیست. (در مورد فرایند کالایی شدن زنان در طول تاریخ بنگردید به تحقیقات معتبر سیامک ستوده در کتاب مستند "زن و سکس در تاریخ")

دقیقاً به همین دلائل نیز نگارنده به جد معتقد است که کمپین یک میلیون امضا - و مشابه آن - برای آزادی و برابری زنان ایرانی سرایی بیش نبود و در نهایت نیز جز بعضی "دستاوردهای" کم ارزش مدنی، راه به جایی نبرد.

فمینیسم یا لیبرالیسم؟

کلارا زتکین در مقدمه‌ی بر کتاب "مبازه‌ی زن برای آزادی اقتصادی" نوشتۀ‌ی بانوی بلشویک الکساندرا میخائیلونا دومونتیوچ (الکساندرا کولنتا: ۱۹۵۲) به درستی تاکید کرده است که: «امروز دو خط مشی بر جنبش زنان تسلط دارد: یکی سوسيالیستی و دیگری فمینیستی. خط مشی سوسيالیستی مساله‌ی زنان را در رابطه‌ی مستقیم با تکامل اقتصادی و نقش تعیین کننده‌ی تعلقات طبقاتی

یک پارچه و لاجرم حرکت ژلاتینی و پاندولیستی میان طبقات دارا و ندار به سرعت مضمضه می‌شوند. پ. چنان که دانسته است پایه‌ی مطالبات زنان ایران با زنان عربستان و فرانسه متفاوت است. در کشورهای سرمایه‌داری اصلی و بسیاری از نقاط دیگر جهان، زنان برای حقوق ماندارت و طلاق و طلاق و دیه و تک همسری و حضانت و پوشش و دانشگاه و رانندگی و قضاآمور و رئیس جمهور شدن و... مشابه این‌ها دغدغه ندارند اما اگر بدیزیم که در جامعه‌ی سرمایه‌داری مساله‌ی اصلی استثمار و تبدیل نیروی کار به کلاً است آن گاه فهم این نکته‌ی ساده چندان دشوار نخواهد بود که تحقق هر گونه برابری واقعی میان زن و مرد و استقرار حداکثر آزادی‌های اجتماعی مستلزم الغای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و لغو کار مزدوری است. عجیب است که فمینیست‌های لیبرال موضوعی به این سادگی را درک نمی‌کنند. کاسه‌ی امضا به دست گرفتن و دل خوش داشتن به فناوری راه به جانی نخواهد برد. معركه گرفتن برای "جامعه‌ی بازار" پوپری - نایینی و مدرنیتی‌های امثال محمد خاتمی ممکن است بانوی رابی جایزه‌ی نوبل و پولیتزر و "حقوق بشر" برساند اما برای عموم زنان آزادی و برابری به همراه نخواهد داشت.

در افزوده:

تاكيد مبارزه حقوق بشر در اين مقاله به مفهوم تائيد همه سويه‌ی مفاهيم ميشور و ناديده انگاchestن جهت گيري های ليراليستي آن نیست. نگفته‌پيداست که نه فقط تحقق همه سويه‌ی حقوق بشر و آزادی جوامع در گرو آزادی كامل و بي قيد و شرط زنان است، بلکه تحقق آزادی مطلق نيز مستلزم پيروزي نهايسي طبقه‌ی کارگر، از طريق غلبه بر شيوه‌ی توليد سرمایه‌داری، لغو مالکيت خصوصی و الغای کارمزدي است.

در مورد حقوق بشر - اعم از حقوق زنان و مردان - من مقيد به ظريه‌ی ماركس هستم و معتقد نسبت حقوق بشر به آزادی (در جامعه‌ی مدنی بورژوايی)، در حيظه‌ی دفاع از حقوق فرد محلاوده به خود (اندبيوداوليسم) است. اما در جامعه‌ی سوسيالیستي نسبت کاريبد عملی حقوق انسان به آزادی در قالب انتزاع از مالکيت خصوصی است. در جامعه‌ی بورژوايی نسبت حقوق انسان - و تبعاً زنان - به مالکيت خصوصی عبارت است از حقوق بهره‌برداري کالايي از سرمایه و ثروت و تملک آن بدان ارتباط با انسان ديجر و مستقل از منافع اکثریت توده‌ها.

بر همين اساس نير فهم اين نکته چندان دشوار نیست که در جامعه‌ی سرمایه‌داری بخش قابل توجهی از زنان تبدیل به کلاه شوند. مضاف به اينکه اگرچه مطالبات زنان در ايران و عربستان و افغانستان با و ملموسی متفاوت است، اما با اين حال جامعه‌ی سرمایه‌داری، زن عربستانی را به يك شيوه بسته بندی می‌کند و به حرم‌سراي شیوخ و اميران می‌فرستد و جامعه‌ی سرمایه‌داری آمريكا به شکل ديجري اين

پژوهه‌ی مشترک، به منظور بررسی آثار تبعیض علیه زنان بر وضعیت اقتصادی اجتماعی آنان نشان داد که چه گونه محرومیت از حقوق اقتصادی به خاطر جنسیت، مستقیماً فرصت‌های زنان را برای پیش‌رفت اجتماعی کاهش می‌دهد.

سایر برنامه‌های سازمان ملل نیز به طور خاص روی پیش‌رفت و توسعه مندسازی زنان کار می‌کنند. موسسه‌ی بین‌المللی تحقیقات و آموزش چهت پیش‌برداور زنان^۱ که در سال ۱۹۷۶ توسط شورای اقتصادی و اجتماعی تأسیس شده است، خدمات آموزشی و مشاوره‌ی برای زنان، به خصوص در کشورهای در حال توسعه ارایه می‌دهد. این موسسه در حال حاضر مشغول آموزش زنان در ارتباطات کامپیوتوری و نیز تقویت نقش زنان در رسانه‌های گروهی است. چنین تمهداتی تاکنون چندان مفید و موثر واقع نشده است. ماده ۱۸ اعلامیه با تأکید بر آزادی عقیده و مذهب، توجه اصلی خود را معطوف نهاده‌ی سازی حقوق زنان کرده است. به موجب این ماده، برنامه‌ی عمران ملل متعدد به طور فرازینده‌ی روی وارد کردن زنان در پژوهه‌های توسعه متمرکز شده است و در سال ۱۹۸۴ صندوقی به منظور تقویت ظرفیت اقتصادی زنان به نام "صندوق توسعه ملل متعدد برای زنان"^۲ تأسیس کرده است. این صندوق اقدام به حمایت فنی و مالی از زنان با هم‌کاری دولتها و سازمان‌های غیردولتی و نیز با هم‌کاری نزدیک سایر برنامه‌های ملل متعدد برای حصول اطمینان از مشارکت زنان در تصمیم‌گیری در همه‌ی سطوح برنامه‌ریزی و اجرای توسعه می‌کند. در چارچوب دبیرخانه‌ی ملل متعدد، "اداره‌ی پیش-برد زنان"^۳ و مشاور ویژه‌ی دبیر کل برای مسائل مربوط به جنسیت و پیش‌برد زنان، برپیش‌رفت در امر برخورداری کامل زنان از حقوق خودشان با توجه به اهداف برنامه‌ی اقدام پکن نظرات می‌نماید. اداره‌ی مزبور هم چنین نقش مهمی در حمایت از کمیته‌ی رفع تبعیض علیه زنان دارد. اداره‌ی پیش‌برد زنان، صندوق توسعه ملل متعدد برای زنان و موسسه‌ی تحقیقات و آموزش چهت پیش‌برد زنان، به طور مشترک شکل‌بندی روی پای‌گاه اینترنتی سازمان ملل، برای پیش‌برد و توسعه مندسازی زنان تحت عنوان "دیده‌بان زنان"^۴ تأسیس کرده‌اند.

خشونت علیه زنان

در چارچوب نظام ملل متعدد، دفتر کمیسر عالی ملل متعدد برای پناهندگان^۵ و سازمان بهداشت جهانی^۶ و سازمان بین‌المللی کار^۷ گامهای کوتاهی برای وارد کردن حقوق زنان و اتخاذ خط مشی‌های مطابق با ملاحظات جنسیتی در فعالیت‌های خود برداشته‌اند. حسب ظاهر ماموریت صندوق ملل متعدد برای کودکان (پوینیسف) متوجه رفاه زنان در نقش خود به عنوان مادر، فعالیت‌های مربوط به مبارزه با سوء تغذیه، مرگ و میر ناشی از زایمان، خشونت مبنی بر جنسیت و دسترسی نامساوی به آموزش بوده است. یکی از

حال توسعه و نیز کشورهای توسعه یافته می‌باشد» (Human Right Today, ۲۰۰۰, P. ۳۵).

خانم مری راینسون - ریس جمهوری ایرلند از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷ که از تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۷ عهده‌دار سمت کمیسر عالی ملل متعدد برای حقوق بشر گردیده است در یکی از مصاحبه‌های خود ادعا می‌کند:

«سازمان ملل همواره تاکید کرده است که ترویج حقوق پسر زنان باستی منجر به رفع کلیه اشکال تبعیض براساس جنسیت شود و زنان را قادر به مشارکت کامل در زمینه‌های رفاهی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نماید» (Ibid. P. ۳۸).

اعلامیه چهارمین کنفرانس جهانی زنان در پکن

(۱۹۹۵) موضوعات مندرج در کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان را به طور دقیق‌تری باشناخت نکات زیر توصیف کرد:

حقوق زنان جزو حقوق بشر است که به خصوص از

لحاظ خشونت جنسی و بهداشت تولید مثل باستی

مورد حمایت واقع شود.

زنان باستی حقوق مساوی از لحاظ ارث بردن زمین و اموال داشته باشد.

زنان دارای نقش ویژه در خانواده و جامعه هستند و

حملگی نبایستی مانع جهت مشارکت کامل زنان در امور جامعه شود و نبایستی زنان به خاطر سقط جنین غیرقانونی مجازات شوند.

تجاویز جنسی در شمار جنایات جنگی است و در

برخی موارد طبق حقوق بین‌الملل پسر دوستانه مشمول اعمال مربوط به کشتار جمعی (ژنو‌ساید) است.

(تاکیدها از من است)

چنانکه پیداست در این اطلاعیه کمترین اشاره‌ای به خشونت محیط کار، ازار کارفرمایان، بیکارسازی گسترده‌ی زنان و سایر تضییع حقوقی که به حوزه‌ی کار زنان مربوط است، نشده. حال آنکه خشونت ناشی از بیکاری به مراتب وحشتناک تر از بی‌حقوقی در زمینه‌ی ارث و حضانت و طلاق است.

در دهه گذشته (۱۹۹۰-۲۰۰۰) سازمان ملل متعدد

به منظور هم‌آهنگ کردن اقدامات خود در خصوص پیش‌رفت امر دست یابی به حقوق مساوی از طریق تقویت حقوق زنان در تمامی نظام ملل متعدد تدبیر نه چندان کارسازی اتخاذ کرده است. این اصل اول بار به صورت صریح در کنفرانس ۱۹۹۳ مطرح شد.

هدف از این تدبیر دخالت ملاحظات مربوط به زنان در مسیر اصلی کارهای سازمان ملل است به طوری

که حمایت از زنان به صورت یکی از موضوعات اصلی فعالیت‌های حقوق بشری و برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی درآید.

کمیسیون ۴۵ نفره‌ی وضعیت زنان^۸ که در سال ۱۹۴۶

به وجود آمده نهاد اصلی تصمیم‌گیرنده در سازمان ملل در خصوص حقوق زنان و مسائل مربوط به وضعیت حقوق مساوی زنان است. این کمیسیون از سال ۱۹۹۹ با کمیسیون حقوق بشر درباره‌ی مسائل مربوط به حقوق زنان هم کاری می‌کند. اخیراً یک

در انواع جنگ‌ها بسیار ناچیز است اما میزان لطمایی که به این گروه وارد می‌شود - به ویژه در اشکال حیوانی تجاوز و بهره‌کشی جنسی - سخت فراوان و وحشتناک است.

باید تصور کرد که فقط ماشین جنگ و مناقشات سیاسی داخلی و بروز مرزی جسم و جان ظرف زنان را سخن می‌زنند و امنیت ایشان را تهدید می‌کنند. درک واقعی این نکته که زنان در خانواده و اجتماع - به خصوص در جوامع توسعه یافته و در غیاب نهادهای اجتماعی و مدنی دفاع و حافظ حقوق زنان - تا چه حد در معرض خشونت‌های مختلف و آزاردهنده قرار بی بهره‌اند، چندان دشوار نیست. در اوخر دسامبر ۲۰۱۲ وقتی یک دختر هندی قربانی تجاوز گروهی شش مرد شد و موجی از خشم مردم هند را برانگیخت فقط گوشه‌ی بی از خشونت‌های زنان در جامعه‌ی سرمایه زده به سطح میدی راه یافت.^۹

به همین دلیل نیز در چارچوب ارکان اصلی ملل متعدد او در زیرمجموعه‌ی یکی از "کمیسیون‌های کاری" وابسته به تشکیلات "شورای اقتصادی و اجتماعی" یک بخش ویژه و مستقل از کمیسیون‌های دگانه، به "کمیسیون وضعیت زنان" اختصاص یافته است.

هر چند گزارش‌های ناظران و بازرسان کمیسیون حقوق بشر در خصوص نقض آشکار و خشونت آمیز حقوق زنان در کشورهای مختلف - و غالباً عقب مانده و توسعه یافته - کمتر به تصمیم‌های اجرایی به منظور مجازات معتبران و ناقضان حقوق زنان انجامیده و مواردی که در نتیجه‌ی این گزارش‌ها، دولت‌ها به تصویب قوانینی در راستای احفاظ حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی زنان و مصوباتی در جهت تساوی حقوق قضایی زنان با مردان در اختلافات خانوادگی اقدام کرده‌اند، نادر است اما به هر حال صدور چنین بیانیه‌هایی - مشروط به آن که از اغراض سیاسی تهی باشد - بارها خشم افکار عمومی جهانی و اعتراض خرد جمعی ملت‌ها را برانگیخته و اگر به کسب امتیازات مفید متمیز نشده است باری در موارد بسیاری جنبه‌ی بازدارنده داشته است. مضاف به این که استناد به موادی از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر همواره تکیه گاهی برای زنان آسیب دیده بوده است.

تصریح کلی وضع حقوقی زنان در متن ماده ۱۶ اعلامیه بیان گر تضییع حقوق زنان در سطح گسترده‌ی جهانی است:

"اگرچه زنان اکثریت جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، هنوز هیچ جامعه‌ی نیست که در آن زنان از مساوات کامل با مردان برخوردار باشند. برای نمونه، در سال ۱۹۹۶، زنان فقط ۷ درصد پست‌های وزارت را در حکومت‌های جهان داشتند. ارقام مربوط به تعداد زنان در مشاغل بالای تجاری و آموزش عالی نیز در همین سطوح است. زنان هنوز هم در معرض تعیین گسترده در زندگی روزمره هستند و غالباً دچار مشکل عدم نمایندگی کافی در حیات اجتماعی کشورهای در

کار در کارگاههای مخفی و علنی هستند سخنی نرفته است. پنداری کار کودکان دغدغه‌ی حاشیه‌ی بی حقوق بشتر نیز نیست!

II. در جوامع محلی تجاوز هنوز یک جرم شایع است که باعث شرمساری و نکوهش برای قربانیان بی گناه آن می‌شود. زنانی که قربانیان تجاوز و آزار جنسی قرار می‌گیرند اغلب با روانپریشی، معلولیت جسمی یا حتاً مرگ رو بهرو می‌شوند. دامنه‌ی فاقح‌قازان و دختران در داخل کشورها و بین کشورها به بعد نگران کننده‌ی به خصوص در کشورهای آسیایی و اروپایی شرقی رسیده است. در عین حال جهان‌گردی جنسی به مقصد کشورهای در حال توسعه یک صنعت بسیار سازمان یافته در چندین کشور غربی و کشورهای توسعه یافته‌ی دیگر است.

III. در مقوله‌ی خشونت توسط دولت یا خشونتی که دولت نایابه می‌گیرد، این نکته قابل تأکید است که مقامات پلیس و زندان که قاعده‌ای باستی حامی زنان در برابر خشونت باشند، غالباً خود مرتكب سوء‌فتارهای جنسی می‌شوند. هزاران زن که در بازداشت به سر می‌برند به طور مرتبت در مراکز بازداشتی پلیس در سراسر جهان مورد تجاوز قرار می‌گیرند و یا به طور ظالمانه توسط نیروهای امنیتی شکنجه می‌شوند. تقریباً در همه‌ی مناقشات مسلحه‌ان، از تجاوز به عنوان تاکتیک خودسرانه جهت مرعوب کردن و مقهور کردن زنان و دختران غالباً قربانی جوامع استفاده می‌شود. زنان و دختران غالباً قربانی تجاوزهای جمعی و برددگی جنسی توسط سربازان قرار می‌گیرند. همان طوری که این امر در مناقشات رواندا و یوگسلاوی سابق (الکان) و بسیاری از مناقشات دیگر در جهان مشاهده شده است (Human Rights Today, PP. ۱۴,۸۳)

خاستگاه جنبش‌های فمینیستی

واقعیت این است که جنبش‌های فمینیستی از درون چنین فرایندهایی بیرون می‌آیند و به دلیل مباحث پیش‌گفته به افراط می‌گردانند. تحلیل موقع مدنی و خاستگاه اجتماعی جنبش‌های فمینیستی بدون اشاره به دو موضوع "ساخته‌ها (باورها) ای اجتماعی" ، از یکسو و به دنبال آن و نه از سوی دیگر؛ یکی از اجزای اصلی شکل دهنده این ساخته‌ها یعنی "هویت" ای ایجادی فضای معماً گونه بی بر بحث حاکم می‌کند. می‌توان موضوعی پیچیده را کمی به عقب راند و در بستر مقدمه چنین به قصد آشنازی مخاطب، طراحی مساله را از این پرسش شروع و وارد این مجموعه کرد که آیا "جهان پرداختی عینی ندارد؟" و "زاییده و پرورش یافته، یا ساخته‌ی اجتماع است؟" یافت باوران^{۱۳} معتقد‌نند که دانش و آگاهی تنها حاصل تجربه‌ی حسی است. اندیشه‌ها (یا واقعیت‌های) پیچیده درباره جهان زاده‌ی ترکیب اندیشه‌های ساده‌تر است ولی هر اندیشه‌ی پیچیده‌یی را در نهایت می‌توان به اندیشه‌های ساده‌تری که حاصل تجربه‌ی حسی‌اند و آن را می‌سازند تقلیل داد.

می‌دانست که منجر به صدمه‌ی جسمی، جنسی یا روانی یا رنج زنان شود. یا احتمال داشته باشد که منجر به آن شود، از جمله تهدید به انجام این گونه اعمال، تحمل یا محروم کردن خودسرانه از آزادی؛ خواه در حیات عمومی یا خصوصی" (Ibid. p.۸).

اعلامیه‌ی مورد نظر هم چنین تجاوز سیستماتیک و منظم، برده‌گی جنسی و حاملگی اجباری زنان را در وضعیت مناقشات مسلحه‌ان نوعی از نقض بسیار جدی اصول اساسی حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشر دوستانه می‌داند. طبق این اعلامیه زنان به ویژه در سه زمینه آسیب پذیرند:

I. خشونت در خانواده.

II. خشونت در جامعه.

III. خشونت توسط دولت یا نادیده گرفتن خشونت توسط دولت.

I. طبق مطالعه‌ی بانک جهانی خشونت داخلی در خانواده - علیه زنان - در حال افزایش است. مطالعه‌ی مزبور نشان داد که ۲۵ تا ۳۰ درصد زنان در همه‌ی جهان از سوء رفتار جسمی توسط شریک زندگی خودشان (شهره؛ آقا؛ نان آور و دیکاتاتور خانواده) رنج می‌برند. حدود ۶۰ میلیون دختر به خاطر ترجیح داشتن پسر در خانواده جان خود را از دست داده‌اند. بسیاری از والدین به خاطر داشتن پسر، دختران خود را می‌کشند و پیش یا اندکی پس از تولد آن‌ها را مورد غفلت قرار می‌دهند [کودکان سرراهی و پرورشگاهی]. هر سال طبق برآوردهای موجود ۲ میلیون دختر در حداقل ۲۸ کشور در معرض سنت تکاندهنده‌ی ختنه‌ی دختران قرار می‌گیرند. در برخی جوامع دختران مجبور می‌شوند که در سن پایین پیش از آن که به بلوغ جسمی، روانی و احساسی برستند ازدواج کنند. در این مطالعه از دختران نوجوانی که به دلیل فقر ناگزیر از

برنامه‌های یونیسف متوجه از بین بردن بهره کشی جنسی از دختران از طریق ارایه‌ی آموزش اساسی و مشاوره به قصد اشتغال به کار برای دختران در معرض خطر است. اما...

با وجود فعالیت همه‌ی این نهادهای بین‌المللی امنیت فردی و اجتماعی زنان همواره و بیش از هرگونه یا قشر دیگر جامعه در معرض خطر فوری است. در جنگ‌های داخلی و بروز مرزی که جهان طی سالهای گذشته کمتر از ۲۰ روز فارغ از آن زیسته است، آن چه که سریع‌تر از هر پدیده‌ی دیگری به مخاطره‌ی جدی افتاده، امنیت جنسی زنان است. در همان نخستین روزهای جنگ کافیست یک روستایی کم جمعیت و فاقد ارتش نظامی دست به دست شود. آن گاه سربازان رقیب پیش از آن که به دنیا پول و طلا و غارت منابع غذایی دهکده بروند، مستقیم و بی‌تأمل بکارت دختران جوان را هدف می‌گیرند و زنان را مورد تجاوز جنسی فردی و گاه دسته جمعی قرار می‌دهند. اگرچه در هر جنگی کودکان و کهنسالان نیز از آسیب‌های شدید در امان نمی‌مانند، اما بیش ترین صدمه و سختترین آزار جنسی همواره دامن زنان و دختران را می‌گیرد. در نبردهای بالکان میزان حاملگی‌های اجباری ناشی از بهره‌کشی جنسی به طرز هولانکی و به مراتب بیش تر از جنگ‌های گذشته، فزونی یافت. سبیعت به آن جا رسید که صرب‌ها با سرنیزه و چاقو شکم زنان حامله را می‌درینند و به جنین زنده مثل توب فوتیال لگد می‌زدند و عربده می‌کشیدند. در سالهای گذشته ختنه‌ی دختران به وحشیانه ترین شکل ممکن است مرار داشته است. آمار سنگسار و قتل‌های ناموسی در کشورهای اسلامی به درستی داشته نیست.

در نخستین دهه از هزاره‌ی سوم خشونت‌های جنسی علیه زنان به یکی از بزرگ‌ترین مسائل اجتماعی امنیتی تبدیل شده است در همین راستا جنبش‌های فمینیستی موج سوم و پس امدادن وارد میدان شده‌اند.

براساس گزارش یونیسف در سال ۱۹۹۷ تحت عنوان "پیشرفت ملل" خشونت علیه زنان و دختران شایع‌ترین شکل نقض حقوق بشر بوده است. خشونت علیه زنان با عبور از هزاره‌ی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی یک پدیده‌ی بی‌سر و صدا است که روی زندگی میلیون‌ها زن در جهان اثر می‌گذارد و اشکال بسیار متنوعی به خود می‌گیرد. جامعه‌ی بین‌المللی تا سال ۱۹۹۳ در واقع اقدام منسجمی علیه ابعاد نگران کننده‌ی جهانی خشونت مبنی بر جنسیت اتخاذ نکرده بود. در سال یاد شده مجمع عمومی اعلامیه‌ی رفع خشونت علیه زنان را تصویب کرد. تا این زمان اکثریت دولت‌ها تمایل داشتند که خشونت علیه زنان را تا حدود زیادی یک مسالمه خصوصی بین افراد تلقی کنند و آن را مشکلی شایع در زمینه‌ی حقوق پسر ندانند.

این اعلامیه بدون کمترین اشاره به خشونت‌های رایج علیه زنان کارگر خشونت علیه زنان را منحصر آید عنوان "هر عمل مربوط به خشونت مبنی بر جنسیت



افراطی از مطالبات زنان منجر گردیده است نه فقط به تحقق نیازهای طبیعی و دموکراتیک نیمی از جمعیت جهان نیاجامیده بلکه به موضع گیری‌های دفعی و منفی نیز ختم گردیده و مقاومت‌هایی را از طرف مردان صاحب منصب در حوزه‌ی روابط بین الملل و سیاستمداران ارشد منکری به قدرت برانگیخته است. به گواهی شواهدی که فراوانی بسادم آنها از اندادهای "خیلی زیاد" هم فراتر رفته است؛ مسائل دختران و زنان جوان - به سبب ویژگی‌های بیولوژیک و جنسی - دل-خراش‌ترین صحنه‌های ضد اخلاقی را رقم زده است و شان و ارزش انسانی نیمی از اعضای جامعه‌ی جهانی را به طور مکرر لگد کوییده است. به تبع چنین بسادم بی‌مانندی از صور مختلف نامنی و تجاوز به حقوق اولیه‌ی انسان که مرجع آن از دولت‌های توالتی تر تا گروههای افراطی تراپرست گستردۀ است، ظهور جنش‌های رادیکال فمینیستی تبعی و بدیهی است. در روزگار ما امنیت و آرامش انسان به دلایل مختلف نظامی، سیاسی اقتصادی و فرهنگی و زیست محیطی در حوزه‌ی فردی خانوادگی، محلی، ملی، اجتماعی و در حیطه‌ی درون مرزی و بین المللی تهدید شده است، تهدید می‌شود و البته تحديد خواهد شد. واضح است که عامل جنسیت فقط بخشی از این تحديد و تهدیدات را به وجود آورده است. پذیریم که نهادهای ملی و بین المللی مدافعان صالح و حافظ حقوق بشر، با وجود همه‌ی کنوانسیون‌ها، پلنوم‌ها و اعلامیه‌ها، در دفاع از بدیهی ترین حقوق انسانی دختران و زنان موفق عمل نکرده‌اند و همانطور که خود نیز معترف‌اند، میزان بهره‌کشی جنسی از زنان در مناسبات اجتماعی به موقعیت زنان تحت ستم مضاعف و مناقشات سیاسی رو به فزونی است.

امنیت جنسیتی

بدینسان سنتگیری ثابت به سوی روی کردهای فمینیستی، از باورهای اخلاقی بر می‌خیزد و الزاماً ارتباطی به گرایش‌های رادیکالی که برتری‌های جنسی و نژادی را نیاندگی می‌کند، ندارد. در این جا نکته‌ی قابل تأمل خاست گاه طبقاتی و مبانی نظری جنش‌های فمینیستی است که جهت گیری ایجابی یا امتناعی به آن‌ها را شکل می‌دهد. روی کردهای فمینیستی گستره‌ی متباین از سمتپاتی به لزینیسم، دفاع از اعتماد به مواد مخدّر زنان، تغییر جنسیت، دو جنسیتی شدن، تا تعرض به نایبرابری‌های حقوقی در دادگاه‌های خانواده، حقوق مدنی، آمورش، بهداشت، ساعت محيط و شرایط کار زنان کارگر و کارمند را تحت پوشش خود می‌گیرند. هر یک از این مولفه‌ها، حتی مسایلی مانند ازدواج آزاد، قانونی شدن هر شکلی از سکس، الودگی‌های زنان زنان، مصرف ماری جوانا و غیره، می‌تواند یکی از موضوعات مورد علاقه‌ی مباحث روانشناسی، علوم اجتماعی، بهداشت روانی و جز این‌ها باشد. کیم که مادر این بحث به طرح مقولات کلی در چارچوب نظام امنیتی نیمی از اعضای جامعه‌ی انسانی پرداختیم.

"در بحث از هویت است که از نظر مفهومی مجالی برای طرح نوشه‌های گستردۀ بی فراهم می‌شود که درباره‌ی زن باوری^{۱۶} نگاشته شده است" (Ibid).

"درست مانند واقع گرایان که دلباخته‌ی مناسبات سلسه مراتبی دولت‌ها با هم هستند و مارکسیست‌ها که نگاه خود را به روابط نایبرابر طبقاتی می‌دوزن، فمینیست‌ها هم می‌توانند سلسه مراتب جنسیت را که در نظریه‌ها و عمل سیاست جهان تبلور یافته است آشکار سازند و به امکان دهنده تا بفهمیم همه‌ی این نظامهای سلطه تا چه حد با یکدیگر ارتباط دارند." (Tickner, ۱۹۹۲، P. ۱۹)

P. ۱۹
همه‌ی تحلیل‌گران فمینیست در مهم دانستن قدرت با واقعگرایان و دیگران هم نظرند، ولی فمینیست‌ها معتقدند که تحلیل‌گران:

"حجم و انواع قدرتی را که در کار است دست-کم گرفته‌اند. از قدرت برای محروم ساختن زنان از حق مالکیت ارضی استفاده کرده و برای آنان انتخاب چندانی مگر رفع نیازهای جنسی سربازان و کارگران مزایع موز نگذاشته‌اند. با تکیه بر قدرت، زنان را از صف کارکنان دیپلماتیک کشورشان و از مناصب عالیه‌ی بانک جهانی دور نگه داشته‌اند. قدرت نگذاشته است که مسایل نایبرابری میان مردان و زنان هر کشور وارد دستور کار بسیاری از جنبش‌های ملت‌گرا در جوامع صنعتی و نیز جوامع کشاورزی شود" (Enloe, ۱۹۷۸، C, ۱۹۹۰, PP. ۳۹۱-۴۲۵).

Went. A, ۱۹۹۲, PP. ۳۹۱-۴۲۵
در روابط بین الملل زنان به چشم نمی‌خورند. این مسأله را می‌توان از عنوان کتاب‌های همچون کتاب والتی دریافت که از دید بسیاری از فمینیست‌ها نامد کامل شیوه‌ی نادرست رایج در مطالعه‌ی روابط بین الملل است" (Waltz, ۱۹۹۵, P. ۲۸).

همین حکم در سوره کتاب‌های کنت تامپسون "حداوندان اندیشه‌ی بین المللی" و "پاران اندیشه‌ی بین المللی"^{۱۷} هم صدق می‌کند. ایا به راستی تنها مردان سخن در خور توجهی درباره‌ی روابط بین الملل گفته‌اند و اگر چنین است این وضع چه حقیقتی را در مورد جایگاه زنان در روابط بین الملل باز گو می‌کند؟

در مبحث امنیت، فمینیست‌ها بر سرشت جنسیت خشونت تاکید دارند. از این گذشته آنان مدعی اند که باید به امنیت نگاهی فراخ انداد. (ایدیگاه‌های فمینیستی درباره‌ی امنیت بر این فرض پایه‌ی شکل می‌گیرند که همه‌ی انواع خشونت، چه در قلمرو بین المللی و چه در عرصه‌ی ملی یا در چارچوب خانواده، باهم ارتباط دارند. خشونت خانوادگی علیه زنان را باید در مناسبات گستردۀ قدرت دید. خشونت خانوادگی در جامعه‌ی جنسیتی رخ می‌دهد که در آن قدرت مردان در همه‌ی سطوح خانوادگی و ایالت متحده در دوره‌ی پیش از جنسیت حقوق مدنی - یا در آفریقای جنوبي - پیش از سقوط نظام جدایی نژادی - به این معنا بود که قطع نظر از تصمیم‌توانایی و تمایلی که فرد برای اقتصادی کوشی داشت، جایگاه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناخواسته‌ی بر او تحمیل می‌شد. فرایافت باوران از این هم‌گوید هویت‌های چندگانه بی داریم که گاه یکی (یا چند تا) از آن‌ها سرکوب می‌شود. نمونه‌ها فراوان است: یهودی و آلمانی بودن در آلمان نازی؛ گولاک و

روس بودن در دوران حکومت استالین؛ یک تحصیل

کردی طبقه‌ی متوسط و یک کامبوجی بودن در

دوران حکومت پول پوت. در هر یک از این موارد

یکی از دو هویت فرد به طرزی خشن سرکوب شده است.

Terrif. T, ۱۹۹۹, P. ۱۲).

فرایافت باوران انواع مختلفی دارند - از جمله پسانوگرایان و هواداران نظریه‌ی انتقادی - ولی همگی در این نکته شریکاند که "جهان پرداختی عینی ندارد." بلکه "ساخته و پرداخته اجتماع است". این مثال را از دو نویسنده که خود را "فرایافت باور" معرفی می‌کنند در نظر داشته باشید.

اسموک و هارمن گویند: "یکی از مهم‌ترین معانی که بر سر راه پیش رفت به سوی صلح راستین وجود دارد نایابوری گستردۀ به امکان واقعی جنین چیزی است" (Smoke, R., Harman, W, ۱۹۸۷, P. ۷۶).

به دیگر سخن اگر تعداد بیشتری از افراد به امکان صلح راستین باور داشتند این خواسته خود به خود امکان پذیر می‌شد: ساخته‌ها (باور) اجتماعی مهم‌تر از ساخته‌های رئوپلیتیکی است روایت کلامیک این اعتقاد را الکساندر ون به دست داده است که می‌گوید "آمارشی بین المللی واقعیت مستقلی نیست بر عکس آمارشی همان چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند".

در متن این نظرات پست مدرنیستی یکی از اجزای اصلی ساخته‌های اجتماعی، هویت است.^{۱۸} پست مدرنیست‌ها در فضای هیروتی تحلیل‌های خود هویت را به جای طبقه‌ی نشاند. به نظر ایشان - از جمله بوذریان - هویت اهمیت آشکاری در نحوه‌ی اندیشیدن ما دارد. این سخن به یک معنا مورد پذیرش همگان است. بخشی از مردم قبول دارند که سیاست بین الملل حول هویتی که نام ملت بر آن نهاده‌اند دور می‌زند. قدرت هویت در مناسبات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آشکار است. سیاه پوست بودن در ایالت‌های جنوبی ایالات متحده - در دوره‌ی پیش از جنسیت حقوق مدنی - یا در آفریقای جنوبي - پیش از سقوط نظام جدایی نژادی - به این معنا بود که قطع نظر از تصمیم‌توانایی و تمایلی که فرد برای اقتصادی کوشی داشت، جایگاه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناخواسته‌ی بر او تحمیل می‌شد. فرایافت باوران از این هم‌گوید هویت‌های چندگانه بی داریم که گاه یکی (یا چند تا) از آن‌ها سرکوب می‌شود. نمونه‌ها فراوان است: یهودی و آلمانی بودن در آلمان نازی؛ گولاک و

روس بودن در دوران حکومت استالین؛ یک تحصیل کردی طبقه‌ی متوسط و یک کامبوجی بودن در دوران حکومت پول پوت. در هر یک از این موارد یکی از دو هویت فرد به طرزی خشن سرکوب شده است.

تری تریف پس از شرح مواضع کلی فرایافت باوران و عبور سریع از مقوله‌ی هویت - که به نظر این گروه از اجزای اصلی ساخته‌های اجتماعی است - به بازنمود نظریه‌ی فمینیست‌ها پیرامون مقوله‌ی امنیت می‌پردازد. به گمان تریف، فمینیسم - و هر باور دیگری - در ارتباط با مفهوم هویت است که می‌تواند مجال ظهور بیابد. به عقیده‌ی او:

بلکه می‌توان گوهرانی را که در این شکست به یغما می‌رود عین یا همان "هدف نهایی زندگی" تلقی کرد و از این منظر برای خودکشی دهان زن و دختری که در مناقشات سیاسی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند به فهم روشنی دست یافت. اما مثل همیشه یک واقعیت مادی کاملاً ملموس، حتی با ضرب صحت جهان‌نگری آپریک به ما نهیب میزند که جنگ، مناقشه‌های ملی و هویتی و به تبع آنها تهدید امنیت جنسی زنان، نه فقط ادامه‌ی سیاست است؛ بلکه جملگی در جامعه‌ی نابرابر طبقاتی عینیت می‌یابد و به حیات خود استمرار می‌دهد. نه به جنبش زنان لیبرال!

یکم

راست است که معیار آزادی هر جامعه‌ی بر مبنای آزادی زنان سنجیدنی است.

راست است که آزادی هر جامعه‌ی در گرو آزادی زنان است.

راست است که بدون آزادی زنان سخن گفتن از آزادی جامعه یاوه است.

راست است که زنان نیمی از جمعیت هر جامعه را شکل میدهند و هر جنبش اجتماعی فقط با حضور نیمه‌ی خود (زنان) توانمند است. راست است که حتی در مدرترین جوامع و کشورهای معاصر زنان از حقوق اجتماعی برابر با مردان برخوردار نیستند. راست است که در کشورهای فرعی، زنان بیش از کشورهای سرمایه‌داری اصلی از ستمهای جنسی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره رنج می‌برند. راست است که در کشورهای فرعی سرمایه‌داری از جیوبوتی و نیجریه و لیبی و کویت و بحرین و مصر و اردن و عراق و ایران گرفته تا پاکستان و افغانستان مبارزه برای آزادی پوشش و فرهنگ و حق طلاق و حضانت و برابری جنسی و ارث برابر و غیره - اگرچه تلاشی تقلیل گرایانه است اما هر اندازه پیشرفت در تحقق آزادی زن و احراق مطالبات پیش گفته حرکتی مثبت و رو به پیش است.

دوم

همه‌ی اینها و موارد مشابه راست است ولی بر مبنای این نظریه که "تاریخ جوامع از گذشته تاکنون، تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی بوده است." (مایفیست ۱۸۴۸) میتوان گفت - و پذیرفت - که: آنچه امروزه تحت عنوان "جنبش زنان لیبرال" مشهور شده است و با آبتاب و لعلی از نحله‌های مختلف فمینیستی، مطالباتی معقول را پی می‌گیرد، نه فقط حرکتی مینیمالیستیست که در غالب اوقات به منافع اکثریت زنان کارگر و زحمت-کش بی‌اعتنایی ماند، بلکه در مجموع به سبب پایگاه طبقاتی ارجاعی خود از ظرفیت های نهفته و فعل ذهنی و مادی جنبش های اجتماعی فراگیر مبنیستی بر استراتژی سوسیالیستی نیز می‌کاهد. جنبش زنان لیبرال به یک مفهوم جداسازی، انتزع

آگاهی ساکنان کنونی شهرها را درباره‌ی زمان و مکان دچار انشقاق کرده است.

زیمل - و بودلر - به توصیف تعاملی میان مادرشهر و ذهن پرداختند که در آن هم بستگی جمعی جای خود را به احساس تنهایی می‌دهد. در این وضعیت تجارت و وضع صنعتی خود را به زور به حوزه‌ی امور انسانی تحمل می‌کند. **زیمل** اشاره دارد که علقه‌های اجتماعی میان مردم اکنون به دست نهادهای رسمی، سازمان‌های دیوان‌سalarی و پول رو به ویرانی گذاشته است. پول امروزه بیش از هر چیز به صورت نیروی اجتماعی ناشناخته بی درآمده است که روابط میان مردم را میانجی‌گری و عینی می‌کند. این امر با از میان برداشت حس هدفمندی ثبات و تعلق در میان مردم، ممکن است نوعی از خودبیگانگی و انسانیت‌زدایی^{۱۸} به بار آورد.

با وجود این، پیامد تمامی این موارد از نظر زیمل به هیچ عنوان پاس و نامیدی مطلق نبود. بر عکس وی دریافت که تاثیرات شدید شهر با افزایش حس فردیت در میان مردم می‌تواند دامنه‌ی وسیع تری از آزادی خلاق را در اختیار آن‌ها بگذارد. اگرچه مادرشهر مدرن باعث احساس پاس آور تنهایی می‌شود، اما به همان سهولت مردم را از محدودیت‌های سنت رهایی می‌بخشد. زیمل مدعی است که اگرچه ساکنان شهر مدرن در شیوه‌های زندگی خود بی تفاوت‌تر می‌شوند، اما حساسیت جالب‌تر و شدیدتری را در مقابل شرایط زندگی خود به دست می‌آورند. از نظر زیمل این امر دروازه‌ی به سمت آزادی شخصی بیشتر است.

در واقع فرهنگ پست مدرنیستی بیش از آنکه جدایی ریشه‌های از شرایط توصیف شده توسط زیمل و دیگران باشد، می‌توان آن را برداشتی شدت یافته از آن شرایط قلمداد کرد... (وارد، ۱۳۸۴ صص. ۲۰۵-۲۰۶)

زیمل جنبش‌هایی از قبیل سوسیالیسم در سیاست و امپرسونیسم در هنر را به عنوان پاسخ به احساس نیاز به "هدف نهایی" زندگی - که "بالاتر از هر چیز نسبی و بالاتر از شخصیت شکسته و خردشده انسانی" است - مورد توجه قرار داده بود و در تشخیص بیماری مدرنیته کوشیده بود تصویری از زندگی با همه‌ی گسترهای اش ترسی کندا.

آیا می‌توان جنبش‌های فمینیستی را به عنوان پاسخ به احساس نیاز به "هدف نهایی" زندگی تلقی کرد و گسترش و شکست امنیت جنسی را حتی بالاتر و برتر از منافع طبقاتی اکثربت زنان جامعه (کارگران و زحمتکشان) قرار داد؟ اگر همه‌ی گوهران زنان را (از امنیت جنسی تا زیبایی چهره) در پرتو غرور عاشقانه بی کشف کنیم که فقط در بستر "عشق پاک" و "جدبیه کهربایی مرد جذاب" و "کاشف فروتن گوهران" زیبایی‌های نهفته و کلام شیفته و آرام هم نفسی، همچون قویی بلند بالا - بر جلوخان نظر چهره‌ی آبی عشق - می درخشند، می‌بالد و می‌وزد و می‌چمد، آن کاه می‌توان شکست امنیت جنسی زنان را فقط در شخصیت خرد شده انسانی آنان نشاند،

در مقام جمع بندی علاوه بر نکات پیشگفته همین قدر اضافه کنیم که فارغ از توافق فردی مولف با تأکید بنیان‌گذاران جنبش‌های فمینیستی بر اهمیت نقش جنسیت در مطالعات امنیتی، می‌توان گفت از یک منظر، تبعات نامنی جنسی و از سوی دیگر اضمام نابرابریهای اجتماعیست که فمینیسم را پدید می‌آورد. برای جبران تقاضص مکتب امنیتی مورد بحث باید به دو موضوع توجه کرد:

"نخست به نقش زنان به مثابه‌ی یک گروه که در عرصه‌ی روابط بین‌الملل ظاهر شده است و در معادلات امنیتی اینکه نقش می‌کنند. دوم، لحاظ کردن جنسیت در مبنای نظری تئوری امنیت. فمینیست‌ها به دنبال آن هستند که "مرد سalarی" در

کلارا زتکین:

«امروز دو خط مشی بر جنبش زنان تسلط دارد: یکی سوسیالیستی و دیگری فمینیستی. خط مشی سوسیالیستی مساله‌ی زنان را در رابطه‌ی مستقیم با تکامل اقتصادی و نقش تعیین کننده‌ی تعلقات طبقاتی می‌داند، حال آن‌که خط مشی فمینیستی معتقد است که ستم‌دیدگی زنان به خودی خود وجود داشته و جدا از مبارزه‌ی طبقاتی است.»

مطالعات امنیتی بازشناسی شود. بنابراین آنان می‌خواهند ساختار جدیدی ایجاد کنند که مبتنی بر آگاهی جنسی باشد. بدینسان این فرآیند به درک تازه‌ی از قدرت منتهی می‌شود. برای این منظور فمینیست‌ها همچون دیگر گروه‌ها و مکاتب، مجموعه‌ی بی خاصی از ارزش‌ها و اصول را مطرح می‌سازند که به عنوان ابزار تحلیل در بنای ساختار جدید معرفتی عمل می‌کند. فمینیست‌ها معتقدند که بی‌توجهی به مقوله‌ی جنسیت نظریه‌پردازی‌های امنیتی را نارسا کرده است.

خلاصه این که بیش وسیع جدید، حیات دولت‌ها را صرفاً در عوامل نظامی یا اقتصادی... محدود نمی‌سازد و از حضور چشم‌گیر ملاحظات تازه‌ی سخن می‌کوید که جنسیت در کنار ملاحظاتی همچون فقر، جنایت و فشار سیاسی مهم‌ترین آن‌هاست» (افتخاری، پیشین، ص. ۴۰۶).

زمانی گورگ زیمل - بنیان‌گذار ممتاز جامعه‌شناسی پس‌امدرن - برخلاف جامعه‌شناسان مدرنیست با تأکید بر تکه‌هایی از واقعیت جامعه تحلیل خود از جامعه‌شناسی فرهنگ را، بر مبنای اضمحلال و سقوط آشکار معنا در جهان صنعتی ارایه کرده و این تحلیل را "افول مسیحیت" نامیده بود. زیمل به مطالعه‌ی نظاممند در این مورد پرداخت که چگونه تجربه‌ی مدرنیته

در ایران در کنار ستم جنسی و انواع ستم های حقوقی؛ بی کاری و نابرابری اقتصادی و به تبع آن فقر و به دنبالش فحشا؛ زندگی زنان را سخت شکنده کرده است.^{۱۹}

همین استثمار و خشونت جنسی به صور دیگری در کشورهای اصلی سرمایه داری نیز مشاهده می شود. گیرم به شکلی شیک و مدرنتر. واقعیت است که بیکاری و فقر مهمترین معضل اکثریت زنان جهان از آمریکا تا ویتنام، از انگلستان تا ایران، از برغال تا تایلند و اندونزی و عراق و مصر و تونس و لیبی و... است. جنسهای فمینیستی و جنبش زنان به مهمترین نیاز زنان بینفاوت میماند.

جنبش زنان لیبرال از مطالبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی زنان خانه دار سخن نمی گوید، نسبت به وضع کودکان کار بی تقاضت می ماند. به حاشیه‌ی شهرها و روستاهای نمی رود. از زنان کارگر امضا نمی گیرد.

ماهیت طبقاتی بورژوازی جنبش زنان لیبرال اجازه نمی دهد که آنان از کار، نان، مسکن و آزادی سیاسی سخن بگویند. خیلی از اعضای این جنبش اساساً نیازی به کار و نان و مسکن ندارند. هزینه‌ی یک "میکاپ" و لازمه‌ی حضور زنان لیبرال در فلان اکسیون، از اجاره خانه‌ی فلاں کارگر زن نیز فراتر می رود.

گفته می شود جنبش زنان لیبرال جریانی مدنیست که برای سکولاریسم، رفع تبعیضات جنسی، دموکراسی (از نوع پارلماناریستی) مبارزه می کند. از قرار با این افق فی المثل سکولاریسم الهام علی اف باید برای این جنبش ارضاء کننده باشد. مدل جمهوری مری رایبینسون ارمان گرایانه و رسیدن به جایگاه بی نظری بوتو اغوا کننده! واقعیت این است که در سه کشور آذربایجان، ایرلند و پاکستان حقوق زنان به سه شکل

نیست! ستم جنسی در ایران معاصر پدیده بی نیست که از منظر سوسیالیست های چپ و جنبش کارگری سوسیالیستی مخفی مانده باشد. وضوح قوانین موضوعه و وقایع اتفاقیه‌ی همه روزه ستم جنسی را به متنه واقعی و کنکرت در ایران تبدیل کرده است.

بر اساس کزارش مجمع جهانی اقتصاد؛ ایران کنونی به لحاظ شکاف جنسیتی و خشونت بر زنان در میان ۱۳۵ کشور مورد مطالعه‌ی این مجمع در سال ۲۰۱۲ در ردیه ۱۲۷ ایستاده است. در قوانین فعلی حاکم بر کشور ما زنان در واقع بخشی از مالکیت خصوصی مردان به شمار می روند! سند محضri این مالکیت در قوانین جاری کشور زده شده است و رسیت تمام و تمام دارد. بر اساس ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی در روابط زن و شوهر مرد رئیس مطلق خانواده است. زنان نمی توانند بدون اجازه مردان از خانه خارج شوند. حتی به قصد تشییع جنازه‌ی پدرانشان! بر اساس ماده ۳۳۱ قانون مجازات اسلامی؛ اگر مردی همسرش را جین سکس با مرد دیگری ببیند و زن و مرد را درجا بکشد؛ مرتكب قتل شده است! حال آن که زنان از چنین "حقی" برخوردار نیستند. (مسئله‌ی میاح چند همسری که با تأکید خاص از سوی زنان نماینده‌ی مجالس شورای اسلامی حمایت شده است فعلاً بماند) به موجب ماده ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی دیه قتل زن مسلمان خواه عمدى و خواه غير عمدى نصف دیه مرد مسلمان است. بر اساس همین قوانین حجاب امری اجرایی است و برای اجرای آن انواع و اقسام مجازات‌های مختلف و پلیس ویژه در نظر گرفته شده است. همه‌ی این ستم‌های مضاعف را- و بیش از این‌ها را- سوسیالیست‌ها می فهمند و برای مبارزه علیه لغو تمام این نابرابری‌ها ارج و احترام قائل هستند. اما مساله به تهایی این‌ها نیست.

و محروم کردن جنبش طبقات فرو دست از نیمه‌ی پرتوان آن نیرویی است که می تواند در مبارزه‌ی طبقاتی کار- سرمایه، توازن قوا را به سود طبقه‌ی کارگر به هم بربیزد و زمینه‌های تغییر اجتماعی را دیگر را مساعد کند.

جنبش زنان لیبرال در کشورهای سرمایه داری فرعی با وجود درجه بی از ترقی خواهی که پیش تر بر شمردمی مقوله بی واپسگراست که در بهترین شرایط تا حد جنبش‌های موج دوم فمینیستی در کشورهای اصلی سرمایه داری ارتقا می یابد و آخرین ظرفیت اش مبارزه با خشونت (خانوادگی، اجتماعی) علیه زنان و پس زدن ستم‌های جنسی است.

جنبش زنان لیبرال نه تنها از خصلت طبقاتی مشخص بورژوازی و خرد بورژوازی بهره مند است، بلکه به واسطه‌ی صرف نظر از مطالبات را دیگر، صفوی جنبش کارگر تهی می کند!

جنبش زنان لیبرال همواره بر نازلترين سطح ممکن مطالبات رفرمیستی درجا زده است و در ایران، زمانی که در اوج برهکشانش بود برای مشروعیت پخشیدن به پلاتفرم خود، به سوی قم و مجلس شورای اسلامی دست کوک دراز میکرد.

شكل جدید همان جنبش، اینکه به دلیل فشارهای دولت دهم، به غرب خزیده و خواسته‌های خود را در پارلمان های بورژوازی و مراکز متمکی به سرمایه داری از جمله جایزه‌ی نوبل و پولیتسر و لایبی با سیاستمداران دنبال می کند. این شکل جدید چه بداند و چه نداند، واقعیت این است که نهادها و افراد به اصطلاح حامی او خود از جمله ناقضین حقوق اولیه زنان هستند. کافیست که به سیاست‌های ضد انسانی صندوق بین المللی پول و رفتارهای بیمارکونه‌ی جنسی امثال برسوسکونی و استراس

کان... دقیق شوید تا به عرض پرسید. مضاف به اینکه اگر در غرب زنان از مصونیتی نسبی در حیطه‌ی نهاد کار و خانه برخوردارند و از خشونت سازمان یافته علیه آنان کاسته شده است و آپارتاید جنسی تا حدودی به بایگانی رفته است، همه و همه دست آوردهای بیش از صد و پنجاه سال مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر است که به این آزادی های نسبی مفهوم واقعی می بخشد. واقعیت تحلیل تاریخی را با شعار پردازی و فاکت سازی به اکونومیسم متهم نکنیم! انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی در کشورهای اصلی سرمایه داری تبعاً مطالبات زنان را با آنچه که زنان در کشورهای فرعی سرمایه داری پس می گیرند متفاوت کرده است. چنین گفته می شود که دغدغه‌ی اصلی زنان ایران حضور در استادیوم‌های فوتبال و مقولاتیست که در فیلمهای جعفر پناهی و تهمیه میلانی و رخشان بنی اعتماد دنبال می شود. این ادعای نادرست نیست. راست است. اما همه‌ی راست



نباید تصویر کرد که فقط ماشین‌جنگ و مناقشات سیاسی داخلی و بروون مرزی جسم و جان ظریف زنان را شخمنمی‌زنند و امنیت ایشان را تهدید می‌کنند. درک واقعی این نکته که زنان در خانواده و اجتماع به خصوص در جوامع توسعه نیافته و در غیاب نهادهای اجتماعی و مدنی مدافعان و حافظ حقوق زنان - تاچه حد در معرض خشونتهای مختلف و آزاردهنده قرار دارند و در عین حال از حمایت قوانین سنتی مردسالار بی‌بهره‌اند، چندان دشوار نیست. در اوخر دسامبر ۲۰۱۲ وقتی یک دختر هندی قربانی تجاوز گروهی شش مرد شد و موجی از خشم مردم هند را برانگیخت فقط گوشش بی از خشونت علیه زنان در جامعه سرمایه زده به سطح مدیا راه یافت.

ایران تقریباً ۴۹/۱ درصد از کل جمعیت کشور را شکل داده‌اند. نسبت جنسی جمعیت ۱۰۳ یا به ازای هر ۱۰۰ نفر زن، ۱۰۳ مرد داشت شده است. نکته‌ی جالب اینکه در ایران میزان موالد و اشتغال زنان را بطور متفاوت با این میزان داشته است، تا آنجا که در مقابل یک درصد افزایش باروری، میزان اشتغال زنان ۲۳ درصد کاهش یافته است!! به گزارش مرکز آمار ایران جمعیت فعلی زنان در حوزه‌ی اشتغال صرفًا ۱۲/۷ درصد بوده است. نرخ مشارکت زنان در این زمان فقط ۱۴/۵ درصد ارزیابی شده حال آن که همین نرخ در عربستان زن ستیز ۲۱/۵ درصد بوده است. و جالبتر اینکه در زمان کیا و بیای اصلاح طلبان، که بوق و کرنای "حقوق زن" گوش عالم و آدم را کر کرده بود میزان دسترسی زنان به مقام‌های مدیر کلی در دستگاه‌های دولتی ۱/۴ درصد بوده و میزان حضور زنان در مجلس ششم - به عنوان نهاد حداکثری مشارکت و اعلای توسعه‌ی سیاسی و عروج دموکراتیزیون - از ۴/۴ درصد فراتر نرفته است. مضار به این که نوع رفتار و سخن و پوشش زنان اصلاح طلب مجلس ششم - از فاطمه حقیقت جو تا سهیلاً جلوه‌دارزاده - خود مصدق بارز و عینی نقض حقوق زنان بود! در همان دوره (سال ۱۳۷۸)، دو سال بعد از دوم خرداد و ده سال پس از "سازنده‌گی" سهم زنان از عضویت در هیات علمی دانشگاه‌ها صرفًا ۱۸/۲ درصد - سه درصد کمتر از سال ۱۳۵۷ - بوده است.

می‌تواند شکل بگیرد تا همراه و ای بسا پیشاپنگی همزمان مرد، علیه سرمایه داری مبارزه‌ی طبقاتی مشکل را پیش ببرد.

سرمایه داری مرد است!

بر مبنای یک تحلیل مبتنی بر داده‌های جامعه-شناختی در کشورهای فرعی سرمایه داری، افراد و سیاستمداران به طور معمول از مسیر قدرت به ثروت می‌رسند. رضاشان نمونه‌ی بارز این مدعاست که در ابتدای خزیند به پله‌های اولیه‌ی قدرت سر جوخه‌ی فروdest و فقری بیش نبود اما هنگام تبعید نیمی از سرمیمهای ایران را به نام خود ثبت کرده بود. میزان شرود بن‌علی و مبارک و قذافی و سایر دیکتاتورهای ساقط شده‌ی منطقه‌ی اگرچه پوشیده است اما در یک قلم گفته شده که جانب سرهنگ قذافی بیش از ۳۰ میلیارد دلار ناقابل اندوخته‌ی مالی داشته است. در مقابل افراد و سیاستمداران در کشورهای سرمایه داری پیشرفت از مسیر ثروت به قدرت سیاسی می‌رسند. ما هم مثل شما شنیدهایم که همین حضرت باراک اوباما می‌ظاهراً «مردمی» نزدیک به پنجه میلیون دلار در ستادهای تبلیغاتی خود هزینه کرده است. چنین پولهایی البته در انتخابات‌های برگزار شده در ایران نیز حیف و میل شده است که از آن می‌گذریم. به هر صورت طبقه‌ی مشخص بورژوازی در این و آن کشور چه از مسیر ثروت یا از طریق قدرت به نظام و ابزار سلطه‌ی طبقاتی (دولت) نایل آمده باشد، واقعیت این است که مالکیت و سایل تولید را در اختیار دارد و با این وسیله دو عنصر اصلی قدرت و ثروت را نیز هم زمان تحت کنترل خود گرفته است. غالب و سایل تولید در همه‌ی کشورهای سرمایه داری اصلی و فرعی زیر یوغ مردان است و به تبع آن بیشترین ثروت موجود در دنیا نیز در حساب اقایان نهفته است. به این مفهوم می‌خواهیم بگوییم که شیوه‌ی تولید سرمایه داری، اساساً متکی به روابط اجتماعی مردسالارانه است، و به یک عبارت دیگر در ماجرای توزیع ثروت و قدرت زنان کارگر به عنوان نیمی از طبقه‌ی کارگر فقط در متن جنبش چپ کارگری قادر به ایفای موثر نقش طبقاتی خود هستند، دیگر سخن گفتن از یک تشكیل مستقل زنان کارگر یک روایا بردازی اتوپیک است! مضاف به این که اگر می‌پذیریم که زنان کارگر به عنوان نیمی از طبقه‌ی کارگر فقط در متن جنبش چپ کارگری قادر به ایفای موثر نقش طبقاتی خود هستند، دیگر سخن گفتن از تشكیل زنان کارگر از این می‌گذرد. اگر این خواسته‌ها در متن اساساً متکی به روابط اجتماعی مردسالارانه است، و به یک عبارت دیگر در تمام زمینه‌ها، ایجاد رختشوی-خانه، سه روز مخصوصی مازاد بر مردان کارگر، شرایط ویژه‌ی محیط کار، دستمزد شهر و ندی برای زنان خانه‌دار - خانه‌داری به عنوان کار - تأمیس شیرخوارگاه و مهدکودک و البته رفع ستم جنسی و مشابه اینها مبارزه کند. اگر این خواسته‌ها در متن پلاکفرم جنبش کارگری ثبت نشود، راست ترین مفهوم آن فروغلتیدن این جنبش در سراشیب اکونومیسم و انحطاط مردسالاری است و به تبع آن از دست دادن ماهیت ترقی خواهانه و سوسیالیستی جنبشی است که برای آزادی جامعه مبارزه می‌کند. زنان کارگر بخشی از طبقه‌ی کارگرند و تبعاً جنبش یا تشكیل این زنان نیز فقط در درون طبقه

مشارکت زنان
به دلیل پیش گفته انتظار مشارکت برابر و فعلی زنان با مردان، تحت سلطه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه داری از اساس بیهوده است. بر اساس سرشماری رسمی در ایران (۱۳۸۵) زنان ۴۹/۱ درصد جمعیت کشور را ساخته‌اند. جمعیت کل کشور در آن تاریخ بالغ بر ۷۰ میلیون و ۴۹۵ هزار و ۷۸۲ نفر بوده است. تعداد مردان ۳۵ میلیون و ۸۶۶ هزار و ۳۶۲ نفر و شمار زنان ۳۴ میلیون و ۶۲۹ هزار و ۴۲۰ نفر بوده است. در واقع زنان

کم و بیش متفاوت نقض می‌شود. البته که قصابان برآمده از اسلام سلفی در پاکستان و حشیانه تر از اوپاشه علیاف به حقوق زنان بورش می‌پرند، اما در نهایت عقلانی شدن القاعده‌ی زنکش پاکستانی - به روایت جنبش زنان لیبرال - در استثمار زنان نفتگر باکو متوقف می‌شود و به آزادی زن نمی‌انجامد. در مجموع و با تاکید بر این نکته که منافع طبقاتی تعیین کننده سطح مطالبات و ماهیت جنبش‌های اجتماعی هستند؛ واقعیت این است که جنبش زنان لیبرال با هر درجه بی از رادیکالیسم اگر می‌خواهد به تمام اهداف بزرگ و کوچک خود دست یابد تنها یک راه فراری خود دارد. پیوستن به جنبش کارگری! راهی که برای بخش خرد بورژوا و رادیکال جنبش زنان لیبرال باز است اما برای لیدرهای پرو غرب و بورژوا و بورژوا ماب این جنبش بسته است. دست کم تگ است این راه! به حکم منافع طبقاتی!

دوستان بسیار نازنینی از «تشکل زنان کارگر» دفاع کرده‌اند. نگارنده از بیخ و بن با ایجاد هر نوع تشکلی که به وحدت و انسجام طبقه‌ی کارگر کومک کند توافق نظری و عملی دارد. از این جمله است تشكیل زنان کارگر و حتی تشکل زنان نویسنده و نقاش و مجسمه ساز و عکاس و روزنامه نگار! اما در کشوری که تشکل سازی از پایه غیر قانونی است و فقط تشکل‌های دولت و حکومت ساخته اجازه و حق فعالیت دارند، در کشوری که تعداد تشکل‌های مستقل کارگری اش از شمار انگشتان دست کمتر است و تازه در همین تشکل‌های مستقل کارگری بیز زنان در اقلیت مطلق کمی و کیفی هستند... باری در چنین کشوری سخن گفتن از تشكیل زنان کارگر یک روایا بردازی اتوپیک است! مضاف به این که اگر می‌پذیریم که زنان کارگر به عنوان نیمی از طبقه‌ی کارگر فقط در متن جنبش چپ کارگری قادر به ایفای موثر نقش طبقاتی خود هستند، دیگر سخن گفتن از یک تشكیل زنان کارگر از این می‌گذرد. اگر این خواسته‌ها در متن اساساً متکی به روابط اجتماعی مردسالارانه است، و به یک عبارت دیگر در تمام زمینه‌ها، ایجاد رختشوی-خانه، سه روز مخصوصی مازاد بر مردان کارگر، شرایط ویژه‌ی محیط کار، دستمزد شهر و ندی برای زنان خانه‌دار - خانه‌داری به عنوان کار - تأمیس شیرخوارگاه و مهدکودک و البته رفع ستم جنسی و مشابه اینها مبارزه کند. اگر این خواسته‌ها در متن پلاکفرم جنبش کارگری ثبت نشود، راست ترین مفهوم آن فروغلتیدن این جنبش در سراشیب اکونومیسم و انحطاط مردسالاری است و به تبع آن از دست دادن ماهیت ترقی خواهانه و سوسیالیستی جنبشی است که برای آزادی جامعه مبارزه می‌کند. زنان کارگر بخشی از طبقه‌ی کارگرند و تبعاً جنبش یا تشكیل این زنان نیز فقط در درون طبقه



و پیشنهادهای غیر منصفانه و ضد انسانی تن بهدند. دستمزد کم و کار غیر تخصصی، و اگر مناسب بود کام جویی. زن مطلقه میداند که آسمان هر کجا همین رنگ است و مقاومت به متابه بی-کاری و فقر است. ناگزیر با نازلترین دستمزد نیز نیروی کارش را به حراج می گاردد. به این مشاغل می گویند "کار زنانه!!" این اصطلاح کیف تنهای مفاهیم کار غیر تخصصی و دستمزد ناچیز را تداعی نمی کند. تغدن موجود در جامعه مرسالار را نیز معنا می کند. "کار زنانه" یعنی کاری که هر مردی حاضر به پذیرفتن آن نیست.

زنان دو شغل!

کار خانگی امری واجب و الیه بدون مزد و منت است؛ و چون "حای مادران در بهشت است" پس باید علاوه بر وظیفه مادری، از جوراب بوگندو تا لباس زیر شوهران را بشویند. اتو بزنند و همیشه بسوی پیاز داغ صادر کنند. در همین مناسبات خانوادگی، اگر کمی پیشتر بروم، درمی یابیم که آمیزش جنسی غالباً یا همواره با پیشنهاد - بهتر نیست گفته شود: تحمیل - مردان انجام میشود و اگر زنی به هر دلیل - از جمله خستگی تن و جان - آمادگی نداشته باشد، این عمل یکسویه آغاز و تمام می شود!! می خواهم بگویم که در جامعه مرسالار سرمایه داری زنان حتی مالک جسم خود نیز نیستند.

در این مناسبات زنان شاغل و خانه دار، اگرچه عملاً دو شغل هستند، اما فقط به خاطر یک شغل - کار در بیرون خانه - مزد می گیرند. در چنین خانواده هایی که زنان و مردان پا به پای هم کار می کنند اگر در نتیجه ی پس انداد، خانه یا اتوموبیل خریداری شود، در غالب قریب به اتفاق موادر، سند مالکیت آن به نام مرد ثبت می شود.

ثابت، مردان ۸۸/۲ درصد نیروی کار را تشکیل می دهند. حال آن که در بخش مشاغل نیمه وقت مردان تنها ۷/۱ درصد فعالند و ۴۰/۶ درصد نیروی کار نیمه وقت و بی ثبات به زنان تعلق دارد. اصلاحات اقتصادی و تغییر قانون کار در پنج سال گذشته به موازات تشیدی بحران اقتصادی، زنان کارگر ژاپنی را به سیاه ترین زاویه ممکن بازار کار رانده است. قوانین محدودیت تعطیلات و کار تا پاسی از شب برای کارگران زن لغو شده است. اصلاحیه ای قانون فرست مساوی اشتغال و قانون برخورد عادله ای قرارداد؛ دستکار فرمایان ژاپنی را باز گذاشته است تا به هر شکلی که دلشان خواست، زنان کارگر را تحت فشار قرار دهن. دولت ژاپن حتی معاهده سازمان جهانی کار (آی. ال.) را نیز تصویب نکرده است.

در هنگ کنگ، کره جنوبی، مالزی، اندونزی، نپال، تایلند، ویتنام، سریلانکا، هند تا آفریقای شمالی و خاورمیانه وضع به همین منوال - و البته وخیم تر - است. برای مثال در کره جنوبی (یکی دیگر از چند بهشت موعود سرمایه داری) شغل ۷۰ درصد کارگران زن بی ثبات است. این بی ثباتی در ایران به مشاغل قرارداد سفید مشهور شده است و کارفرما می تواند به طور یک جانبه و با اراده ای شخصی کارگر را اخراج کند. این بی کار کردنها و اخراجها با اصلاحیه جدید قانون کار از سوی دولت عدالت پرور نهم و دهم وارد مرحله دیدی شده است تا نولیبرالیسم ایرانی یک سور روی دست نولیبرالیسم فریدمنی - پیوشه بی بزنند!*

زنان مجرد و مطلقه در خانه بی که سیاه است! یک ضرب المثل تزاری میگوید: «خیال کردم دو نفرند، اما بعد دانسته آمد که آنان یک نفر بودند. مردی با همسرش!!» زنان مجرد یا مطلقه - اگر بر و رویی هم داشته باشند - در محیط کار یا جامعه همواره در معرض سوءاستفاده کارفرما و مردان قرارداران. مضاف به اینکه زنان شوهردار نیز باید "مسولیت خطربر" حامله گی، زایدین، پروریدن، شستن، پختن، و البته هم بستر شدن را - حتا در موقعی که تمایلی ندارند - به دوش بکشند و اگر در همین حال شاغل نیز باشند باید این روند را فقط با معیار استثمار و حشیانه محک زد.

در جامعه سرمایه داری، زنان مطلقه یا مجرد همیشه در شمار مغلوبان محسوب میشوند و در هیچ محکمه بی برنده نیستند. بازار کار به آنان یک- چور ستم می کند و بازار عمومی جامعه جوری دیگر. به زعم کارفرما زن مطلقه بی که به دنبال کار آمده است، ناگزیر باید به تمام شرایط پست

سیاست های تعديل ساختاری نولیبرالی و فقر زنان!

جاگدیش باگواتی پروفسور دانشگاه کلمبیا و از کاندیداهای نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۱ است. به همین مناسبت خبرنگاری (در یک شبکه تله ویژبونی) از او در خصوص تاثیرات منفی گلوبالیزاسیون در کشورهای فقیر پرسیده بود و پیش از جواب جانب پروفسور به شرایط دشوار کار زنان و دختران فیلیپینی و دستمزدهای ناچیز اشاره کرده بود. رقیب حضرت استیگلیتز بدون اشاره به تنگاهایی که نولیبرالیسم بر زندگی زنان کارگر - به ویژه در کشورهای سرمایه داری فرعی - تحمیل کرده است؛ به سادگی و با خونسردی تمام عیار ابراز لحیه فرموده بود که «تحقیقات شاگردان او نشان می دهد که پس از به محقق تعطیلی رفتن یکی از کارگاه های کوچک در همین کشورها؛ خانواده ها دختران خود را به شغل فحشا فرستادند!» در ادامه چنین خبر تعفن شمالی و خاورمیانه وضع به همین منوال - و البته وخیم تر - است. برای مثال در کره جنوبی (یکی دیگر از چند بهشت موعود سرمایه داری) شغل ۷۰ درصد کارگران زن بی ثبات است. این بی ثباتی در ایران به مشاغل قرارداد سفید مشهور شده است و کارفرما می تواند به طور یک جانبه و با اراده ای شخصی کارگر را اخراج کند. این بی کار کردنها و اخراجها با اصلاحیه جدید قانون کار از سوی دولت عدالت پرور نهم و دهم وارد مرحله دیدی شده است تا نولیبرالیسم ایرانی یک سور روی دست نولیبرالیسم فریدمنی - پیوشه بی

برنامه های موسوم به تعديل ساختاری (اس. آ. بی) و تعديل ساختاری ارتقا یافته (ای. اس. آ. بی) و اجرای سیاست های سی و هول ناک نولیبرالیستی صندوق بین المللی و بانک جهانی زنان را به گودال مهلكترین شرایط اقتصادی سیاسی ممکن انداخته است:

- ساعات کار بیشتر از مردان.
- محدودیت فرست معاشر اشتغال درآمدها.
- حذف از گردونه های نیروی کار تولید مستقیم.
- تحديد شرایط کار در مراکز دولتی و انتقال به بخش های خصوصی با دستمزد نازل.
- هُل دادن زنان به سوی صنعت پورنوگرافی و روپیکری خیابانی.
- آزار جنسی در داخل و خارج محیط کار به ویژه در شیفت شب.
- محرومیت از مرخصی زیمان.
- محرومیت از حق عائله مندی.
- محرومیت از حق نمایندگی شدن در اتحادیه کارگری.
- اخراج بعد از ازدواج.

آمار ساز و کار این "خانه بی سیاه" - به تعبیر فروغ - در کشورهای زیر یوغ برنامه های نولیبرالی بسیار نزدیک است. برای نمونه به وضع کارگران زن در ایده ال ترین کشور یا بهشت موعود سرمایه داری یعنی ژاپن، اشاره می کنم. در ژاپن از میان شاغلین

به وظایف خود در خانه نیز عمل کنند و تبعاً وقت لازم برای فعالیت اجتماعی ندارند. استدلال مهمی که بارها با حضور قاطع زنان در سخت ترین شرایط مبارزه‌ی طبقاتی نفی شده است.

در آستانه‌ی به قدرت رسیدن تاچر (نولیرالیسم هار انگلیسی) فقط ۲۷ درصد از اعضای اتحادیه‌های کارگری انگلستان از زنان شکل بسته بود و شگفت آنکه از این میزان صرفاً دو درصد در رده مدیریت اتحادیه‌ی بی ایقای نقش می‌کردند. در کنگره‌های سالیانه‌ی دهه‌ی متنه‌ی به عروج تاچریسم فقط ۵ درصد از نمایندگان اعزامی زن بودند. معلوم است که در چنان شرایطی که طبقه‌ی کارگر نیمی از قدرت کمی و کیفی خود را به همراه ندارد مغلوب نولیرالیسم می‌شود. برای اثبات نظر خود به یک خبر مهم کارگری استناد می‌کنم.

زنان کارگر اگرچه نسبت به شرایط و محیط کار همواره از مردان حساستر و هوشمندتر بوده اند اما ویژگی بازار آنان هرگز از سوی اتحادیه‌های کارگری - چه رسد به کارفرما - جدی گرفته نشده است. اصطلاح آشنا و منحوس "اعضای اتحادیه‌های کارگری و همسرشان" - حتی اگر اشاره به زنان خانه دار باشد - به تهابی گویای نادیده گرفتن زنان کارگر است.

آسیب پذیری و هوشمندی زنان

زنان کارگر با وجود هوشمندی های ویژه همیشه از مردان آسیب پذیرترند:

- نامناسب بودن ابزار تولید به طور فیزیکی.
- محیط کار خصمانه، خشن و مردانه.
- کارفرمای مرد.

- فقدان سرویسهای بهداشتی مناسب و مجهر.

- تبعیض و تهدید جنسی.

- آثار خطرناک عوامل شیمیایی و بیولوژیکی بر زنان کارگر باردار.

- استرس ناشی از شیفت های نامنظم و کار بیشات.

- آسیبهای فیزیکی از جمله ریاطی، چشمی، استخوانی و عضلانی.

با وجودی که زنان در حوزه‌ی جستجو، فهم و انتقال هشدارها و اخطرها، تحمل دشواری ها، کاریست صحیح و سایل اینمی، دقت در درک نشانه ها، دریافت خطرات کار و غیره از موقع و وضع به مراتب بهتری نسبت به مردان برحوردارند اما به دلیل بعضی کاستی های فیزیکی (از جمله قدرت کمتر عضلانی) همواره در شغل هایی به کارگرفته می‌شوند که ارتباط مناسبی با توانمندی های شان ندارند.

زنان به لحاظ آموزش پذیری نیز از مردان قویترند. با وجود تمام محدودیت ها، در کشوری مانند ایران کیفیت و کیمیت دانشجویان و فارغ التحصیلان دختر، همیشه از پسران برتز بوده است. در آمریکا به ازای هر ۱۰۰ فارغ التحصیل پسر، ۱۳۰ دختر



همیشه مشغول کار خود بوده و به همسرش در حد یک رحم بار آور توجه می‌کرده است. در این حال همسر تولستوی شاکی ازی اعانتایی شوهر، همیشه در حال قرولیند بوده است. تا اینکه یک روز خدمت کار خانه به خود اجازه می‌دهد تا سر خانم داد بزند که: "خانم! جتاب کن در حال حل مشکلات بشریت هستند و فرصلت پرگویی های شماراند. لطفاً دست از سر ایشان بردارید!" مصیبت را بین!

غیبت زنان در اتحادیه و سندیکا!

شاید به دلایل پیش گفته است که زنان کارگر در بدنه و به خصوص رهبری سندیکاهای و اتحادیه‌های کارگری نقش مفید و موثری ندارند. همه می‌دانند که اعضا هایات مدیره‌ی غالب اتحادیه‌های کارگری را مردان تشکیل می‌دهند. در سخترنانی هایی که به مناسبت های مختلف از جمله یک مه و حتی ۸ مارس انجام می‌شود، صدای مردان شنیده می‌شود. مدیران اتحادیه‌های (محافظه‌کار) کارگری معتقدند که "سازماندهی زنان در متن جنبش کارگری دشوار است!!" زنان کارگر - به دلیل ضيق وقت - باید



زنان فقط مالک جهیزه بی هستند که بعد از دو سه سال پرسیده است و چون قرار بوده با "رخت سفید" به خانه‌ی بخت بروند و با موی سفید عازم آخرت" شوند، پس نباید بهره بی مادی از دنیابدی و گذرا داشته باشند!!

زنان دو شغل عموماً وقت مفید و آزاد ندارند. خسته از کار به خانه باز می‌گردند و شغل دیگری را شروع می‌کنند. اما وضع مردان به گونه بی دیگر است. آنان با دوستاشنан - اگر زن صیغه بی و دوم و سوم در کار نباشد - قرار گردش و چرخش می‌گارند. در مهمانی ها پاسور و تخته نرد و عرق و دم و دودی می‌زندند و زنان می‌پزندند و سرو می‌کنند و می‌شویند و زر زر بچه را می‌شونند و آخر شب، خسته و شکسته برای آغاز روز کاری دیگر، به رختخوابی می‌روند که انتظار عشوه از جسمی فرسوده دارد و چون نتیجه‌ی مطلوب نمی‌گیرد به سراغ دیگری می‌رود. تازه زنان برای آماده سازی صحنه‌ی فرزندان مدرسه‌ی بی و رخت و لباس پوشاند فرزندان باید دست کم یک ساعت زودتر از مردان خواب را در چشمانتر خود بشکند! در جامعه‌ی مردان‌الارهه‌ی تفریحات و حال کردن‌های پیش گفته برای مردان و روسای خانواده آزاد است. گیرم برخی از این رفتارها در خفا آزاد است اما در همین جامعه‌ی امثل سیگار کشیدن در خیابان و حتی در مهمنانی برای زنان رشت و عیب است. بلند خندیدن قباحت دارد و کمی چاک سینه‌ی پیراهن عبور از خط قرمز است! مردان به راحتی می‌توانند جوک بگویند و فحش بدهند؛ اما همه‌ی این اعمال برای زنان فعلی سخیف است. مردان می‌توانند با شلوارک در میان جم فامیل بشینند و گپ بزندند اما بی کینی پوشیدن برای زنان قدرن است. در بخش‌های عقب افتاده تر همین جامعه‌ی ما حتا دست شویی رفتن زنان در مقابل جمع کاری خطاست! و زنان اگر آرزوی بزندند باید تنبیه اخلاقی شوند. شیر دادن بچه باید به شکلی انجام شود که پستان زن در شمار آلت جنسی و معنویه است و در فرهنگ فارسی اصولاً استفاده از کلمه‌ی پستان بد و بی ادبی است و بهتر است از کلمه‌ی سینه بهره گرفته شود. در این صورت رمان و شعر شما می‌توانند از فیلترینگ بررس و وزارت ارشاد عبور کند."

ادامه دهیم ...

باری یک خانواده با زن دو شغله را در نظر بگیرد که به مهمانی دعوت شده اند. روی کارت دعوت نوشته "آقای الف به همراه خانواده" در بهترین شرایط به جای خانواده می‌نویستند "به اتفاق بانو". کمی کلاسیک‌تر واژه‌ی بانو می‌شود منزل! می‌گویند به منزل سلام برسانیدا یا منزل متظرن! منزل البته مفرد یا یکی از اهالی همان اهل بیت است! معروف است که لئو تولستوی (نویسنده‌ی جنگ و صلح و ...)



of International Thought" Baton Rouge:
Louisiana state University Press
Thompson (1994) "Fathers of International Thought" Baton Rouge: Louisiana state university, Press.

۱۹. در این مورد بنگرید به مقاله‌یی مصور و مستند از این قلم تحت عنوان: «بیکاری، فقر و روپسی گری» در این لینک:

<http://www.akbar-rooz.com/article.jsp?essayId=32303>

۲۰. در این زمینه بنگرید به مقاله‌یی «چاوز ما و احمدی نژاد از ما بهتران، تفاوت ساختاری دو قانون کار جدید». مندرج در این لینک:

<http://www.akbar-rooz.com/article.jsp?essayId=48470>

۲۱. در همین زمینه بنگرید به مقاله‌یی نسبتاً آوانگارد از سهلا وحدتی تحت عنوان «با واژه‌یی مهبل آشنا شویم» در این لینک:

<http://www.akbar-rooz.com/article.jsp?essayId=49048>

22. Dehumanization.

منابع:

Enloe. Cynthia (1990) *Bananas, Beaches and Bombs: Making Feminist sense of International Politics*, Berkeley CA: University of California press.

Smoke. Reichard and Harman. Willis (1987) *"Paths to Peace: Exploring the feasibility of sustainable peace"*, Boulder, Co: West view Press.

Terriff. Terry (1999) "Security studies today", Cambridge: Polity press.

Tickner. J. Ann (1992) Gender in international relations: *feminist perspectives on achieving global security*, New York: Colombia university press.

زن برده‌یی بردگان است
آری باید این را فریاد کرد
مجوهرش می‌کنیم که بزاید و بچه دار شود
بعد می‌گذاریم یک مرغ چاق پیرخانگی شود
به او می‌گوییم جایش در خانه است و بس
بعد سرزنش شان می‌کنیم که بیش از حد
غیراجتماعی است
و به درد دوستی نمی‌خورد...
*Qhq.mm۲۲@gmail.com

فارغ‌التحصیل می‌شوند. در سوئد این میزان به نسبت ۱۵۰ به سود دختران است.

باتی این سخن را زین سان همی شمار...
در صد سال گذشته مدیای مسلط بورژوازی تا توائسه است در حق شاخص ترین زنان صاحب نظر چپ و سوسیالیست از رزا لوکرامبورگ و الکساندرا کولونتسای و کلارا زنکین تاریا دونایفکایا محدودیت‌های خبری و تصویری ایجاد کرده است. اگر تلاش زن کارگر بولیویایی (دوچانگارا) و مادر جونز، برای تحکیم مبانی اقتصاد و فرهنگ بورژوازی صورت می‌بست، اکنون به استوپرهای فراموش ناشدنی تبدیل شده بودند. این ستم طبقاتی از بورژوازی شکفت نیست. اما واقعیت این است که جنسن کارگری نیز به دلیل حاکمیت جریان مردم‌الارانه، مجال رشد زنان را سلب کرده است. در کمیته‌ها و مجتمع و اتحادیه‌ها و سنتیکاهای کارگری - از انگلستان و فرانسه تا ایران - کمتر توانی از حضور قاطع زنان دیده شده است. در تاریخ فرهنگ یکصد سال گذشته ایران به ندرت می‌توان در حد انگلستان یک دست زنان شاخص برشمرد. همچای دهخدا و نیما و هدایت و شاملو و ساعدی. تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی است که زنان یک کتاب به آن پرداخته ام راه رشد زنان را بسته است. این، تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی است که زنان غالباً در آن غایب بوده اند و اگر در جایی حاضر شده اند، حداقل نقشی در حد مادر حسنک وزیر یا رایعه بنت کعب قدراری یا طاهره قرت العین و فروغ فرخزاد ایفا کرده اند.

از قرار در تمام دنیا وضع به همین منوال بوده است. در "دموکراتیک" ترین کشور سرمایه‌داری معاصر (آمریکا) بانوی اول کشور، شهرت شوهرش را بدک می‌کشد و هنوز یک رئیس دولت زن پیروز انتخابات نبوده است. در همین کشور سارا پیلین صرف‌با به خاطر جذابیت‌های جسمی و جنسی و بتنه ساماندهی اویاشتی پارتی - در کنار مک‌کین قرار می‌گیرد. خانم هیلاری کلینتون، اگر به اعتبار و سابقه‌ی شوهرش نبود مدیر حسابداری شرکت وزیر خارجه! الیه در این میان دو دیبلمات خشن و آهنگویی سبقت را از مردان کابوی ریوده‌اند! تاچر و مرکل! واقعیت این است که چنین زنانی نیز نماد خشونت عربان مردم‌الاری سرمایه‌داری هستند و بوسی از انسانیت نبرده بودند و نبرده اند نیز!

بخشی از یک ترانه جان لنون را با هم بخوانیم. زن و مرد. تا کمی از ذکر مصیبت این مقاله‌ی حجیم کاسته باشیم:

زن فروودست ترین دنیاست

زن، فرشته‌ی نجات یا قربانی؟

اکرم پدرام نیا



توهم باعث می‌شود ۹۰ درصد از زنان و ۱۵ درصد از مردان به غلط تصور کنند با جراحی پلاستیک از چهره خود برگشته و زیباتر خواهند شد. در واقع علت ۸۰ درصد از جراحی‌های پلاستیک تلاش برای زیباتر شدن است و تنها ۲۰ درصد از این جراحی‌ها جنبه درمانی و ضروری دارند و بسیاری

داشتن پوست زیبا و جوان، موی بهتر، شکم کوچک‌تر، پستان‌های بزرگ، واژن کوچک و دهه مورده دیگر، محصولات گوناگون را به معرض فروش می‌گذارند، یا هر چیزی را که بتواند او را بهتر کند، البته نه خودش را، بلکه فقط ظاهرش را. هر چیزی که بتواند احساس امنیت و آرامشی را که به خاطر ظاهر کننی اش، به خاطر چروک طبیعی پوستش از او بروید شلده به او بازگرداند. به واقع هیچ جایی از بدن زن از نگاه صاحبان بازار دور نمی‌ماند تا احساس امنیت را بیش از پیش در او از بین ببرد و وادارش کند که برای بازگرداندن آن احساس امنیت از دست رفته در پی انسانی دیگر شدن بدود و هر روز «محصولات جدید» آن‌ها را بخرد. هر سال میلیاردها دلار خرج می‌شود تا نگاه زنان را نسبت به خودشان و نسبت به ارزش گذاری بر خودشان تغییر دهد. متأسفانه مردان جوان هم به این میدان کشانده شده‌اند، اما هنوز زنان اند که مورد هدف اصلی این نظام‌اند.

نظر اقتصادی از بار خانواده کم می‌کنند از نظر بازار، تولیدگر به شمار نمی‌آیند و از این روی احساس بیهودگی می‌کنند. به واقع بی‌ازرش نشان دادن یا نادیده گرفتن کار این زنان که برای حفظ محیط زیست و بقای انسان می‌کوشند و ترویج حسن بیهوده بودن در میان آن‌ها نیز از پیامدهای دیدگاه پدرسالاری نظام سرمایه‌داری است.

برخی از گردانندگان و طراحان بازار جهانی معتقدند که «این بار» کلید حل بحران اقتصادی کنونی در دست زنان است و با تکیه بر همین باوار نیرو و سرمایه‌های گرافی خرج می‌کنند و شارهای اقتصادی و اجتماعی گوناگون و هم‌چنین فشارهای روانی و عاطفی بی‌شماری نیز نسبت به زنان روا می‌دارند. نظام سرمایه‌داری بنا به ماهیتش نظامی است که به جای اندیشیدن به نیازهای انسان، به فکر کشف شیوه‌ای نو برای فروش محصولات جدید و جلب مشتری‌های بیشتر و از پی آن خروج از بحران است. یکی از این شیوه‌ها که هر روز طرحی نو در می‌اندازد، زنان را مورد هدف قرار داده و برای آن‌ها مشکلات روانی از قبیل «احساس نامنی»، ترس و اضطراب» نسبت به جایگاه اجتماعیشان ایجاد می‌کند. در این مسیر، برای نزدیک شدن به اهدافش از چند راه عمل می‌کند. یکی از این راه‌ها تغییر دیدگاه زنان نسبت به ظاهر خودشان است. به این ترتیب که نخست زیبایی را بنا به منافع صاحبان بازار برای جامعه تعریف می‌کنند و در جهت رشد این منافع به تصور زنان از زیبایی یا چگونه پسندیده شدن شکل می‌دهند. به عبارت دیگر، جایگاه اجتماعی زن را با ظاهر او محک می‌زنند.

هر زن روزانه دهها بار از رسانه‌های تبلیغاتی شان می‌شنود یا می‌بیند که پوست صاف، لب‌های کلفت، پشت چشم‌های این‌گونه یا ابروهای آن گونه، موی فلان و اندام بهمان مقبول است. به دنبال تکرار این درپی این تبلیغات رفتگرته نگاه او نسبت به ظاهر فیزیکی اش تغییر می‌کند و اگر با آن‌چه آن‌ها پسندیده می‌دانند متفاوت باشد، که در بیشتر موقع چنین است، از ناپسند واقع شدن در جامعه نگران می‌شود و احساس امنیتش را نسبت به جایگاه اجتماعی خود از دست می‌دهد. بی‌گمان در این مقطع اضطراب و ترس جایگزین آن می‌شود و او را وادار می‌کند که در پی رفع این نگرانی برآید و به دنبال درمان برود. درمانش را هم آن‌ها دارند، بهترین راه‌های درمانی ای که برای این نظام سودی پایدار داشته باشد؛ خرید کالاهای جورواجور آن‌ها و پول دادن برای تغییر ظاهر. این همان انگیزه‌ای اصلی نظام سرمایه‌داری است، کسب سود بیشتر و پر رونق نگه داشتن بازار تولید.

متأسفانه در بیشتر موارد نگرانی‌های ایجاد شده به ظاهر فیزیکی زنان مربوط می‌شود. بر صفحه‌های تلویزیون، وبسایت‌ها، گوشواره و کنار صفحه‌های فیس‌بوک یا گوگل، روی بیلردهای خیابانی، مجله‌های رنگارنگ و بسیاری جاهای دیگر برای

وقتی اقتصاد به بازار محدود می‌شود، کسانی که از نظر اقتصادی تا اندازه‌ای خودکفا هستند، مثل زنانی که در خانه لباس اعضای خانواده را می‌دوزنند یا می‌بافند یا به جای خرید خوارگی‌های آماده مدتی از وقت‌شان را می‌گذارند و از مواد اولیه غذایی خوارک خانواده را آماده می‌کنند و یا در باعچه‌ی کوچک خانه‌شان سبزی می‌کارند، گرچه از نظر اقتصادی از بار خانواده کم می‌کنند از نظر بازار، تولیدگر به شمار نمی‌آیند و از این روی احساس بیهودگی می‌کنند. به واقع بی‌ازرش نشان دادن یا نادیده گرفتن کار این زنان که برای حفظ محیط زیست و بقای انسان می‌کوشند و ترویج حسن بیهوده بودن در میان آن‌ها نیز از پیامدهای دیدگاه پدرسالاری نظام سرمایه‌داری است.



از کالاها را آنها می خرند یا در تصمیم گیری برای خریدشان دخالت دارند.⁷

Let's see what your boss says. (بگذار بینیم رئیس ات (زن) چه می گوید). جمله‌ای است که فروشنده‌ها همواره هنگام انتخاب کالاها به مردان می گویند، و متأسفانه زنان هم این را امتیازی برای خود می دانند و متوجه پیامدها و فشارهای ناشی از آن نیستند.

این توجه ویژه به قدرت خرید زنان از زمانی آغاز شد که استقلال کار و درآمد زن به فرهنگ مصرف‌گرایی جامعه پیوند خورد. یعنی زنان صاحب درآمد شدند و توان خریدشان بالا رفت. طراحان تولید و اقتصاددانها از این قدرت بهره جستند و به سلیقه‌ی زنان شکل پخته شدند و سپس کالاها را باب می آنها طراحی کردند. بدین گونه توجه آنها را به خرید بیشتر و کار بیشتر جلب نمودند. امروزه MTV's *The Hills* and Bravo's *The City* یا زندگی زنان ثروتمند و ستاره‌های سرشناس را به گونه‌های مختلف به نمایش می گذارند و توجه میلیون‌ها تماشاگر را به خود جلب می کنند. ثروت و قدرت مصرف کردن به طور روزمره تحسین می شود و تماشاگران را به رویای آمریکایی فرو می برد، رویایی که دیگر به شیوه‌ی زندگی آمریکایی تعبیر می شود. ناگفته آشکار است که امروز به دلیل بالا رفتن نرخ بیکاری و کم شدن توان طبقه‌ی متوسط جامعه برای خرید، فشار روانی مضاعف بر زنان وارد می آید.

منابع:

1. <http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=233163>
2. <http://www.shafaf.ir/fa/news/154455/>
3. <http://iapam.com/statistics-confirmed-increased-demand-for-botox-correlates-to-increase-in-botox-training.html>
4. <http://www.sciencedaily.com/releases/2006/06/060606224541.htm>
5. <http://www.goodtherapy.org/blog/teen-suicide-attempts/>
6. <http://edition.cnn.com/2009/WORLD/asiapcf/10/25/intl.women.global.economy/>
7. <http://www.femmeden.com/thinking/story.php?id=26>

اقتصاد کالا محور فرهنگ را نیز کالا محور می سازد. در این سیستم اقتصادی «قیمت» تعیین کننده است نه «ارزش». به عبارت دیگر همه چیز قیمت دارد نه ارزش. در این سیستم ارزش زن با زیبایی کاذب او تعیین می شود یا او بر اساس میزان تولید و مصرف از ارزش گذاری می شود. در این سیستم زنانی که واود چرخه تولید سرمایه‌داری می شوند احساس مفید بودن می کنند و چون صاحب درآمد می شوند توان خریدشان بیشتر می شود و نه تنها عضوی از ارشت تولیدکننده نظام سرمایه‌داری می شوند بلکه به ارشت مصرف‌کننده محصولات تولیدی این نظام نیز می پیوندد و در نتیجه دارای «ارزش» می شوند.

چندی پیش در وب سایت سی ان ان زیر عنوان مقاله‌ی «زنان: نجات دهنده‌های اقتصاد دنیا؟» نوشته شده بود که «بزرگترین قدرت اقتصادی دنیا چین و هند نیستند، بلکه زنان اند. بنا به تخمین بانک جهانی انتظار می رود که قدرت اقتصادی زنان جهان تا سال ۲۰۱۴ به ۱۸ میلیارد دلار بررسد که این عدد بیش از دو برابر درآمد خالص سرانه مجموع دو کشور چین و هند است.⁶

به واقع اقتصاددان‌ها، طراحان پوشک، طراحان وسایل خانه و لوازم آرایشی و بسیاری از چیزهای دیگر و بازاریاب‌ها، همه و همه توجه‌شان به زنان و شکل دادن به سلیقه و خواسته‌های آن‌ها است و معتقدند که این زنان اند که مصرف‌کننده‌های واقعی اند و می‌توانند در این دوره‌های تاریخی بحران به رشد سرمایه‌داری تداوم بخشنده.

همین عبارت نشان می دهد که این نظام تا چه اندازه و با چه دقیتی به قدرت پول‌دراوردن زنان و خرج کردن آنها توجه دارد. به واقع اقتصاددان‌ها، طراحان پوشک، طراحان وسایل خانه و لوازم آرایشی و بسیاری از چیزهای دیگر و بازاریاب‌ها، همه و همه توجه‌شان به زنان و شکل دادن به سلیقه و خواسته‌های آن‌ها است و معتقدند که این زنان اند که مصرف‌کننده‌های واقعی اند و می‌توانند در این دوره‌های تاریخی بحران به رشد سرمایه‌داری تداوم بخشنده. *The Femmeden*, گروهی از زنان پژوهشگری که درباره نقش زن در طراحی کالاها مطالعه می کنند، در پژوهشی روی این که «چرا جنس زن (برای دوام سرمایه‌داری) این همه اهمیت دارد؟» به این نتیجه می رسند که «تکامل مستمر زنان با قدرت روزافروزن خرید آن‌ها فرست بی مانندی برای صنعت مصرف کالاها فراهم آورده است.» به عقیده‌ی آن‌ها زنان آمریکا که روزی «بی قدرت» بودند امروز «صاحب قدرت» اند، زیرا هشتاد درصد

از آن‌ها غیر ضروری و تشریفاتی است.¹

ریس انجمن تحقیقات راینوژر ایران در آذرماه ۱۳۹۱ در همایشی اعلام کرد که: «بر اساس تحقیق مشترکی که با همکاری دانشگاه جان هاپکینز آمریکا انجام دادیم میزان جراحی‌های پلاستیک بینی در ایران به نسبت جمعیت، هفت برابر و تعداد جراحی‌های زیبایی صورت، دو برابر آمریکاست که این آماری نگران کننده و تأمل برانگیز است. البته آماری از عوارض جسمی، روانی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از این عمل‌ها در دست نیست.²

بنابرآمار ASAPS در سال ۲۰۱۱ آمریکایی‌ها ۱۰ میلیارد دلار خرج زیبایی کرده‌اند که از این مبلغ ۳۷ میلیارد دلار خرج جراحی‌های پوست شده به ۲۰۱۱ تا سال ۱۹۹۷ هفته‌هایی که برای تزریق بوتاکس یا کشیدن پوست با لیزر شده بیش از ۳۶۰ درصد افزایش یافته است. در سال ۲۰۱۱ در آمریکا، ۴ میلیون و ۴۵۳ هزار نفر برای برداشتن موهای زائد از لیزر استفاده کرده‌اند.³

ایجاد احساس نامنی عوارض نگران‌کننده و هشداردهنده دیگری نیز به همراه دارد. مطالعه‌ای سیاری نشان داده که ارتباطی جدی میان دید منفی دختران جوان نسبت به تصویر ظاهریشان و مبارزت به خودکشی⁴ یا افسردگی⁵ وجود دارد. گذشته از این، شمار بزرگی از دختران برای لاغر شدن از داروهای لاغری زیان‌بخش استفاده می کنند یا از خوردن غذا خودداری می کنند و بدتر از آن پس از هر بار خوردن غذا با تحریک گلوشان، غذای مصرف شده را بالا می آورند. عوارض ناشی از این‌ها غیرقابل محاسبه است و همه‌ی این‌ها نتیجه‌ی بمباران تبلیغاتی رسانه‌ها از زیبایی ایده‌آل غیرواقعی است.

از سوی دیگر، مرزهای تولید نیز سیاسی شده‌اند و تمام زنانی که برای خانواده، بچه‌ها یا مردم محل کار می کنند، در دسته‌بندی نظام سرمایه‌داری مولد به حساب نمی‌ایند و از نظر اقتصادی نافعال شمرده می‌شوند، مثل زنان آمریکای جنوبی. وقتی اقتصاد به بازار محدود می شود، کسانی که از نظر اقتصادی تا اندازه‌ای خودکفا هستند، مثل زنانی که در خانه بیان اعضا خانواده را می دوزند یا می بافند یا به جای خرید خوراکی‌های آماده مدتی از وقت‌شان را می گذارند و از مواد اولیه غذایی خوراک خانواده را آماده می کنند و یا در باعچه‌ی کوچک خانه‌شان سبزی می کارند، گرچه از نظر اقتصادی از بار خانواده کم می کنند از نظر بازار، تولیدگر به شمار نمی‌ایند و از این روی احساس بیهودگی می کنند. به واقع بی ارزش نشان دادن یا نادیده گرفتن کار این زنان که برای حفظ محیط زیست و بقای انسان می کوشند و ترویج حس بیهودگی می کنند. این زنان که برای ارزش نشان دادن یا نادیده گرفتن کار می کوشند و ترویج حس بیهوده بودن در میان آنها نیز از پیامدهای دیدگاه پدرسالاری نظام سرمایه‌داری است.



زن، به مثابه «دیگری»

نوشته زهره روحی

باری، متن حاضر به مسئله‌ی تبعیض جنسیتی و نگرش مردسالار اختصاص دارد. یعنی با نشان دادن موقعیت اجتماعی نازل زنان، تحت ستم بودگی مضاعف آنها را (نسبت به مردان) در جوامع امروزی نشان خواهیم داد. چرا که معتقد‌یم در تمامی جوامع سلسه‌مراتبی یا طبقاتی (با هر نام و نشانی که دارند)، حتاً اگر زنی (اعم از قدیس و یا هنرمند و نویسنده) از جایگاهی رفیع در قلمرو فرهنگی یا اجتماعی برخوردار شود، موقعیت وی هرگز به معنای برابری حقوق اجتماعی و سیاسی زنان با مردان در آن جامعه نیست. حتاً شاید جالب باشد بدانیم در خصوص جوامع قدیمی به اصطلاح «زن سالار»، مطابق تحقیقات تاریخی سیمون دو بوار، مسئله‌ی برتری زنان نسبت به مردان در آن جوامع، افسانه‌ای بیش نبوده است. چنانچه وی در این باره می‌گوید: "در حقیقت این عصر طلایی زن چیزی جز انسانه نیست. ... اجتماع، همیشه مذکور بوده؛ قدرت سیاسی، پیوسته در کف مردان بوده است..." (دوپوار، ۱۳۸۸، صص ۱۲۳، ۱۲۴).

به بیانی اینکه فی‌المثل حتاً در عصر مدرن خانم بی‌نظیر بوتو به مقام نخست وزیری پاکستان راه می‌یابد، دلیلی بر به رسمیت شناخته شدن حقوق زنان پاکستانی اعم از روستاوی و شهرنشین نیست. این مسئله بر می‌گردد به این واقعیت که در بسیاری از کشورهای در حال رشد مسلمان در همه احوال

هنوز نگرش‌های مردسالار (کم و زیاد) سلطه‌ی فرهنگی عمیقی در جوامع مختلف دارند. در همینجا لازم است این نکته را تذکر دهیم که معمولاً تصور شایع از نگرش «مردسالار»، تا حد زیادی مشکل دار است. زیرا غالباً اینگونه تصور می‌شود که این نگرش فقط خاص مردان است؛ غافل از آنکه بسیاری از زنان نیز نگاهی مرد سالار به خود و دیگر زنان دارند. به بیانی صریحتر، عمیقاً تحت تأثیر فرهنگ مسلط بر جامعه هستند.

در بین تبعیض‌های رایج، تبعیض جنسیتی سابقه‌ی تاریخی بیشتری دارد. و شاید به همین دلیل است که عموم نگرش‌های ارتقای (با هر نام و نشانی که دارند) آگاه یا ناآگاه، تلاش کرده‌اند این تبعیض را امری طبیعی و یا الهی قلمداد کنند؛ به طوری که طی قرنها، این باور ضد بشری چنان در تار و پود فرهنگ‌های مختلف رسوخ کرده است که به سادگی نمی‌توان آنرا زدود؛ حتاً در هزاره‌ی سوم، با وجود اعتراض‌های افشاء‌گرانه‌ی قرن گذشته،



ساختر فرهنگی مشاغل در عصر حاضر
همچنان تحت نفوذ نظام سرمایه‌داری است. ایدئولوژی رسمی هر چه می‌خواهد باشد، (دینی یا غیر دینی) این ذات تبعیض‌آمیز و مصرفی بورژوازی است که بر درک از مسئله نابرابری حقوق زنان و مردان حاکم است. به همین دلیل علارغم برخی تجارب متفاوت نابرابری‌های برخاسته از فرهنگ محلی، عموم زنان جهان اعم از غربی یا غیر غربی تحت ستم فرهنگ سرمایه‌داری به سر می‌برند.



دولت فرانسه، صلاح در آن می‌بیند که آن جا را به اصطلاح فرانسوی ماب کند، و در برخی مناطق حساس سنتی آزادی‌هایی برای زنان فراهم کند و با تأسیس مدارس و اجازه‌هی تحصیل برای دختران، پایه‌های حکمرانی خود را محکمتر سازد، طولی نمی‌کشد که زنان تحصیل کرده با آگاهی نوین خود نه تنها در برابر استعمار فرانسه شریک فکری درخوری برای مردان مبارز می‌شوند، بلکه به دلیل همان آگاهی از آمادگی رهایی خود از قبود جامعه‌ی مردانه‌ی بزرخوار می‌گردند. اما ناگفته نماند که هر چند اکنون چنین زنانی از نگاهی که مادر و یا مادر بزرگ‌شان به خویشتن داشتند فاصله‌ی گرفته‌اند و می‌توانند از خود تصویری به منزله‌ی «فرد» داشته باشند، با این حال از آنجا که

تحت نفوذ نظام سرمایه‌داری است. ایدئولوژی رسمی هر چه می‌خواهد باشد، (دینی یا غیر دینی) این ذات تبعیض آمیز و مصرفی بورژوازی است که بر درک از مسأله نابرابری حقوق زنان و مردان حاکم است. به همین دلیل علارغم برخی تجارب متفاوت نابرابری‌های برخاسته از فرهنگ محلی، عموم زنان جهان اعم از غربی یا غیر غربی تحت ستم فرهنگ سرمایه‌داری به سر می‌برند. به عنوان مثال هرچند زنان متأهل غربی نسبت به زنان کشورهای در حال رشد مسلمان به لحاظ قوانین طلاق، تکفل فرزند و یا ...، از امکان و استقلال به مراتب بیشتری بزرخوردارند و دیگر از نظر حقوقی تحت قیامت مردان به سر نمی‌برند، اما هر دو برای دست یافتن به جایگاهی قابل اعتماد در جامعه باید تلاش زیادی از خود نشان دهند. هر دو شاید مدام با این پرسش‌ها مواجه شوند که به راستی چه عاملی سبب می‌شود همواره در جامعه مردان به عنوان بهترین متخصصان قلب و عروق و یا جراحان مغز و اعصاب شناخته شوند؟ چرا زنان شناس و امکان بُرد کمتری از مردان در قلمرو سیاست دارند؟ چرا عادت کرده‌ایم که بیشترین اعضاء کارپیه‌ی دولت‌ها را مردان تشکیل دهند؟ دوبوار می‌گویید: "درهای کارخانه‌ها، اداره‌ها و دانشکده‌ها را به روی زنان باز می‌کنند، ولی همچنان بر این عقیده‌اند که ازدواج برای زنان محترمانه‌ترین کسب و کار است" (ص ۲۳۰).

به‌حال امروزه، جهان و جهانیان می‌دانند که زنان برای احقيق حقوق سرکوب شده‌ی خود تا حد زیادی به هشیاری رسیده‌اند، و این هشیاری تاریخی به طور اخص دستاورد مدرنیته است. اینطور بگوییم حتا زمانی که فی المثل در الجزایر به عنوان کشوری مسلمان، سیاست استعماری

زنان، تحت قیامت مردان به سر می‌برند یعنی جامعه به طور عرفی پذیرفته است که دختران و بزرادر زندگی کنند و به محض ازدواج هم مطابق خواست و رضایت همسر خود رفتار نمایند. خاستگاه چنین توقعی هم به ماجراهی «حقوق سیاسی» و نابرابری زن و مرد در بزرخورداری از این حقوق برمی‌گردد. و باز هم برخلاف تصور اشتباہ بسیاری، این حقوق حتا در کشورهای رشد باقیه به طور باسته و شایسته هنوز محقق نشده است. لطفاً دقت شود می‌گوییم آنطور که «شایسته

به معنایی دیگر شاید حتا بتوان گفت در برخی از نگرش‌های فمینیستی، همانگونه که بوردیو نیز اشاره کرده است، رگه‌هایی از ادراک مردسالارانه وجود دارد. یعنی دیدگاه ناخودآگاهی که علارغم نفی دیدگاه‌های تبعیض آمیز نسبت به توانایی زنان، خود نیز در نهان می‌کوشد و اصلاً گویی باور دارد که ملاک و معیار توانایی‌های مختلف در مردان گرد آمده است.

و باسته» است؛ زیرا هر چند زن به اصطلاح غربی دیگر تحت قیامت مردان جامعه‌اش به سر نمی‌برد، اما هنوز برای برابری حقوق خود به شدت تلاش می‌کند. شاهد این ادعا فعالیت‌های متداول برخی از تشکلات و سازمانهای فمینیستی در غرب است که همچنان به شکل‌های مختلف به دفاع از حقوق اجتماعی زنان برمی‌خیزند. هرچند به نظر می‌رسد کتاب «جنس دوم» سیمون دو بوار به دلیل گذشت چند دهه از انتشار آن ملاک چندان معتبری برای برخی از ادعاهای نباشد، اما واقعیت این است که به دلیل تداوم و سیطره‌ی فرهنگ بورژوازی، هنوز بسیاری از سخنان وی سنتیت دارد. بنابراین وقتی به این امر اشاره می‌کند که هنوز عمدۀ زن است و یا این نکته که زنی که مایل است استقلال شخصیتی خود را از طریق کاری اش به دست آورد، مجبور است بیشتر از مردان تلاش کند تا در محیط کار مورد اعتماد مسئولین قرار گیرد، و تازه آن هنگام هم با دستمزد یا امکانات کمتری روبرو می‌شود (همانجا، صص ۲۲۹، ۲۳۰)، به واقع از تجارب مستمر و مشترکی پرده برمی‌دارد که برای بسیاری از زنان (اعم از غربی یا غیر غربی) در هزاره‌ی سوم وجود دارد. زیرا ساختار فرهنگی مشاغل در عصر حاضر همچنان



(آگاهانه یا ناآگاهانه) تبعیض آمیز باشد تا ناخواسته با ارتقای فکری مواجه شویم؛ حتا اگر سیمون دو بوار باشیم و ناخودآگاه تحت سلطه‌ی فرهنگ تبعیض آمیز قرار گرفته باشیم، گریزی از این ارتقای نیست. چنانچه از وی این سخن را می‌شنویم که: "زنها وقتی با هم هستند از مرد انتقام می‌گیرند، سر راهش دام تعییه می‌کنند، او را لعنت می‌کنند، به او اهانت می‌کنند: اما انتظارش را می‌کشند" (ص ۴۳۲)، با خواندن این عبارت از خود می‌پرسیم چگونه متفکری همچون دو بوار که می‌داند برای پرهیز از هر بدفهمی پیوسته می‌باشد شرایط تاریخی و اجتماعی را در تحلیل‌ها لحاظ کند، می‌تواند از سخنانی چنین عامیانه سر درآورد؛ شاید پاسخ را می‌باشد در کلی گویی‌هایی جست‌وجو کرد که به مثابه عادتی و سوشه‌انگیز کاه‌حتا متفکران هوشیار را مجدوب خود می‌کند. این تذکرات به هیچ وجه به معنای کاستن از بار ارزشی تحقیقات اجتماعی - تاریخی دو بوار نیست و اصلاً هم نمی‌تواند باشد. زیرا تلاش او در شناسایی زنان از خود و سرنوشت تاریخی‌شان چنان بزرگ و ستایش‌برانگیز است که هرگز با این تذکرات گردنی به آن وارد نمی‌شود؛ بلکه منظرتنهای درک جهت‌مندی زبان و ادبیاتی است که در آن به سخن درمی‌آییم. زبان به ظاهر معصومانه‌ای که اگر خاستگاه افق آنرا درنیابیم هر لحظه خطری در کمین‌مان خواهد بود.

اگرnon به دلیل اهمیت مسئله، لازم است اندکی بیشتر درباره فرهنگ مصرفی و همچنین از نقشی بگوییم که جو اعمام مبتنی بر سرمایه‌داری بر عهده‌ی زنان گذارده‌اند: یعنی از نقش «زن به مثابه کالا»؛ شاید بد نیاشد از اینجا آغاز کنیم که چنین جو اعمامی از آنجا که تحت حاکمیت سرمایه‌داری به سر می‌برند، در عرصه‌ی تولیدات فرهنگی خواهی نخواهی به تقویت نگاهی می‌کوشند که در آن، زنان، خود را به منزله موجودی «برای مردان» تجربه می‌کنند. به بیانی فرهنگ بورژوازی نگاهی را شامل حال زنان کرده است که بر اساس آن، مراقبت‌های زنانه آنهم در ملاعه عام معطوف به خوشایند جلوه کردن («زن به مثابه سکس») برای مردان شده است. دو بوار می‌گوید:

"جامعه از زن می‌خواهد که خود را به شیئی اروتیک بدل کند. هدف مدهایی که زن به خدمت آنها درآمده این نیست که او را چون فردی خودمنختار آشکار کنند، بلکه به عکس هدفشان این است که زن را از تعالی خود جدا کنند تا به مثابه طعمه‌ای به مردان عرضه دارند" (دو بوار، ص ۴۰۸).

به بیانی می‌توان گفت که سرمایه‌داری فقط زنان را

است. به عنوان مثال وقتی سیمون دو بوار گفته‌ی مرد نویسنده‌ای درباره زنها را مبنی بر اینکه آنها از حد بهانه فراتر نمی‌روند را تأیید می‌کند، در این تأیید می‌توان لایه‌های ظریف نگرش مردسالارانه را در تفکر او یافت. آنهم دو بواری که خود برای افساء اسطوره‌های به اصطلاح مردسالارانه بسیار کوشیده است. بهر حال وی در تکمیل سخن آن «مرد نویسنده»، نه تنها نیچهوار اضافه می‌کند که: "زنها همان‌ز از اینکه اجازه‌ی سیر در دنیا به آنها داده شده متوجهند. و بی‌آنکه در صدد برآیند معنای آنرا کشف کنند، سرگرم صورت برداری از آن هستند" (ص ۵۶۱)، بلکه همانگونه که گفته شد، با نگرش مردسالار عهد مادر بزرگها که صرفاً مردان را توانا به فکر کردن و خلق چیزهای شگفت می‌دانستند، آثار کافکا را هم ظاهراً نیچه‌ی نرینگی او می‌داند و نه محصول شرایط و تجارب زیستی فردی او در جهان اجتماعی؛ زیرا صراحتاً بر این باور است که "هیچ زنی نمی‌توانست کافکا شود؛ چنین زنی در شکها و نگرانی‌هایش نمی‌توانست اضطراب «انسان» رانده شده از بهشت را باز بشناسد" (ص ۴۶۲).

شاید سخن دو بوار به ظاهر مسئله‌ی مهمی نباشد، اما وقتی بدانیم که وی با تغیراتی از این دست ناخودآگاه به نظام فکری «دیگری اندیشی» ای ملحق می‌شود که ساخته و پرداخته ساختار تبعیض بین زنان و مردان است، خطر چنین تغیرات به اصطلاح اسطوره‌ای را در خصوص «زنان» و «مردان» درمی‌باییم. خصوصاً وقتی به گفته‌ی خودش بدانیم که هرچه در جهان اساطیر گفته

نقشی که فرهنگ مصرفی در جوامع مبتنی بر سرمایه‌داری بر عهده‌ی زنان گذارده‌اند
یعنی نقش «زن به مثابه کالا»؛ چنین جو اعمامی از آن جا که تحت حاکمیت سرمایه‌داری به سر می‌برند، در عرصه‌ی تولیدات فرهنگی خواهی نخواهی به تقویت نگاهی می‌کوشند که در آن، زنان، خود را به منزله موجودی «برای مردان» تجربه می‌کنند. به بیانی فرهنگ بورژوازی نگاهی را شامل حال زنان کرده است که بر اساس آن، مراقبت‌های زنانه آنهم در ملاعه عام معطوف به خوشایند جلوه کردن («زن به مثابه سکس») برای مردان شده است. دو بوار می‌گوید:

شده است "توسط مردان بوده است" (ص ۲۴۱).
جهانی که باز هم به گفته‌ی خودش در آن زنان بخش نیمه شفاف ضمیر را تشکیل می‌دهند؛ آنهم صرفاً در نقش بدی، به معنایی دقیق‌تر بدی ضروری (ص ۲۴۲)؛ طبیعتی که در نهایت می‌باید فرمانبردار مردان یا قهرمانان زمین گردند....!
خلاصه کنیم، کافی است نگاهمان به «دیگری»



ساختار رسمی آموزشی مدرنیته (همان چیزی که دولت فرانسه در الجزایر بنیاد نهاد)، تحت سلطه‌ی فرهنگ سرمایه‌داری است، فریدت زن الجزایر در آن زمان، همچنان مردسالار باقی می‌ماند؛ فقط با این تفاوت که این بار با عملکردی بسیار ظریف همراه است. زیرا از دل فرهنگ بورژوازی اروپایی بیرون آمده است. پی‌بردیو که مطالعات عمیقی در خصوص الجزایر داشته است، در این باره سخنی شگفت و جالب دارد: "ظهور چنین زنانی (سالینا غزالی، یا لوئیزا هانون) [در الجزایر] به دلیل نظام تحصیلی بوده که ابزار اساسی آزادی زنان به شمار می‌آمده است. حتا جنبش فمینیستی خود نیز محصول این نظام تحصیلی بوده، که به صورت متناقض و گاه غیر قابل درک، خود یکی از مکان‌هایی نیز هست که سلطه‌ی مردانه در آنها، از طرق بسیار ظریفی و از خلال سلسله مراتب‌های رشته‌ای برای نمونه از طریق دور کردن دختران از برخی رشته‌های فنی و علمی باز تولید می‌شود" (بوردیو، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳).

پس می‌توان گفت الگوهای تبعیض آمیزی که دانشگاه‌ها به شکل آموزه‌ای اجتماعی در اختیار زنان و مردان جوان قرار می‌دهند، چنان در ذهن زنان ریشه می‌دوند که گاه می‌بینیم به جای حس هم‌باری بین آنها حسادت و رقبابتی کوتاه‌نظرانه حاکم می‌شود. بنابراین در برابر حیرت دو بوار در خصوص این موضوع که زنان نیز همچون مردان در محیط‌های کاری از داشتن مدیر یا سپرستان زن اکراه دارند (ص ۲۳۰)، می‌توان توجه او را به افساگری بوردیو جلب کرد. به معنایی دیگر شاید حتا بتوان گفت در برخی از نگرش‌های فمینیستی، همانگونه که بوردیو نیز اشاره کرده است، رگه‌هایی از ادراک مردسالارانه وجود دارد. یعنی دیدگاه ناخودآگاهی که علاوه‌غم نفی دیدگاه‌های تبعیض آمیز نسبت به توانایی زنان، خود نیز در فرمانبردار مردان یا قهرمانان زمین گردند....! و معیار توانایی‌های مختلف در مردان گرد آمده



بازارهای سرمایه‌داری تعیین و تعریف می‌شود. به بیانی روشنگرانه، در این شق می‌توان دید که امیال آزادشده‌ی جنسی، در حقیقت چیزی جز همان موقعیت استثمار جنسیتی تحمل شده‌ی پیشین به زنان نیست. به واقع تا زمانی که نظام سرمایه‌داری، لیبیدو را به این‌احوال مختلف در کنترل و مدیریت خود دارد، نمی‌توان به «آزادی‌های جنسی» به صورت تمام و کمال خوش‌بین بود و آنرا باور داشت.

باری، متن را با سخنان سیمون دو بوار درباره‌ی مهمترین اثر خود یعنی «جنس دوم» به پایان می‌بریم:

اگر کتاب من به زنها کمک کرده به این علت است که افکار آنان را بیان داشته است و زن‌ها متقابلاً حقیقت را به آن بخشیده‌اند.... در این ده سال، اسطوره‌های مردانه، فلسفه‌ای خود را از دست داده‌اند. و بسیاری زنها، در تهور بر من پیشی گرفته‌اند ... وقتی که سی‌ساله بودم، اگر به من می‌گفتند که به مسائل زنانه خواهم پرداخت، و جدی‌ترین خوانندگان زن‌ها خواهند بود، مرا دچار حیرت و حتا خشم می‌کردند. اکنون از این بابت تأسفی ندارم. زنها چون گرفتار تفرقه، دو پارگی و زیان شده‌اند، برای آنها بیش از مردان مایه برد و باخت، پیروزی و شکست وجود دارد. زنها توجه مرا برمی‌انگیزنند: و ترجیح می‌دهم که در میان آسان امکان عملی محدود، ولی محکم، بر دنیا داشته باشم، نه اینکه در سطح جهانی موج بزنم" (ص ۶۹۷).

اصفهان - دی ۱۳۹۱

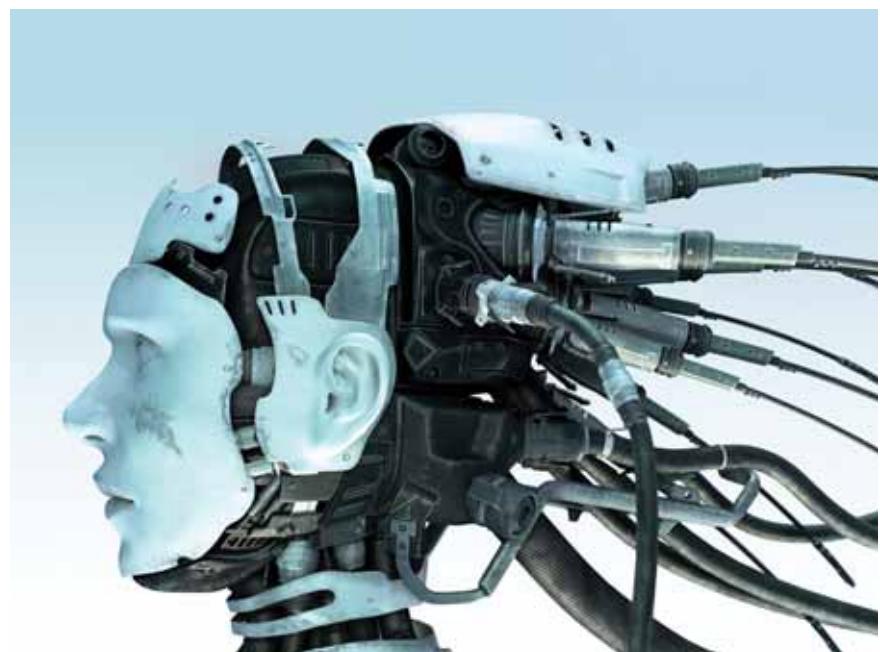
برای نوشتمن این متن از کتابهای زیر استفاده کرده‌ام:
سیمون دبووار، «جنس دوم»، ترجمه قاسم صنوعی،
انتشارات توں، ۱۳۸۸

پیر بوردیو، «مردان تصمیم می‌گیرند، زنان کنار می‌نشینند» (اصحابه)، برگرفته از کتاب درسی درباره درس، ترجمه ناصر فکوهی، انتشارات توں، ۱۳۸۸

با فلان مارک در برنامه‌ای تبلیغاتی استفاده کند - تا به یاری رسانه‌های جهانی شده‌ی ماهواره‌ای - اینترنی آن کالا در سراسر دنیا به فروش رسماً آوری دست یابد.

البته ناگفته نماند که در عصر حاضر بازارهای سرمایه‌داری علاوه بر تهاجم دیرینه‌شان به بدن زنان (به مثابه کالا)، روی آوری جدیدی نیز به بدن مردان دارد. زیرا شاهد «چهره کردن» مردانی در عالم هنر و یا حتا ورزش هستیم که خود را به مثابه موقعیتی شیءواره برای تبلیغ این یا آن کالا تزل داده‌اند. با این حال هنوز استثمار زنان در جامعه سرمایه‌داری حتا در این مردم بیش از مردان است. زیرا همانگونه که پیشتر گفتیم، ساختار جنسیتی این جامعه، در نهان زن را برای مردها نهادینه کرده است. دوبوار در این‌باره می‌گوید: "باید زن را به گونه‌ای که مردان در نظر می‌آورند توصیف کنیم زیرا بودن او برای مردان یکی از عوامل اساسی وضع واقعی زن است" (ص ۲۳۳).

از سوی دیگر شاید در خصوص امیال جنسی، تصور غالب این باشد که زنان عصر حاضر کاملاً از آزادی جنسی برخوردارند؛ هر چند این باور از برخی جهات صحت دارد، اما نمی‌باید فراموش کرد که همزمان با طرح این مسئله (امیال آزادشده‌ی جنسی)، این واقعیت غیر قابل کتمان هم وجود دارد که خود این فضای آزاد شده به تصرف فرهنگ بورژوازی درآمده است. یعنی سبک زندگی، و حتا شیوه‌ی درک و کنترل امیال به اصطلاح آزادشده، از سوی سیاست‌های این زنان، از گردن‌بند، رژیم، لباس و یا کفشی





بررسی دو شاخص نابرابری جنسیتی در ایران

خسرو صادقی بروجنی

که به تفکیک جنسیت برای زنان و مردان محسوبه می‌شود. مقدار پایین GDI نشان دهنده آن است که یا توسعه‌ی انسانی یک کشور است. نماگرهای GDI دقیقاً مانند شاخص توسعه انسانی (HDI) است و یا در مقایسه با HDI، هرچه مقدار آن کمتر

تفاوت بین مردان و زنان یا «شاخص توسعه مرتبط با جنسیت» که اختصاراً با GDI نشان داده می‌شود، از مهم‌ترین تفاوت‌ها در درون ارزش کلی شاخص توسعه‌ی انسانی یک کشور است. نماگرهای GDI دقیقاً مانند شاخص توسعه انسانی (HDI) است

جدول (۱). شاخص توسعه انسانی مرتبط با جنسیت ۱۸ کشور خاورمیانه و آسیای مرکزی در سال ۲۰۰۷

کشور	رتبه	رتبه منطقه‌یی	رتبه جهانی	شاخص توسعه انسانی مرتبط با جنسیت (درصد)
بحرين	۱	۳۳	۰/۸۹۵	
کویت	۲	۳۴	۰/۸۹۲	
قطر	۳	۳۵	۰/۸۹۱	
امارات	۴	۳۸	۰/۸۷۸	
عمان	۵	۵۶	۰/۸۳۰	
عربستان	۶	۶۰	۰/۸۱۶	
ترکیه	۷	۷۰	۰/۷۸۸	
لبنان	۸	۷۱	۰/۷۸۴	
ایران	۹	۷۶	۰/۷۷۰	
اردن	۱۰	۸۷	۰/۷۴۳	
سوریه	۱۱	۹۸	۰/۷۱۵	
ازبکستان	۱۲	۹۹	۰/۷۰۸	
قرقیزستان	۱۳	۱۰۰	۰/۷۰۵	
تاجیکستان	۱۴	۱۰۷	۰/۶۸۶	
یمن	۱۵	۱۲۲	۰/۵۳۸	
پاکستان	۱۶	۱۲۴	۰/۵۳۲	
مصر	
ترکمنستان	
نروژ	...	۱	۰/۹۶۱	
نیجر	۱۵۵		۰/۳۰۸	

منبع: (UNDP, 2009)

۱- شاخص توسعه مرتبط با جنسیت (GDI)

شاخص توسعه انسانی (HDI) یک شاخص کلی است و به تهابی نمی‌تواند نمایانگر کامل وضعیت انسانی کشورها باشد و این واقعیت را که گروه‌های مختلف در یک کشور در سطوح نابرابر و متفاوتی از توسعه قرار دارند، از نظر پنهان می‌دارد. برای رفع این کمبود، شاخص توسعه مرتبط با جنسیت (GDI) از جمله شاخص‌های تعدیل شده توسعه انسانی است که تصویری واقع گرا از چگونگی وضعیت توسعه انسانی را نشان می‌دهد.

به دلایل تاریخی و ساختاری، تقریباً در تمامی جوامع بشری نوعی روابط نابرابر و تبعیض آمیز از لحاظ جنسیت وجود دارد که بر اساس آن عمدتاً زنان، در مراتب و سطوح اجتماعی، اقتصادی و رفاهی پایین‌تری نسبت به مردان قرار داشته‌اند. نابرابری‌ها و تفاوت‌هایی که کاملاً غیر طبیعی به نظر می‌رسد و ناشی از الگوهای فرهنگی و ناهمجاري‌های اجتماعی بوده است.

در جوامع پیشرفته، در نتیجه‌ی فرایندهای نوگرایانه و تحت تأثیر مبارزات برابری خواهانه‌ی جنسیت‌های مدافعان حقوق زنان، این نابرابری‌ها و تبعیضات به چالش کشیده شد. در نتیجه‌ی شکل‌گیری این گفتمان‌های برابرگرا و پیوایی شرایط جدید، «شاخص توسعه انسانی بر حسب جنسیت» تعديل شده است.



بوده است و رتبه‌ی HDI، ۲۱ رتبه نسبت به رتبه‌ی GDI بالاتر بوده است که این نشان دهنده نابرابری جنسیتی بیشتر می‌باشد.

- بیشترین افت در رتبه‌ی جهانی این شاخص در سال ۱۳۷۵ بوده است که نسبت به سال ۱۳۷۴، ۱۷ رتبه نزول کرده است.

- بیشترین افزایش در ارزش و رتبه‌ی جهانی شاخص توسعه‌ی مرتبط با جنسیت در سال ۱۳۷۶ رخ داده است که به ترتیب به میزان ۰۵٪ و ۹ رتبه افزایش یافته‌اند.

- بیشترین افت در ارزش شاخص توسعه‌ی مرتبط با جنسیت در سال ۱۳۷۸ رخ داده است که نسبت به سال ۱۳۷۷، به میزان ۲٪ درصد کم‌تر شده است.

- سال‌های ۱۳۷۷، ۱۳۷۸ و ۱۳۸۰ سال‌های هستند که ارزش شاخص توسعه‌ی مرتبط با جنسیت نسبت به سال‌های گذشته‌شان افت داشته است.

- در سال‌های ۱۳۸۱، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ رتبه‌ی جهانی GDI جمیعاً ۱۲ رتبه بهبود یافته است، اما فقط در سال ۱۳۸۴ این رتبه ۱۰ پله نزول کرده است و در سال ۱۳۸۶ مجدداً بهبود ۸ پله‌ای را داشته است که با این همه رتبه‌ی آن در این سال از رتبه‌ی سال ۱۳۸۳ کم‌تر بوده است.

- اختلاف میان رتبه‌ی HDI و GDI در سال‌های ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ همانند سال ۱۳۸۰ به صفر رسیده است که کم شدن نابرابری جنسیتی را نشان



جدول (۲) میزان تغییرات سالانه شاخص توسعه انسانی مرتبط با جنسیت در ایران (۱۳۷۱-۱۳۸۶)

سال میلادی	سال شمسی	مقدار (درصد)	نرخ رشد GDI	رتبه جهانی GDI	میزان تغییرات GDI	(Rتبه GDI)
۱۹۹۳	۱۳۷۲	+۰/۶۱۱	-	۶۶	-	-۱۱
۱۹۹۴	۱۳۷۳	+۰/۶۱۸	۱/۱۴	۷۵	-۹	-۱۸
۱۹۹۵	۱۳۷۵	+۰/۶۴۳	۴/۰۴	۹۴	-۱۷	-۲۱
۱۹۹۶	۱۳۷۶	+۰/۶۹۶	۰/۷۴	۸۱	۶	-۱
۱۹۹۷	۱۳۷۷	+۰/۶۹۱	-۰/۰۷۱	۸۴	-۳	-۳
۱۹۹۸	۱۳۷۸	+۰/۶۷۷	-۲/۰۴	۹۰	-۶	-۱
۲۰۰۰	۱۳۷۹	+۰/۷۰۳	۳/۸۴	۸۳	۷	-۱
۲۰۰۱	۱۳۸۰	+۰/۷۰۴	-۰/۰۱۴	۸۶	-۳	-۰
۲۰۰۲	۱۳۸۱	+۰/۷۱۳	۱/۵۶	۸۲	۴	-۱
۲۰۰۳	۱۳۸۲	+۰/۷۱۹	۰/۰۸۴	۷۸	۴	-۱
۲۰۰۴	۱۳۸۳	+۰/۷۳۶	۲/۳۶	۷۴	۴	-۰
۲۰۰۵	۱۳۸۴	+۰/۷۵۰	۱/۹۰	۸۴	-۱۰	-۰
۲۰۰۶	۱۳۸۵	+۰/۷۷۰	۲/۶۶	۷۶	۸	-۴

منبع: گزارش توسعه انسانی سازمان ملل غر سال‌های مختلف (UNDP) و پژوهش کر

باشد نشان دهنده شکاف و نابرابری بیشتر بین مردان و زنان است (UNDP، ۱۹۹۵:۷۳). مقدار این شاخص همچون HDI بین صفر و یک است که هر چه به یک نزدیک‌تر باشد برآبری بیشتر میان زن و مرد در زمینه توسعه انسانی را نشان می‌دهد. مقدار شاخص GDI در برنامه اول توسعه در دسترس نبوده است، اما بر پایه مقدار این شاخص در برنامه دوم، در دو سال پیاپی برنامه دوم (سال‌های ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸)، هم مقدار و هم رتبه‌ی جهانی این شاخص نزول کرده است. این شاخص در برنامه‌های سوم و ۳ سال اول برنامه چهارم، به جز سال ۱۳۸۰، در بقیه سال‌ها به طور مداوم پیشرفت مثبت داشته است.

در سال ۱۳۸۶، علی‌رغم بهبود مقدار رتبه‌ی GDI، اما رتبه‌ی آن از سال ۱۳۸۳ کم‌تر می‌باشد و اختلاف رتبه‌ی HDI و GDI rank (HDI rank - GDI rank) که برای اولین بار در سال ۱۳۸۳، صفر شده بود، در سال ۱۳۸۶ مجدداً منفی (-۲) گشته است که نشان می‌دهد در صورت لحظه کردن جنسیت در شاخص توسعه انسانی رتبه‌ی جهانی آن دو پله نزول خواهد کرد. همچنین بر اساس آخرین آمارهای موجود، رتبه‌ی GDI برای ایران در میان ۱۶ کشور خاورمیانه و آسیای مرکزی، مقام نهم کشور است که همچون HDI، مقام مناسبی نمی‌باشد.

در آخرین گزارش توسعه انسانی مقدار GDI برای

جدول (۱) روند شاخص توسعه انسانی مرتبط با جنسیت در ایران از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۸۶ و میزان تغییرات این شاخص در هر سال نسبت به سال گذشته‌ی خود را نشان می‌دهد:

جدول (۲) میزان تغییرات سالانه شاخص توسعه انسانی مرتبط با جنسیت در ایران بین سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۸۶ را نشان می‌دهد

بر اساس این جدول نتایج زیر حاصل می‌شود:

- از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ علی‌رغم افزایش مقدار GDI، رتبه‌ی جهانی آن نزول کرده است و از رتبه‌ی ۶۶ (در میان ۱۷۴ کشور) در سال ۱۳۷۲ به رتبه‌ی ۹۲ (در میان ۱۷۴ کشور) در سال ۱۳۷۵ رسیده است.
- در میان سال‌های مورد بررسی، در سال ۱۳۷۵ اختلاف رتبه‌ی HDI و GDI دارای بیشترین مقدار

که آمار آنها در دسترس است، مقام هشتم را دارد که وضعیت بسیار نامطلوب GEM را در مقایسه با این کشورها نشان می‌دهد.

شاخص توانمندی جنسیتی (GEM) همچون شاخص GDI به بیان نابرابری جنسیتی متنه از بعدی دیگر می‌پردازد. GDI به بیان قابلیتها و امکانات بالقوه‌ای که در اختیار زنان قرار دارد می‌پردازد اما GEM به میزان استفاده زنان از این امکانات بالقوه و میزان به فعلیت رسیدن این فرصت‌های بالقوه و همچنین بر قابلیت زنان برای بهره‌برداری از فرصت‌های زندگی و مشارکت در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی

۳ بعد فوق الذکر را تبیین می‌کنند. این چهار نماگر موارد زیر را شامل می‌شوند:

الف) میزان مشارکت زنان در کرسی‌های نمایندگی مجلس یا پارلمان.
ب) درصد مشارکت زنان در مشاغل و پست‌های رده‌ی بالای مدیریتی.

ج) درصد زنان متخصص و کارگران ماهر زن.

د) سهم (درصد) درآمد دریافتی زنان (Ibid: ۲۱۰). همچنان‌که GDI بر قابلیتها و امکاناتی که در اختیار زنان قرار دارد تأکید می‌کند، GEM بر میزان بهره‌برداری از این قابلیتها و سود بردن از فرصت‌های زندگی و همچنین میزان مشارکت

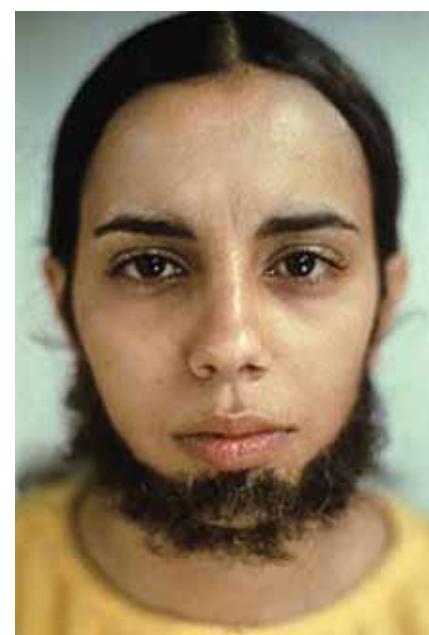


می‌دهد اما در سال ۱۳۸۶ رتبه‌ی HDI، ۲ رتبه بالاتر از GDI است که زیاد شدن نابرابری جنسیتی را می‌رساند. GDI در سال ۸۶۱۳ نسبت به سال ۱۳۸۴، به میزان ۲/۶۶ درصد افزایش داشته است که این میزان افزایش از میزان افزایش این شاخص در سال‌های ۱۳۷۶، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۹ کمتر می‌باشد.

۲- شاخص توانمندی جنسیتی (GEM)
شاخص GEM یا شاخص توانمندی جنسیتی بازگوکننده‌ی تفاوت دستیابی به مشاغل بالای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی بین مردان و زنان در جوامع است. این شاخص دارای سه بعد اساسی می‌باشد که عبارتند از :

- ۱- میزان مشارکت در فعالیت‌ها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی.
- ۲- میزان مشارکت در فعالیت‌ها و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی.
- ۳- میزان قدرت بر منابع اقتصادی، (UNDP، ۱۹۹۵: ۷۳).

۴- شاخص GEM شامل چهار نماگر می‌باشد که



منبع: (UNDP, 2009)

دلالت می‌کند. در گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۹ که بر اساس آمار سال ۲۰۰۷ تنظیم شده است. شاخص توانمندی جنسیتی ۰/۳۳۱ و رتبه‌ی جهانی آن در میان ۱۸۲ کشور خاورمیانه و آسیای مرکزی که آمار آنها در دسترس بوده است، مقام نهم را به خود اختصاص داده است. مقدار و رتبه‌ی کشورهای دیگر این منطقه در جدول شماره (۲) نشان داده شده است. همچنین در این سال کشورهای «نیوز» جنوبی، ایران در سال ۲۰۰۹ و در میان ۹ کشوری و «نیجر» دارای بیشترین و کم‌ترین شاخص

فعالیه زنان در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی دلالت دارد (UNDP, ۱۹۹۵: ۷۳) شاخص توانمندی جنسیتی در ایران در سال‌های که آمار آن در گزارش‌های سازمان ملل موجود بوده است نشان می‌دهد که مقدار آن در سال‌های ۱۳۷۲-۱۳۷۱ (۱۳۸۱-۱۳۸۴) افزایش یافته است، اما سال ۱۳۸۶، اولین سالی است که مقدار آن کاهش یافته و رتبه‌ی آن نیز ۱۶ رتبه نزول کرده است.

همچنین در میان کشورهای خاورمیانه و آسیای

جدول (۴). میزان تغییرات سالانه شاخص توانمندی جنسیتی در ایران (۱۳۷۱-۱۳۸۶)

میزان تغییرات GEM رتبه	رتبه جهانی GEM	نرخ رشد GEM	GEM مقدار (درصد)	سال شمسی	سال هیلادی
-	۹۵	-	+۰/۲۲۷	۱۳۷۲	۱۹۹۳
۵	۹۰	+۰/۸۴	+۰/۲۳۶	۱۳۷۳	۱۹۹۴
۹	۸۱	+۰/۰۲	+۰/۲۵۱	۱۳۷۴	۱۹۹۵
۶-	۸۷	+۰/۹۸	+۰/۲۶۱	۱۳۷۵	۱۹۹۶
-۱	۸۸	+۱/۱۴	+۰/۲۶۴	۱۳۷۶	۱۹۹۷
-	-	-	-	۱۳۷۷	۱۹۹۸
-	-	-	-	۱۳۷۸	۱۹۹۹
-	-	-	-	۱۳۷۹	۲۰۰۰
-	-	-	-	۱۳۸۰	۲۰۰۱
۱۶	۷۲	+۱۸/۵۶	+۰/۳۱۳	۱۳۸۱	۲۰۰۲
-۳	۷۵	+۱/۹۱	+۰/۳۱۶	۱۳۸۲	۲۰۰۳
۴	۷۱	+۳/۱۶	+۰/۳۲۶	۱۳۸۳	۲۰۰۴
-۱۶	۸۷	+۶/۴۴	+۰/۳۴۷	۱۳۸۴	۲۰۰۵
-۱۶	۱۰۳	+۴/۶۱	+۰/۳۳۱	۱۳۸۵	۲۰۰۶

منبع: گزارش توسعه انسانی سازمان ملل در سال‌های مختلف (UNDP) و نگارنده.

کرده است.

همانطور که از آمار مربوط به شاخص توانمندی جنسیتی استنباط می‌شود، با روی کار آمدن دولت نهم، رتبه این شاخص به میزان قابل توجهی تنزل کرده است که این میزان تنزل را می‌توان در ارتباط با اتخاذ سیاست‌های جدیدی دانست که موجب افزایش نابرابری جنسیتی شده اند. شکل‌گیری قوانینی مانند سهمیه‌بندی جنسیتی دانشگاه‌ها، تفکیک جنسیتی کتب درسی مدارس، عدم امکان دستیابی به مقام ریاست جمهوری برای زنان، عدم امکان دستیابی به مقام قضاوی برای زنان، نابرابری دستمزد زنان و مردان در مشاغل خصوصی، واگذار نشدن مشاغل تضمیم گیری به زنان، تسهیل شرایط ازدواج مجدد (به واسطه لایحه حمایت از خانواده) ... از جمله مواردی است که حقوق دانان آنان را به عنوان موانع توسعه توانمندسازی زنان در ایران یاد می‌کنند.

منابع:

- جهانی‌سازی و نابرابری (در دست انتشار).
- خسرو صادقی بروجنی، نشر پرسش.
- UNDP (from 1990 to 2009). Human Development Report 1990 to 2009, New York: Oxford University Press.

سال ۱۹۹۷ به عنوان آخرین سال پیش از آن که مقادیرش در دسترس بوده، سنجیده شده است.

جدول (۴). میزان تغییرات سالانه شاخص توانمندی جنسیتی در ایران بین سال‌های ۱۳۸۶-۱۳۷۱ را نشان می‌دهد.

با توجه به جدول (۴) نتایج زیر حاصل می‌شود: بیشترین رشد در مقدار و رتبه جهانی شاخص توانمندی جنسیتی در میان سال‌هایی که آمار آن در دسترس است در سال ۱۳۸۴ رخ داده است.

- بیشترین مقدار شاخص توانمندی جنسیتی در سال ۱۳۸۴ و بهترین رتبه آن در سال ۱۳۸۳ بوده است.

- بیشترین افت در مقدار و رتبه جهانی شاخص توانمندی جنسیتی در سال ۱۳۸۶ رخ داده است.

- کمترین مقدار شاخص توانمندی جنسیتی در سال ۱۳۷۲ و پایین ترین رتبه آن در سال ۱۳۸۶ بوده است.

- این شاخص از سال ۱۳۷۲ تا سال ۱۳۸۴ در تمامی سال‌های گزارش شده روندی صعودی داشته است اما در سال ۱۳۸۶ کاهش یافته است.

- رتبه جهانی شاخص توانمندی جنسیتی از سال ۱۳۷۶ تا سال ۱۳۸۱، به میزان ۱۶ رتبه بهبود یافته است اما فقط در سال ۱۳۸۴ به میزان ۱۶ رتبه نزول

توانمندی جنسیتی می‌باشد.

جدول (۳). شاخص توانمندی جنسیتی ۱۸ کشور خاورمیانه و آسیای مرکزی در سال ۲۰۰۷ را نشان می‌دهد.

جدول (۴) مقدار و رتبه جهانی شاخص توانمندی جنسیتی را برای ایران در سال‌هایی که مقادیر آن در دسترس بوده است را نشان می‌دهد. در گزارش‌های توسعه انسانی (UNDP) که مقادیر این جدول از آن استخراج شده‌است مقدار و رتبه GEM در سال‌های ۱۹۹۸، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ گزارش نشده است.

همچنین در این جدول میزان تغییرات مقدار و رتبه جهانی شاخص توانمندی جنسیتی در هر سال نسبت به سال پیش از خود را برای ایران نشان داده شده است. چون مقادیر سال ۲۰۰۱ در دسترس نمی‌باشد مقدار و رتبه سال ۲۰۰۲ نسبت به



برد انقلاب و ضدانقلاب ادامه دارد

اردشیر زارعی قنواتی

متفاوتی به خود گرفت و موتور محركه حوادث این کشورها، به جای کنش ملت‌ها به هدایت و تأثیرگذاری نیروهای بیرونی منتقل گردید. همین انتقال مستولیت از جنبش درونی به نیروی دخالت گر بیرونی و تبدیل "پروسه" به "پروژه" موجب گردید تا در لیبی با حمله نظامی غرب و ارتجاج منطقه‌ای "معمر قذافی" سرنگون شود و در سوریه نیز جنگ داخلی با تسلط گروههای بنیادگرای مذهبی به خصوص "جبهه النصره" وابسته به القاعده مغرب جایگزین خیزش انقلابی شود. این تغییر و اخلال عالمده در سیر طبیعی پروسه انقلاب‌ها دمکراتیک در خاورمیانه و شاخ آفریقا هر چند که بهار عربی را به سمت "خران عربی" برد اما به دلیل عدم پاسخگویی ضروری به مطالبات پایه و در هم ریختگی ساخت منطقه‌ای و مهم‌تر از همه عیان شدن ذات ارتجاعی و ضد عدالت اجتماعی اسلام‌گرایان حاکم در تونس و مصر موجب تداوم روند انقلاب و مرزبندی شفاف و دمکراتیزه تر



به همین دلیل که هر دو فاز دمکراتیک و عدالت محور قیام موسوم به "بهار عربی" تأمین کننده اهداف ذاتی چشم معاشره کار ژنوپاتیک منطقه‌ای و نظام مسلط اپریالیسم بین‌المللی نبود، در آستانه سقوط حسنه مبارک رخدادهای منطقه‌ای وارد مرحله "مدیریت بحران" از سوی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی گردید. این واقعیت با توجه به عمق مطالبات مردمی و حضور اکتیو نیروها و گروههای چپ حداقل در دو کشور تونس و مصر آینده خوشایندی را در مقابل دیدگان بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی قرار نمی‌داد. در این مرحله یک "نقشه راه" ضدانقلابی توسط حکومت‌های محافظه کار سنی و هژمون‌های غربی در چارچوب مناقشات مذهبی و "آلترناتیو سازی" جریانات اسلام‌گرای محافظه کار با محوریت "اخوان المسلمين" و شاخهای سلفی متعدد آن با الگو برداری از حاکمیت حزب "عدالت و توسعه" به رهبری "رجب طیب اردوغان" در ترکیه عملیاتی شد. برای عملیاتی شدن این نقشه راه لاجرم لازم بود تا سیر طبیعی و قایق و رخدادها به یک مسیر کاذب و اخلال گرایانه هدایت گردد و افکار عمومی نیز به سمت یک بیراهه کشانده شود. این که در لیبی و سوریه نیز اعتراض به وضع موجود گسترش یافته و زمامداران این دو کشور هم آماج اعتراضات مردمی قرار گرفتند یک واقعیت است اما نحوه برخورد با تحولات این دو کشور که به نوعی بیرون از اردوگاه غربی تلقی می‌شدند روند

آغاز خیزش‌های عربی در خاورمیانه و شاخ آفریقا که با خودسوزی "محمد بوعزیزی" در تونس رقم خورد و منجر به فرار "زین العابدین بن علی" دیکتاتور این کشور به عربستان سعودی گردید، جرقه‌ای بود که بر خمن دیکتاتوری‌های موروثی افتاد. هنوز جهان از شوک تغییرات غیرمنتظره در تونس فارغ نشده بود که معتبرضان دمکراسی خواه و چپ‌گرای مصری با خیمه برافراشتن و ایستادگی مستمر در میدان "التحریر" فاهره در کمتر از ۱۸ روز طومار عمر سیاسی "حسنه مبارک" دیکتاتور سرزمین فراعنه را در هم پیچیدند. این تحول‌های شتابناک که با شعار "نان، آزادی، عدالت اجتماعی و کرامت انسانی" در یک سیر طبیعی و پروسه تاریخی به جهت انباشت مطالبات توده‌های مردم از هستی سیاسی - اجتماعی ساقط شده رقم خورد، بازتاب خود را در تمامی منطقه‌های عربی از جمله کشور بحیرن بر جای گذاشت. این سیر طبیعی تغییرات انقلابی با توجه به قاعده "امت عربی" که فراتر از مزهای جغرافیایی است و همچنین بستر مساعد جهت تغییرات بنیادین، به مناطق پیرامونی در کشورهای عربی با حکومت‌های موروثی و شیخنشینی‌های خلیج فارس نیز سرایت کرد و شعار "الشعب یرید اسقاط النظام" دیگر تبدیل به گفتمان غالب توده‌های عام و خاص جوامع عربی شد. این سیر طبیعی مطالبات دمکراتیک و عدالت اجتماعی دقیقاً همان هدفی نبود که نظامهای مسلط منطقه‌ای و هژمون‌های لیبرال دمکراسی غربی انتظار داشتند.

این که در لیبی و سوریه نیز اعتراض به وضع موجود گسترش یافته و زمامداران این دو کشور هم آماج اعتراضات مردمی قرار گرفتند یک واقعیت است اما نحوه برخورد با تحولات این دو کشور که به نوعی بیرون از اردوگاه غربی تلقی می شدند روند متفاوتی به خود گرفت و موتور محركه حادث این کشورها، به جای کنش ملت‌ها به هدایت و تأثیرگذاری نیروهای بیرونی منتقل گردید. همین انتقال مسئولیت از جنبش درونی به نیروی دخالت گر بیرونی و تبدیل "پروسه" به "پروژه" موجب گردید تا در لیبی با حمله نظامی غرب و ارتقای منطقه‌ای "عمر قذافی" سرنگون شود و در سوریه نیز جنگ داخلی با تسلط گروههای بنیادگرای مذهبی به خصوص "جبهه النصره" وابسته به القاعده مغرب جایگزین خیش انقلابی شود.

در چارچوب جایگزینی استبداد دینی به جای دیکتاتوری‌های سکولار، در فاز اول تحولات منجر به قدرت گیری آنان گردید. این وضعیت هم اکنون در حال تغییر است و چریش قدرت جنبش‌های اصولی انقلابی و خواهان تغییرات بنیادین بر نیروهای حاکم اسلام‌گرا، ترقی خواهان را در موضع تهاجمی و واپس‌گرایان را در وضعیت دفاعی قرار داده است. بعد از ترور "شکری بلعید"



خواهان آزادی و عدالت اجتماعی در شرایط توازن قدرت نبوده و در مرحله دوم که اپوزیسیون متفرقی جایگاه خود در جامعه را تحکیم می‌کند به اجرار زیر ضرب قرار خواهند گرفت. انقلاب‌های ملی - دمکراتیک در شرایط کنونی و به خصوص در بسترهای کاری با درصد بالا و عدم وجود دمکراسی واقعی رنج می‌برد، بسیار فراتر از تصاویر زشت و زیبای دوران گذار، به تدریج به سمت تعیق و پاسخگویی به مطالبات اساسی متمایل خواهد شد. تحلیل شرایط انقلابی و درک دوران گذار بدون در نظر گرفتن شرایط عینی و ذهنی حاکم بر سیر وقایع و همچنین قدرت تأثیرگذاری بیرونی از اساس اشتباہ بوده و می‌تواند منجر به نتیجه گمراه کننده شود. اصولاً وضعیت انقلابی در بستر ژلاتینی و ظهور جنبش‌های خودجوش همیشه یک موقعیت پارادوکسیکال را ایجاد می‌کند که با سلب مشروعیت و قدرت "نظم کهن" نیروهای متفاوت برآمده از این بسته در رفاقت برای تسلط بر "نظم جدید" پیکرسازی و ثبتیت موقعیت خود را بر دیگری در آینده تحمل خواهد کرد. در چنین محیطی چنان‌چه یک توازن نیرو بین جناح متفرقی و جناح واپس‌گرا وجود داشته باشد با توجه به وجود تجارب شکست خورده قبلی در منطقه و انفجار اطلاعات در مورد شناخت منافع واقعی اکثریت جامعه، شناس نیروهای ترقی خواه برای رسیدن به اهداف غائی انقلاب از رقیب بیشتر می‌باشد. به دلیل انباشت مطالبات و سرکوب جنبش‌ها در طول بازه‌های زمانی، یک استیاق کاذب و غیرواقعي برای رسیدن فوری به اهداف آرمان‌خواهانه وجود دارد که می‌تواند در کوتاه مدت به لحاظ شکست‌های مقطوعی موجب یاس و سرخوردگی شود. اتفاقاً در تجربه تونس و مصر با توجه به وضعیت امروز این جوامع و تحولات شتابناک آن که در طرف دو سال، انقلاب از فاز اول به فاز دوم وارد شده است به نظر می‌رسد که این تغییر فاز حتی بیش از تصور اولیه در کمترین زمان ممکن به سمت مثبت در حرکت است.

در این مرحله از تحولات عربی اینکه این سؤال اساسی باید پاسخ گفته شود که روندهای جاری به کدام سو در حال حرکت است. برای پاسخ به این سؤال ابتدا می‌بایست شرایط انقلابی در جوامع در گیر تحولات را به درستی درک کرد و سپس با توجه به توازن قدرت در رأس فوکانی و عمق بدنه اجتماعی در بین نیروهای عمل کننده نسبت به تحولات آینده قضاوت نمی‌کرد. به جهت جایگاه سنتی احزاب اسلام‌گرا در جوامع عربی در خاورمیانه و شاخ آفریقا و همچنین حمایت ارتقای منطقه‌ای و امپریالیسم از هژمونی آنان



شدن در مرحله بعدی خیش‌های عربی گردید. در طی دو سال گذشته که از خیش‌های عربی در منطقه می‌گذرد به لحاظ هژمونی اسلام‌گرایان به دلیل سازمان‌یافته‌ترین گروههای موجود و حمایت بدون قید و شرط ارتقای منطقه‌ای و کشورهای غربی، به رغم عده ای این تحولات از اساس به عنوان یک "ستاریو" برای بازگشت به عقب تلقی شده است که این درک مکانیکی از وضعیت کنونی کاملاً گمراه کننده است. تجربه دو سال اخیر و به خصوص تحولات ماههای گذشته نشان می‌دهد که انقلابیون واقعی در کشورهای درگیر بحران و در حال طی کردن دوران گذار نه تنها میدان را برای ضدانقلاب خالی نکرده‌اند که با تداوم مطالبات و اعتراضات خود به رهبری جنبش‌های چپ و سکولار در مرحله دوم انقلاب، عرصه را بر اسلام‌گرایان بیش از پیش تنگ می‌کند. همین پتانسیل نهفته در بطن خیش‌های عربی و سوریه که در اولی خط کاذب تحولات در لیبی و سوریه را به عقب نشینی و در تنگنا اسلام‌گرایان حاکم را به عقب نشینی و در تنگنا قرار گرفتن واداشته است و در دومی نیز اهداف پشت پرده ارتقای منطقه‌ای و امپریالیسم کاملاً بر ملا شده است، در شرایط توازن نسی قدرت بین دو جناح درگیر موجب تعمیق بیشتر مطالبات انقلابی کاذب دیگر که درهم ریختگی اجتماعی - سیاسی و جنگ داخلی را به همراه داشته، شده است. این توهم گمراه کننده که خیش‌های عربی از همان ابتدا یک "پروژه" بیرونی برای تغییرات واپس گرایانه و ناشی از یک اشتباہ تاریخی بوده است نیز به هیچ عنوان با واقعیات موجود اتفاق ندارد و فرو کاستن جنبش‌های عینی به فرمولهای تصنیعی خواهد بود. پیروزی اسلام‌گرایان در مرحله اول قیام‌های عربی در نبود تشکل‌های سازمان یافته و عدم انسجام جنبش‌های مدنی و احزاب چپ - سکولار با حمایت بیرونی اتفاق افتاد، در حالی که تجربه تاریخی نشان می‌دهد که انباشت مطالبات و عدم پاسخگویی به آن در فاز نهایی نبرد تعیین کننده خواهد بود. اسلام‌گرایان به دلیل ذات و اپس گرایانه اجتماعی آنان و پیوند با الیگارشی مالی - اقتصادی ملی و نظام سرمایه داری جهانی به هیچ وجه قادر به ثبت هژمونی بر ملت‌های



هداف ذاتی چیش محافظه کار رئوپاتیک منطقه‌ای
و نظام مسلط امپریالیسم بین‌المللی نبود
بیش بینی این که در چه زمانی بالاخره نیروهای
مدرن و سکولار با سویه‌های دمکراتیک و عدالت
جتماعی بر واپس‌گرایان حاکم در کشورهای
تونس، مصر یا لیبی و یمن پیروز می‌شوند
مکان پذیر نمی‌باشد.
از آنجا که هم اینک حداقل در جنبش اعتراضی
تونس و مصر نیروهای چپ هژمونی مبارزه علیه
واپس‌گرایان را در دست دارند به لحاظ ماهیت این
نیروها و داشتن آنان نسبت به دوران گذار امیدواری
رباید برای پیروزی در مرحله دوم انقلاب وجود
خواهد داشت.

نتقال مسئولیت از جنبش درونی به نیروی دخالت کر بیرونی و تبدیل "پرسه" به "پرژه" موجب کگردید تا در لیبی با حمله نظامی غرب و ارتاجع منطقه‌ای "عمر قذافی" سرنگون شود و در سوریه یز جنگ داخلی با تسلط گروه‌های بنیادگرای مذهبی به خصوص "جهة النصره" وابسته به القاعده مغرب جایگین خیش انقلابی شود



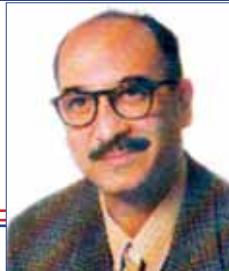
وجود را به هم خواهد ریخت. در این جا نقش پیروهای اپوزیسیون در دامن زدن و تعمیق مطالبات فتنه‌داری تأثیر تعیین کننده ای در سیر و قایق خواهد شد. به خصوص اینکه نیروهای چپ به واسطه ساخت تئوری انقلاب، ماهیت دوران گذار، اتکای مم زمان به طبقه کارگر، طبقه متوسط شهری و روستستان حاشیه نشین قادر خواهند بود با تعمیق طالبات اساسی مردم سوءاستفاده‌های پوپولیستی کمک‌های خیریه‌ای ریاکارانه احزاب اسلام‌گرا! اخشتنی کنند، تغییر در معادلات کوتني چشم انداز بیشتری را نشان می‌دهد. از آن‌جا که تونس و مصر بیشتر به اقتصاد مبتنی بر صنعت توریسم ایسته هستند و از رانت‌های بزرگ نفتی بی بهره بی‌باشند، زمینه برای قدرت مانور آنان در ادامه تتصاد خیریه ای بیش از پیش تنگ‌تر شده و هر چه زمان بگذرد اعتراضات توده ای و خشم طبقات این دست جامعه سریزتر خواهد شد. نکته مثبت یک‌گری که در تحولات تونس و مصر مشاهده شود این که مسیر حرکت جنبش اعتراضی به وعی منطبق با تحولات انقلاب‌ها کلاسیک رقم حورده است و همین موضوع به اضافه حمایت ارب از حاکمان اسلام‌گرا قدرت تأثیرگذاری جریانات لیبرال و مماشت جو را برای معاملات اقدارت‌های حاکم به شدت کاهش می‌دهد. با وجوده به تمامی فاکت‌های موجود می‌توان به آینده جنبش‌های اعتراضی عربی به خصوص در تونس و مصر امیدوار بود و تصویر کوتني را تنجیجه نهایی تحولات در این جوامع به حساب نیاورد.

رهبر حزب چپ گرای "جهه مردمی برای تغیرات دمکراتیک" توسط حامیان اسلام گرای "حزب النهضه" در تونس که با واکنش اعتراضی توده‌های مردم مواجه گردید این بیان رسانی از همیشه شنیده شد که انقلابیون واقعی اجرازه تحکیم قدرت را به زدن انقلاب نخواهند داد. پیش بینی این که در چه زمانی بالاخره نیروهای مدرن و سکولار با سویه‌های دمکراتیک و عدالت اجتماعی بر واپس گرایان حاکم در کشورهای تونس، مصر یا لیبی و یمن پیروز می‌شوند به لحاظ درک سیاسی هرگز امکان پذیر نمی‌باشد اما روندهای موجود در میدان نبرد در چارچوب سیر تاریخی تحولات نشان می‌دهد که دیر یا زود این اتفاق خواهد افتاد. از آنجا که هم اینک حدائق در جنبش اعتراضی تونس و مصر نیروهای چپ هژمونی مبارزه علیه واپس گرایان را در دست دارند به لحاظ ماهیت این نیروها و داشش آنان نسبت به دوران کگزار امیدواری زیادی برای پیروزی در مرحله دوم انقلاب وجود خواهد داشت. هجوم مردم سرخورده از حاکمیت اسلام گرایان در تونس و مصر در طی چند ماه اخیر و زیر ضرب قرار گرفتن دولت‌های حاکم این واقعیت را نشان می‌دهد که انقلاب ناتمام عربی هنوز پتانسیل نهفته و بزرگی برای رقم زدن مسیر جدید را در خود دارد. موازنه قوا در بطن بدنه سیاسی - اجتماعی این جوامع در کنار مطالبات انباشت شده که اسلام گرایان قادر به پاسخگویی به آن نیستند، توازن قوا را در طی ماههای آینده به نفع جنبش‌های انقلابی تغییر داده و معادلات

پتانسیل نهفته در بطون خیزش‌های عربی و افشاری خط کاذب تحولات در لیبی و سوریه که در اولی اسلام‌گرایان حاکم را به عقب نشینی و در تنگنا قرار گرفتن واداشته است و در دومی نیز اهداف پشت پرده ارتیاج م منطقه‌ای و امپریالیسم کاملاً برملا شده است، در شرابیط توازن نسبی قدرت بین دو جناح در گیر موجب تعمیق بیشتر مطالبات انقلابی و سرخوردنگی افکار عمومی از سمت گیری کاذب دیگر که در هم ریختگی اجتماعی - سیاسی و جنگ داخلی را به همراه داشته، شده است. این توهم گمراه کننده که خیزش‌های عربی از همان ابتدای "پروژه" بیرونی برای تغییرات واپس گرایانه و ناشی از یک اشتباه تاریخی بوده است نیز به هیچ عنوان با واقعیات موجود انطباق ندارد و فرو کاستن جنبش‌های عینی به فرمول‌های تصنیعی خواهد بود.



پایان جہان



سیامک طاهری

هم افزایش نگران کننده‌ای یافته است. تاکنون حدود ۳ میلیون نفر ایتالیایی به عنوان بیکار ثبت نام کرده‌اند که این آمار حاکی از افزایش حدود ۲ درصدی در طول یک سال است. همچنین از رکودی جدید در دسامبر ۲۰۱۲ خبر می‌دهد. هم اکنون حدود ۸۵ درصد از جوانان و افراد تحصیل کرده ایتالیایی درباره آینده شغلی خود نگرانند. نزد بیکاری در جنوب ایتالیا ۴ برابر شمال این کثیور است به طوری که میزان دستمزدها در جنوب این کشور ۱۷ درصد کمتر از شمال است. آمارها نشان می‌دهد میزان بیکاری در میان افراد تحصیل کرده یک سال پس از این که این افراد مدرک خود را می‌گیرند در فاصله سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰، ۲ برابر افزایش داشته و به ۱۹ درصد رسیده است.

نرخ بیکاری در یونان هم رکورد زده است.
آمارهای رسمی یونان نشان می دهند نرخ بیکاری
در این کشور در ماه نوامبر به رقم بی سایقه ۲۷
درصد رسیده است. در همین حال، تحقیقات جدید
هم حاکی از آن هستند که رکود اقتصادی در این
کشور همچنان پایر جاست و تا پایان سال یک سوم
جمعیت این کشور فقیر خواهد بود. آمارهای
بیکاری بیشترین تأثیر را بر جوانان یونانی داشته زیرا
بر اساس آمارهای این اداره ۶۱٪ درصد از جوانان
زیر ۲۴ ساله بیکار هستند. یونان که اکنون ششمین
سال پیاپی رکود اقتصادی را تجربه می کند، نزدیک
به سه سال برای گذران امور اداره کشور به وامهای
نجات اقتصادی سایر کشورها وابسته بوده است.
نتایج تحقیقات یکی از بزرگترین اتحادیه های
کارگری یونان پیش بیی کرده است تا پایان سال
جاری نزدیک به ۳/۹ میلیون نفر از جمعیت ۱۱
میلیونی این کشور فقیر خواهد بود.

میزان رشد اقتصادی حوزه بورو ۰/۶ درصد کاهش داشته است. این رکود حتی بزرگ‌ترین اقتصاد اروپا یعنی آلمان را نیز تحت الشعاع قرار داده است. این تها کاهش رشد اقتصادی نیست که اروپایان را وحشت زده کرده است آمارها همچنین بیانگر آن هستند که میزان رشد اقتصادی ۱۷ کشور عضو منطقه یورو به صفر رسیده است که نشان از آن دارد که اروپا در دوره سیار دشواری از زندگی خود قرار گرفته است. نرخ بیکاری حتی در بایشات ترین کشورهای اروپا به صورت مهار نشدنی افزایش یافته است. تمامی کوشش‌ها برای غلبه بر بحران اقتصادی یک پس از دیگری با شکست رویه رو شدند نیست های پی در پی میان مقامات گوناگون به دنبال هم برگزار و پایان می‌یابند یا آنکه شان ملموسی بر جای گذارند تاکنون میلیون‌ها شهروند اروپایی از کشورهای خود به دلیل بحران شدید اقتصادی گریخته‌اند. بسیاری از افرادی باقیمانده نیز، شروع به یادگیری زبان خارجی کرده تا در اولین

اقتصادی یکی پس از دیگری با شکست روبرو شدند نشستهای بی در پی میان مقامات گوناگون به دنبال هم برگزار و پایان می یابند بی آنکه نشان ملموسی بر جای گذارند تاکنون میلیونها شهروند اروپایی از کشورهای خود به دلیل بحران شدید اقتصادی گریخته اند. سیاستی از افرادی با قیمانده نیز، شروع به یادگیری زبان خارجی کرد تا در اولین امکان به مهاجرت دست بزنند مقصود این مهاجرت ها به طور عمده بربزیل، آنگلا و ... و دیگر اقتصاد های نوظهور است. در خواست تغییر تابعیت هنریشه مشهور فرانسوی به روسی برای فرار از مالیات توجه به یک جنبه از آغاز این گریز همگانی از بهشت کهن و جهنم سوزانی که از راه فرا می رسد را به نمایش گذاشت. تحقیقات جامعه شناسان اروپایی حاکی است: توسعه فناوری های ارتباطی در شرایطی که بحران اقتصادی عرصه را بر کشورهای اروپایی تنگ کرده است، خصوصیت جدیدی را در سیاستی از شهروندان اروپایی به وجود آورده و این گردد از افراد (حتی پیش هایی از اروپاییان سنتی) به جست و جوی زندگی بهتر، خانه و کاشانه خود را ترک و به کشورهای دیگر سفر می کنند.

بهران اقتصادی که تاکنون کمر کشورهای فقیر
حوزه یورو را خم کرده بود حالا باعث مچاله شدن
کشورهای ثروتمندتری همچون انگلیس، آلمان و
فرانسه که به داشتن اقتصادی ثابت و پویا شناخته
می‌شوند، شده است. از این رو انگلستان بنا دارد،
شمار مأموران پلیس خود را در راستای کاهش
هزینه های این کشور یکاهد. بدین ترتیب شمار
مأموران پلیس در این کشور به پایین ترین حد آن در
۱۱ سال گذشته خواهد رسید؛ چرا که بودجه پلیس
این کشور ۲۰ درصد کاهش یافه است. در فرانسه
هم، در سال ۲۰۱۲ میلادی دست کم ۶۶ هزار و
۸۰۰ فرصت شغلی از بین رفته است. این در حالی
است که ظرف ماه های اخیر نیز بر شمار شرکت ها
و واحد های تولیدی فرانسوی دارای معرض مالی و
اقتصادی که لیست بلندی از برکناری های جمعی
کارکنان و حقوق بگیران خود ارائه داده اند، رو به
افاش، بوده است.

در آلمان موج اعتصاب‌های ناشی از نارضایتی‌های اقتصادی روندی پر شتاب گرفته است. در اواخر زانویه و اوایل فوریه اخیر اعتصاب در دو فروودگاه دورسلدورف و هامبورگ باعث لغو صدها پرواز شد. گفته می‌شود این اعتصاب که طی آن ۹۰ درصد از کارکنان گذرگاه‌های امنیتی فروودگاه شغلشان را به نشانه اعتراض ترک کردند، سفر دهها هزار مسافر را با اختلال مواجه کرد. این اعتصاب‌ها برای وادر کردن مسئولان فروودگاه به افزایش دستمزدهای کارکنان بخش‌های امنیتی فروودگاه صورت گرفته است. همراه با موج بیکاری در اروپا شمار بیکاران در ایتالیا

روز بعد وقتی همگان سر از خواب دوشه بیرون خاستند و همه چیز را همان گونه که بود دیدند با لبخندی به لب زندگانی همیشگی را آغاز کردند. اما هنوز در روزهای پایانی سال میلادی ناگهان شایعه ای در سراسر جهان - از اروپا تا آسیا و از آمریکا تا افریقا پیچید. شایعه پایان جهان!

زمانی چندنی نگذشته بود که با پایان سال کهن و گذشت چند روزی از سال نو نگرانی تازه ای پیخش های وسیعی از جهان را دربر گرفت. خطر یک پایان دیگر! آیا براستی این بار جهان به پایان می سله.

با انتشار آمارهای تازه و مشخص شدن میزان و عمق سرمایه داری نگرانی و وحشت و ترس دنیاً سرمایه داری را فرا گرفت. نوشترا داموهای جهان سرمایه داری می کوشند تا پایان سرمایه داری را پایان جهان قلمداد کند همان جایی که آنان سرمایه داری را آخرین نظم جهان می نمایند. ولی آیا به راستی چنین است؟ برای یافتن پاسخ ابتدا میزان و عمق فاجعه ای را که سرمایه داری با آن مواجه است را از میان بخشی از رخدادها و می کاویم.

بنابراین به امارهای منتشر شده رشد تولید ناخالص داخلی آمریکا در سه ماهه پایانی سال ۲۰۱۲ فقط یک دهم درصد بوده است (تقریباً برابر صفر) در سال ۲۰۱۶ دیگر آمریکا بزرگترین قدرت اقتصادی جهان نیست. در بودجه سال ۲۰۱۳ برای اولین بار آمریکا ناچار شد بودجه نظامی خود را کاهش دهد. این کاهش هرچند که با مقاومت دستگاه قانون کنگاری این کشور از میزان آن کاسته سد ولی باز هم رقم ۴۰ میلیون دلاری را بر پیشانی بودجه این کشور سک کرد بزرگترین ناو هواپیما بر جهان و آمریکا (اینتر پرایز) باز نشسته شد بی آنکه جانشینی برای آن در نظر گرفته شود بنا به گزارش اداره اطلاعات آمریکا؛ این کشور در سال ۲۰۲۰ فقط یکی از قدرت‌های جهان خواهد بود آن هم نه قوی ترین آنها. میزان بیکاران آمریکا در سه ماهه پایانی سال یک دهم درصد افزایش نشان داد. در اروپا وضع از این هم بدتر بود)

میزان رشد اقتصادی حوزه یورو /۶ درصد کاهش داشته است. این رکود حتی بزرگترین اقتصاد اروپا یعنی آلمان را نیز تحت الشعاع قرار داده است. این تنهای کاهش رشد اقتصادی نیست که اروپایان را وحشت زده است آمارها همچنین بیانگر آن هستند که میزان رشد اقتصادی ۱۷ کشور عضو منطقه یورو به صفر رسیده است که نشان از آن دارد که اروپا در دوره بسیار دشواری از زندگی خود قرار گرفته است. نرخ بیکاری حتی در بثبتات ترین کشورهای اروپا به صورت مهار نشدنی افزایش یافته است. تمامی کوشش‌ها برای غلبه بر بحران

پیروزی‌های انتخاباتی نیروهای چپ در "جمهوری چک"، "شیلی" و "بلژیک"، در کنار تظاهرات عظیم سنتی‌کاراهای کارگری در "ایتالیا" و "انگلستان" در مخالفت با سیاست‌های ریاست اقتصادی این کشورها

حزب‌های کمونیست دوش به دوش نیروهای چپ رادیکال، در صفحه متحده با "اتحادیه‌های کارگری" و "جنبش‌های اجتماعی" جوانان و زنان، و سازمان‌های گوناگون مردم نهاد چهره واقعی جهان سرمایه داری و دروغ‌های آن را افشا می‌کنند، و خواستار تغییر ساختار فرتونت کهن می‌شوند.

در روز پایانی اکبر بیش از صد و پنجاه هزار نفر در خیابان‌های رم، پایتخت ایتالیا، در مخالفت با دولت تکوک کرات ماریو مونتی که در واقع از سوی "اتحادیه اروپا" گماشته شده است تظاهرات کردند.

در شهرهای بزرگ ایتالیا، در راهپیمایی‌های اعتراضی با شعار: "روز مخالفت با مونتی"، شرکت کردند. در این تظاهرات که از سوی "اتحادیه‌های کارگری"، مرکزهای سنتی‌کاری، و حزب‌های سیاسی چپ‌گرا با شعار اصلی برای برکناری دولت غیر منتخب "ماریو مونتی" - مشاور "گروه بین‌المللی بانکداری و سرمایه گلمن‌ساسک" و همچنین عضو "کمیسیون اتحادیه اروپا" در گذشته‌ای نه چندان دور - سازمان دهی شده بود. بیش از صد و پنجاه هزار نفر در خیابان‌های رم، پایتخت ایتالیا شرکت کردند. سه روز پس از آن‌لندن، پایتخت انگلستان، گلاسکو، کاردیف، و بلفاست، در صحنه تظاهرات و راهپیمایی‌های موفقی بود که از سوی "کنگره اتحادیه‌های کارگری انگلستان"، در مخالفت با سیاست‌های دولت اثنا‌هزاری دست راستی، برگزار شد. در تظاهرات لندن بیش از صد و پنجاه هزار نفر از اعضای سنتی‌کاراهای کارگری و طرفداران نیروهای چپ، شرکت داشتند.

در انتخابات شهرداری‌ها در سراسر شیلی، که در روز ۲۸ اکتبر برگزار شد، نیروهای چپ این کشور با وجود پاره‌ای تخلف‌های انتخاباتی (که منجر به شکایت این حزب به کمیسیون مربوطه شد) بزرگ‌ترین پیروزی‌های خود در سه دهه گذشته را بدست آوردند. در این انتخابات مایا فرناندز آنده ۴۱ ساله، نوه رئیس جمهوری سوسیالیست شیلی، "سالادور آنده"، اولین پیروزی جدی سیاسی خود را در انتخابات به دست آورد. مادر مایا فرناندز پس از کشته شدن پدرش (سالادور آنده) به کویا رفت و فرناندز در آنجا تحصیل کرد و دامیزشک شد.

در انتخابات جمهوری چک که در ماه اکتبر برگزار شد حزب کمونیست این کشور جایگاه خود را به عنوان دومین حزب قدرتمند این کشور ثبت کرد. در انتخابات منطقه‌ای و شهرداری‌های بلژیک، در ۱۴ اکتبر برگزار حزب کمونیست این کشور (بنام حزب کارگر) توانست تعداد کرسی‌های خود در شهرداری‌ها را به سه برابر افزایش دهد.

در ماه مارس و آبریل نیز تظاهرات در یونان و پرتغال... ادامه یافت.

به این ترتیب در کنار نواخته شدن ناقوس مرگ دنیا کهنه سمفونی گوش نواز تولد یک رویای نوین نیز نواخته می‌شود.

مسافر را با اخلال مواجه کرد. این اعتصاب‌ها برای کارکنان بخش‌های امنیتی فرودگاه صورت گرفته است.

همراه با موج بیکاری در اروپا شمار بیکاران در ایتالیا هم افزایش نگران کننده ای یافته است. تاکنون حدود ۳ میلیون نفر ایتالیایی به عنوان بیکار ثبت نام کرده‌اند که این آمار حاکی از افزایش حدود ۲ درصدی در طول یک سال است. همچنین از رکودی جدید در دسامبر ۲۰۱۲ خبر می‌دهد. هم اکنون حدود ۸۵ درصد از جوانان و افراد تحصیل کرده ایتالیایی درباره آینده شغلی خود نگرانند. نرخ بیکاری در جنوب ایتالیا ۲ برابر شمال این کشور است به طوری که میزان دستمزدها در جنوب این کشور ۱۷ درصد

امکان به مهاجرت دست بزنند مقصد این مهاجرت‌ها به طور عمده بربزیل، آنگولا و ... و دیگر اقتصادهای نوظهور است. در خواست تغییر تابعیت هنریشه مشهور فرانسوی به روسی برای فرار از مالیات توجه به یک جنبه از آغاز این گریز همگانی از بهشت کهن و جهنم سوزانی که از راه فرا می‌رسد را به نمایش گذاشت. تحقیقات جامعه‌شناسان اروپایی حاکی است: توسعه فناوری‌های ارتباطاتی در شرایطی که بحران اقتصادی عرصه را بر کشورهای اروپایی تنگ کرده است، خصوصیت جدیدی را در بسیاری از شهروندان اروپایی به وجود آورده و این گروه از افراد (حتی بخش‌هایی از اروپایان سنتی) به جست‌وجوی زندگی بهتر، خانه و کاشانه خود را ترک و به کشورهای دیگر سفر می‌کنند.



کمتر از شمال است. آمارها نشان می‌دهد میزان بیکاری در میان افراد تحصیل کرده یک سال پس از این که این افراد مدرک خود را می‌گیرند در فاصله سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱ ۲ برابر افزایش داشته و به ۱۹ درصد رسیده است.

نرخ بیکاری در یونان هم رکورد زده است. آمارهای رسمی یونان نشان می‌دهند نرخ بیکاری در این کشور در ماه نوامبر به رقم بی سایقه ۲۷ درصد رسیده است. در همین حال، تحقیقات جدید هم حاکی از آن هستند که رکود اقتصادی در این کشور همچنان پایر جاست و تا پایان سال یک سوم جمعیت این کشور فقر خواهد بود. آمارهای بیکاری بیشترین تأثیر را بر جوانان یونانی داشته زیرا بر اساس آمارهای این اداره ۶۱/۷ درصد از جوانان زیر ۲۴ ساله بیکار هستند. یونان که اکنون ششمین سال پیاپی رکود اقتصادی را تجربه می‌کند، نزدیک به سه سال برای گذران امور اداره کشور به وام‌های نجات اقتصادی سایر کشورها وابسته بوده است. نتایج تحقیقات یکی از بزرگ‌ترین اتحادیه‌های کارگری یونان بیش بینی کرده است تا پایان سال جاری نزدیک به ۳/۹ میلیون نفر از جمعیت ۱۱ میلیونی این کشور فقر خواهد بود.

در کنار این اخبار مول انگیز خبرهای دیگری هم به چشم می‌خورد.

بحران اقتصادی که تاکنون کمر کشورهای فقیر حوزه یورو را خم کرده بود حالا باعث مچاله شدن کشورهای ثروتمندتری همچون انگلیس، آلمان و فرانسه که به داشتن اقتصادی ثابت و پویا شناخته می‌شوند، شده است. از این رو انگلستان بنا دارد، شمار مأموران پلیس خود را در راستای کاهش هزینه‌های این کشور بکاهد. بدین ترتیب شمار مأموران پلیس در این کشور به پایین ترین حد آن در ۱۱ سال گذشته خواهد رسید؛ چرا که بودجه پلیس این کشور ۲۰ درصد کاهش یافته است. در فرانسه کشور همچنان پایر جاست و تا پایان سال ۶۶ هزار و ۲۰۱۲ میلادی دست کم ۸۰۰ فرستاد شغلی از بین رفته است. این در حالی است که ظرف ماه‌های اخیر نیز بر شمار شرکت‌ها و واحدهای تولیدی فرانسوی دارای معرض مالی و اقتصادی که لیست بلندی از برکناری‌های جمعی کارکنان و حقوق بگیران خود ارائه داده‌اند، رو به افزایش بوده است.

در آلمان نیز انتخاباتی ناشی از نارضایتی‌های اقتصادی روندی پر شتاب گرفته است. در اوخر ژانویه و اوایل فوریه آخرین اعتصاب در دو فرودگاه دوسلدورف و هامبورگ باعث لغو صدها پرواز شد. گفته می‌شود این اعتصاب که طی آن ۹۰ درصد از کارکنان گذرگاه‌های امنیتی فرودگاه شغلشان را به نشانه اعتراض ترک کردن، سفر ده‌ها هزار

USAID به اداره سولیداریتی سنتر در بوگاتا ۳ میلیون دلار اهداء کرد

جیمز جوردن

ترجمه و تلخیص : باپک پاکزاد



کند....نظم بین المللی که جهانی سازی را تداوم بخشیده، از سوی برتری نظامی آمریکا تقویت و پشتیبانی می شود." سولیداریتی سنتر بیش از ۹۰ درصد بودجه اش را از خزانه عمومی از طریق وزارت امور خارجه، USAID و NED تامین می کند. سهم اتحادیه عムولاً چیزی حدود دو تا سه درصد است.

بنابراین، سولیداریتی سنتر ربط چندانی با اتحادیه های محلی و صفوی فعالان اتحادیه ای ندارد، اگرچه از همکاری کامل عالی ترین مقامات AFL-CIO برخوردار است. اتحادیه های محلی هیچ سهمی یا اراده ای در ایجاد روابط بین الملل و یا برنامه توسعه نداشته اند. سولیداریتی سنتر برخی برنامه های خوب و مفید دارد که بعضی از آن ها کمایش بی خطر و خوش خیم اند. اما این برنامه های خوب می تواند همچون پوششی برای هدف اصلی عمل کند که همانا نفوذ و تحت تاثیر قرار دادن جنبش های کارگری کشورهای دیگر و فراهم کردن کانالی برای مداخله در فرآیند های انتخاباتی است.

نخستین موفقیت NED در آمریکای لاتین شکست دانیل ارتگا، کاندیدای ساندینیست ها برای ریاست جمهوری در انتخابات سال ۱۹۹۰ در نیکاراگوئه بود. دولت ایالات متحده از طریق NED و کانال های دیگر، به ازای هر رای بیش از بیست دلار پرداخت و به شکل موثری برای کاندیدای مطلوبیش، ویلتا چامورا پیروزی را خرید. دولت آمریکا در ۱۹۹۰ به ازای هر رای دهنده نیکاراگوئه ای بیشتر هزینه کرد تا هر دو حزب (جمهوری خواه و دمکرات)، در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در ۱۹۸۸ قابل ذکر است که در آن زمان، نیکاراگوئه فقط ۳ میلیون نفر جمعیت داشت. هائیتی نمونه دیگری است از این که چگونه سولیداریتی سنتر عمل

ایالات متحده برای توسعه بین الملل) ارسال می شود. اداره هم زمان با سه تحول کلیدی در جریان، نوید این سرمایه گذاری را دریافت کرده است. در ونزوئلا، انتخابات ماه اکتبر، و در کلمبیا، اجرایی شدن توافقنامه تجارت آزاد جدید(FTA) با ایالات متحده، هم زمان با جنبش فراگیر مردمی که خواستار راه حلی سیاسی برای درگیری های مسلحه و درگیری های اجتماعی است. اطلاعات اندکی در ارتباط با جزئیات این کمک در دسترس است.

به دلیل تاریخ مستند مداخله AFL-CIO در ونزوئلا از طریق سولیداریتی سنتر، فعالان باید به منظور بحث آکاها نه پیرامون گمانه زنی درباره تقویت این فعالیت ها، تاریخ گذشته را تحلیل کنند. سولیداریتی سنتر یکی از چهار نهاد اصلی اهدای ملی برای دمکراسی (NED) و مخلوق بزرگترین مرکز اتحادیه های کارگری ایالات متحده، AFL-CIO است.

همراه با سولیداریتی سنتر، چهار نهاد اصلی NED، استیتو جمهوری خواه بین الملل (در ارتباط با حزب جمهوری خواه)، استیتو دمکرات ملی (در ارتباط با حزب دمکرات) و مرکز بین المللی شرکت های خصوصی (در ارتباط با اتاق بازرگانی) را شامل می شوند. NED در ۱۹۸۳، در دوره ریاست جمهوری ریگان توسط دولت ایالات متحده تأسیس شد. فقط به یک دلیل به وجود آمد: دستکاری NED و مداخله در امور دولت ها، جنبش های اجتماعی و انتخابات در دیگر کشورها به منظور پیشبرد سیاست های بین المللی ایالات متحده، برای زمینه سازی دسترسی بخش خصوصی به منابع طبیعی و افزایش سود کمپانی های فرامالی.

آلن ویشنتن، یکی از بنیان گذاران NED، در ۱۹۹۱ طی مصاحبه ای با نیویورک تایمز اظهار داشت که "بخش عمده ای از کارهایی که امروز انجام می دهیم قبلاً توسط CIA به صورت مخفیانه انجام می شد".

مارک پلتز، قائم مقام رئیس NED، نقش سازمان در بافت استراتژی امپریالیستی را توضیح داده و می گوید که چگونه آن، نخ های سیاست، تجارت و ارتش را در قالب یک پارچه به هم بافته است: "لیبرال دمکراسی به وضوح آن ترکیب و ترتیب اقتصادی را می پسندد که جهانی سازی را تغذیه



اداره سولیداریتی سنتر در بوگاتا برای عملیات هایش در منطقه آند مقدار قابل توجه و غیر معمول ۳ میلیون دلار کمک اهدایی برای دو سال، دریافت نمود. نه افق و بعد کمک چندان روش است و نه این که دقیقاً این مبلغ را باید در کدام برنامه ها بکار گرفت و هرینه کرد. با این حال، با توجه به سابقه اداره بوگاتا و نمایندگی های سولیداریتی سنتر در منطقه آند، ناظران پیشینی می کنند که کاربرد اصلی موارد اهدایی در کلمبیا و ونزوئلا است، یعنی مکان هایی که عمدۀ فعالیت های مرکز معمولاً در آن جا متصرک شده است. منطقه آند همچنین پرور، اکوادر و بولیوی را شامل می شود. سولیداریتی سنتر هم در پرور و هم در کلمبیا اداره هایی دارد. کمک های اهدایی، از سوی USAID (آژانس





چاوز تقدیس شدند... تقریباً پس از گذشت بیش از ۳۰ روز از کنفرانس ۵ مارس، CTV و FEDECAMARAS در ۱۹ آوریل در اعتراض به خلیعت مدیریت یک کمپانی نفتی در ۷ آوریل، یک اعتراض عمومی در سطح ملی به راه انداختند و این وقایع منتهی به آغاز تلاش برای کودتا بی شد که در آن CTV و FEDECAMARAS نقش کلیدی ایفا کردند.

در یازدهم آوریل، راهپیمایی وسیع و گسترده ای در حمایت از اتحادیه برگزار شد. در اواسط روز یازدهم آوریل، بلندگوهای اپوزیسیون در راهپیمایی، یعنی بلندگوهای کارمونا و ارتگا، به حامیان خود فراخوان دادند که به سوی کاخ ریاست جمهوری، میرافلورس، راهپیمایی کرده و خواستار استغای چاوز شوند. حول و حوش همان زمان بود که فعالان اتحادیه های کارگری در آمریکا جنبشی را آغاز کردند و خواستار آن شدند که سولیداریتی ستر پرونده هایش را در ارتباط با فعالیت هایش در گذشته، حال و آینده بگشاید تا شفافیت آن تضمین شود و فرآیند پایان بخشیدن به وابستگی مالی اش به دولت آمریکا آغاز شود. آنها اصرار کردند که سولیداریتی ستر سرمایه گذاری و سوگیری اش را به سمت سازمان های اتحادیه ای مشروع برگرداند، و مشارکت حداثتی بدنه و سطحی پایه ای AFL - CIO را تضمین کند. این وضعیت شرایط را به گونه ای عوض کرد که در آن برای NED و USAID کاتالیزه کردن حمایت هایشان به ذی نفعان و نزولایی، بویژه از طرقی نهاد های کارگری بسیار مشکل شد. در پاسخ، آن ها بازی پیچیده ای را آغاز کردند. از جمله این که، کمی قبل از کودتا، عملیات های اداره کاراکاس برای بوگاتا منتقل کردند و مبالغ اهدا شده برای برنامه ها

شود. کیم اسکیپز، فعال باسابقه کارگری و جامعه شناس Purdue University North Central، طی مطالعه موردی اش درباره سولیداریتی ستر بر زمینه کودتای ۲۰۰۲ علیه هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا می گوید... بر اساس گزارش فصلی ژانویه - مارس ۲۰۰۲ سولیداریتی ستر به NED که توسط روزنامه نگاران (جرمی بیگ وود و او اگالینگر) کشف و افشا شد... کارکنان سولیداریتی ستر در نشست هایی که طراحی شده بود تا رهبران CTV و FEDECAMARAS (کنفراسیون تجارت و کسب و کار ملی) با هم به تفاهم برسند، نقش فعالی ایفا کرده اند. این ملاقات ها که در کل شش نشست را شامل می شد، در نقاط مختلف کشور برگزار شد و در یک نشست ملی در ۵ مارس ۲۰۰۲ به اوج خود رسید. در آن نشست CTV و FEDECAMARAS ... به مثابه "سازمان های پرچمدار" در مبارزه علیه پرزیدنت



می کند. در سال ۲۰۰۴، انتیتو جمهوری خواه بین الملل، یکی از شرکای سولیداریتی ستر، نه تنها توطنه گران کودتا علیه دولت منتخب پرزیدنت برتراند آریستد را تامین مالی کرد بلکه آن ها را گردآوری کرد و تعلیم داد. در سال های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵، این کمک ها قبل از کودتا آغاز شد و تا ماهه بعد از کودتا ادامه پیدا کرد که حمام خون علیه حامیان آریستد برپا شد که از جمله قربانیان اش، اعضای کنفراسیون کارگران هائیتی (CTH) بودند.

به جای کمک به این اتحادیه که بیشتر از همه مورد هدف کودتاقیان قرار گرفته بود، سولیداریتی ستر صد ها هزار دلار را به سوی سازمان کارگری کوچکی کاتالیزه کرد که قبل از آن و طی کودتا کاری برای دفاع از دولت منتخب صورت نداد و در حقیقت خواستار برکاری پرزیدنت آریستد بود. سال ها بعد، در سال ۲۰۰۹، هنگامی که CTH مواضع اش را تغییر داد و پیشنهاد نصف حداقل دستمزدی که دولت آریستد تعیین کرده بود برای کارخانه ها تایید کرد، سولیداریتی ستر بیش از ۲۰۰۰۰ دلار اهدا کرد و تامین مالی HCTH را آغاز نمود. با دریافت چنین مبالغی، CTH، مجامع انتخاباتی خود را تغییر داد و در شورای انتخاباتی دولت پریوال مشارکت جست. دولت پریوال مشارکت لاوالس، حزب آریستد را در انتخابات، به رغم این که بزرگترین حزب سیاسی هائیتی بود ملغی و متنفی دانست.

موردی که بیشتر مربوط به بحث جاری ماست تاریخ دخاله در ونزوئلا از طریق اداره سولیداریتی ستر کاراکاس است. درست مثل اداره بوگاتای امروز، آن توسط رد دومیت اداره می شد. وی در قبل از کودتای ۲۰۰۲ و طی آن کمک کرد تا مبالغ اهدایی به سوی کارلوس ارتگا و کنفراسیون کارگران ونزوئلا (CTV)، کنفراسیونی که شهرت ضد دمکراتیک و آمیخته به فساد داشت، کاتالیزه

گرا" بود. اگرچه سولیداریتی ستر با CUT روابطی دارد اما با دو فدراسیون محافظه کارتر روابط بسیار نزدیک تری دارد که CTC (کنفرادسیون کارگران کلمبیا)، که از نظر تاریخی با احزاب محافظه کار و لیبرال مرتبط بوده و CGT (کنفرادسیون عمومی کار) که پیشتر از کنفرادسیون جهانی کار اسبق در ارتباط با احزاب سیاسی دمکرات مسیحی بین الملل بوده را شامل می شوند.

وبسایت سولیداریتی ستر هچ بخش ویژه ای برای فعالیت هایش در ونزوئلا ندارد و با نگاه به آن ممکن است تصور شود که هیچ برنامه ای برای آن جا ندارد. اما با نگاه به منابع دیگر، این موضوع واضح و آشکار است که آنها برنامه های در جریانی دارند و در سایه عمل می کنند تا مورد موشکافی و تحقیق عموم قرار نگیرند. اگرچه با توجه به روایت های ذکر شده، این مورد بسیار دراماتیکی محسوب نمی شود، اما می توانیم برخی گره ها را در ارتباط با طبیعت فعالیت هایی که سولیداریتی ستر حامی آن هاست مشاهده کنیم. ما می توانیم تداوم فعالیت ها در ونزوئلا، این که کار در ونزوئلا و کلمبیا توسط اداره بوگاتا به هم ربط پیدا می کند، و این که به شکل رسمی و غیر رسمی، پایه ای ترین آموزش ها می توانند فضایی برای انتشار ایده های راست گرایانه فراهم کند را مشاهده کنیم.

اطلاعات رخنه کرده از سفارت آمریکا در بوگاتا تاریخ جلسات و اطلاعات رد و بدل شده ای را نشان می دهد که دومیت و اداره بوگاتا در آن شرکت داشته اند. این اطلاعات مکالمات در جرجیانی را نشان می دهد که هدف آن به روشنی تغذیه ظهور گرایش مدافع FTA در اتحادیه های کارگری کلمبیا و همزمان تلاش برای تحلیل بردن نه فقط گرایشات و رهبری چپ در جنبش کارگری بلکه هر گونه مبارزه سیاسی از سوی اتحادیه های کارگری کلمبیا است.

ایالات متحده و امپراتوری شرکتی ونزوئلا و کلمبیا را همچون دو پاشنه دری می بینند که به روی آمریکای جنوبی و در عمل، آمریکای لاتین گشوده می شوند. تاثیر گذاری و دستکاری سازمان ها و جنبش های کارگری تاکتیک بسیار مهمی است. آری، نیازها و مبارزات جنبش های کارگری ونزوئلا و کلمبیا بسیار با یکدیگر متفاوت اند.

اما آن چه برای سولیداریتی ستر و حامیانش در وزارت امور خارجه مهم است این است که این جنبش ها باهم کلیدی هستند که آنها می توانند از آن برای گشودن این در استفاده کنند و راه دوره جدیدی از استعمار مجدد را باز کرده و موضع را از سر راه کسب سود شرکت ها بردارند.



معمول از سوی افراد غیر پزشک که چیزی درباره این موضوعات نمی دانند مطرح می شود. ایالات متحده و امپراتوری شرکتی مطمئناً در صدد است از هر فرصت و از تمام فرصت ها برای خارج کردن انقلاب بولیواری از زیل استفاده کند.

در حالی که در کلمبیا آن چه می خواهد از ریل خارج کنند جنبش توده ای فعالان اتحادیه های کارگری، دانشجویان، جمعیت رستایی، بومیان، آفروکلمبیایی ها و اپوزیسیون سیاسی علیه وضعیت موجود است. این گروه ها خواستار اصلاحات ارضی، سرمایه گذاری اجتماعی و روند های سیاسی امن و آزاد هستند. آن ها خواستار مذاکره و راه حلی سیاسی برای مناقشات مسلحانه و همچنین درگیری های سیاسی و اجتماعی اند. به بیان دیگر، آن ها خواهان پایان بخشیدن به سود شرکت های فرامیتی به هزینه جوامع بومی و نیازهای مردم عمل می کنند.

از طرف دیگر، ایالات متحده و امپراتوری شرکتی مسیر مداخله و دستکاری جنبش کارگری را در پیش گرفته تا ثبات سیاسی را حفظ کند و کنترل و سودآوری اش را به حداقل رساند. در آخرین دیدارم از کلمبیا در آوریل ۲۰۱۲، فرصت های متعددی پیش آمد تا با فعالان اتحادیه های کارگری ونزوئلا و کلمبیا سخن گوییم. من حکایاتی در ارتباط با حضور فعالان اتحادیه های کارگری ونزوئلا از طرف سولیداریتی ستر شنیدم که به کارگران کلمبیا در آموزش برخی موضوعات تکنیکی و فنی کمک کرده بودند. حداقل یکی از چنین آموزش هایی اعضا CUT را شامل گردیده، که بزرگترین کنفرادسیون اتحادیه های کارگری در کلمبیا است. مقامات رسمی ایالات متحده به من درباره آموزش ها گفتند، اظهار داشتند که در مقطعی فعالان اتحادیه های کارگری ونزوئلا شروع به صحبت درباره موضوعات سیاسی کردند و خط وربط اشان "بسیار محافظه کارانه و راست

در ونزوئلا را نیز به موارد اهدایی به منطقه منتسب کردند و به این ترتیب این مبالغ، ذیل تخصیص های ویژه به ونزوئلا ثبت و فهرست نشد.

برای مثال، در سال ۲۰۱۰، سولیداریتی ستر "به منظور حمایت از اتحادیه ها در کلمبیا و ونزوئلا به دلیل دفاع آن ها از حقوق اساسی کارگران..."، ۴۰۰۰۰ دلار از NED دریافت کرد. برای برخی ناظران جنسش کارگری در سطح جهان، این ترکیب بسیار نادر به نظر می رسید چرا که مبارزات در ونزوئلا، جایی که بروزات اتحادیه ای به رشد خود ادامه می داد و بدون این که تهدید به خشونت شود عمل میکرد؛ با فضا و حال و هوای کلمبیا بسیار متفاوت بود که بروزات کارگری حتی از کشورهایی که تعلق به اتحادیه غیرقانونی است کمتر است و هرساله، تعداد قتل و سوءقصد به جان فعالان اتحادیه های کارگری، بالاترین در جهان است. اما از چشم اندازی دیگر، از منظر اهداف ایالات متحده و امپراتوری شرکتی، دلایل متعددی برای برشمردن و معامله با ونزوئلا و کلمبیا بصورت هم زمان وجود دارد.

با منابع طبیعی، جمعیت قابل توجه، جنبش تاریخی و قادرمند چپ و موقعیت ژئوپلیتیک اشان، هر دو کشور در شرایط بسیار ویژه ای قرار دارند و موجب نگرانی شدید مقامات رسمی ایالات متحده هستند. به ویژه با انتخابات قریب الوقوع ونزوئلا و گمانه زنی درباره سلامت پرزیدنت چاوز (که



گرمایش زمین، آلودگی هوا و سلامتی انسان

اکرم پدرام نیا



یک دیگر از علل شایع سکته‌های مغزی ابتلا به بیماری شاگاس است که ۲۰ میلیون از مردم روی زمین به آن مبتلایند. شاگاس که از بیماری‌های وابسته به تغییر محیط زیست است علت اصلی نارسایی قلبی و از علل مهم سکته‌ی مغزی در کشورهای آمریکای لاتین است. از سوی دیگر، در مدتی درازتر افزایش حرارت سبب خشکسالی و کمبود آب تمیز و کمبود مواد غذایی می‌شود و درنتیجه در بسیاری از مناطق جهان، حتا در کشورهای جهان اول مثل آمریکا، سوءتغذیه، گرسنگی و مرگ را به همراه می‌آورد.

نکته قابل توجه دیگر افزایش گازهای کربن در سطح زمین است که فصل رشد محصولات را طولانی‌تر می‌کند و همین باعث تولید بیشتر گرددها در کشاورزی می‌شود و درنتیجه شیوع و طول مدت آلرژی‌ها و بیماری‌های تنفسی افزایش می‌یابد.

گرمایش زمین سبب فعلت‌شدن برخی از حشرات و حیوانات بیماری‌زا مثل پشه‌ها می‌شود. از سوی دیگر زمان شکوفه دادن گل‌ها را جلو می‌اندازد و این نیز دوره‌ی تولید گردها را طولانی‌تر می‌کند. برخی از گردها یا غبارها در هوایی که دی‌اکسید

نفیث گرمایش زمین بر شیوع بیماری‌ها تغییر اکوسیستم باعث هجرت ناقلان عفونت‌ها و حمل پاتوژن‌ها از موجودات زنده به انسان می‌شود و بیماری‌های گوناگون ایجاد می‌کند. این بیماری‌ها عبارتند از بیماری لا یم که کنه‌ها به انسان منتقل می‌کنند و هناتاویروس که جوندگانی مثل موش‌ها به انسان منتقل می‌کنند و برخی از گونه‌های آن‌ها کشنده‌اند. علاطم آن شامل تب و لرز و عرق کف دست، سرگیجه تا نارسایی حاد کلیه و مشکل قلبی و ریوی را شامل می‌شود و تا ۱۰ درصد از آن‌هایی که علاطم قلبی ریوی دارند جان‌شان را از دست می‌دهند. از جمله بیماری‌های دیگر که از حیوانات به انسان منتقل می‌شوند و گرمایش زمین عامل موثر بر آن است، بیماری‌های ویروسی چون آنفلوانزای مرغی، آنفلوانزای خوک و بیماری سارز است.

دینامیک مهاجرت بیماری‌ها خیلی پیچیده است و افزایش درجه حرارت تنها عامل گسترش آن‌هاست. مطالعات نشان داده که ۱۰ درصد از سکته‌های مغزی در کشورهای پیش‌رفته به خاطر ابتلا به بیماری‌های منتقل شده از سوی حیوانات رخ می‌دهد.

در این سال‌های اخیر بسیار شنیده‌ایم که بیماری‌ها به طرز چشمگیری شایع‌تر از زمان‌های پیش شده‌اند و میزان شیوع سرطان‌ها، سکته‌های مغزی، سکته‌های قلبی، بیماری‌های عروقی، آسم و آرژی‌ها بالا رفته است. تا چند سال پیش هنوز برای مردم و حتا دانشمندان این سوال مطرح بود که آیا آلودگی محیط زیست و گرمایش زمین در شیوع این بیماری‌ها تاثیری دارد یا نه. اما امروز روشن شده است که برخی بیماری‌ها نه فقط دریافت‌های آن‌ها را هستند که اخیراً کارشناسان درجه‌ی حرارت به افزایش چشمگیر بیماری‌های چون آسم، بیماری‌های مزمن ریوی و آرژی‌ها می‌انجامد.

تغییر محیط زیست پدیده‌ای پیچیده‌ای است و می‌تواند تاثیرات پیش‌بینی ناپذیر بسیاری به جا بگذارد. علاوه بر افزایش درجه حرارت، نابودی یخچال‌های قطبی، بالا آمدن آب دریاهای، ایجاد توفان‌ها و سیل‌های خانمان‌برانداز، مشکل عمده‌ی دیگری که از اهمیت بسزایی برخوردار است تاثیر بر سلامت موجودات زنده بخصوص انسان است. تغییر محیط زیست موج‌هایی از گرمای شدید و اتفاقات طبیعی پیش‌بینی ناپذیری را به همراه دارد. همین عوامل تاثیرهای مستقیم و غیرمستقیم بسیاری بر سلامت انسان می‌گذارد. این تاثیرها از جوش‌های پوستی و الرژی‌ها گرفته تا بیماری‌های درمان‌ناپذیر و مرگ را نیز دربرمی‌گیرد. بیماری‌های مزمن مثل بیماری‌های قلبی عروقی و تنفسی را بدتر می‌کند و حتا می‌تواند سبب مرگ این افراد شود. به دلیل بالا رفتن درجه حرارت و موج‌های گرمای میزان مصرف برق و سوخت‌های فسیلی افزایش می‌یابد و این خود ذرات پیام ۲.۵ بیشتری در هوا تولید می‌کند، ذراتی که باعث بیماری‌های تنفسی و آرژی‌های متفاوت می‌شود.

و تولید دی اکسید کربن بهشدت افزایش یافته و سرعت آب شدن یخ های قطبی آنقدر زیاد شده که در آن سال حتا نمی توانستیم وضعیت امروز را حدس بزنیم.

دیگر برای اثبات تغییر محیط زیست و گرمایش زمین به شواهد نیاز نداریم. کافی است به پیرامون خود نگاه کنیم تا بینیم که چگونه مردم از بیابان شدن زمین های کشاورزی و نابودی خاک، نابودی کشاورز و انحصاری شدن کشاورزی رنج می بینند. در آمریکا بیش از نیم میلیون از شرکت های بزرگ هستند که نظام سرمایه داری را می چرخانند و بی آن که مورد پرسش قرار بگیرند، برای تولید بیش تر محصولات شان در جای جای جهان، جنگل ها را نابود می کنند و آب و هوا را آلوده می کنند. زیرا در نظام سرمایه داری قرار است ثروتمند ثروتمندتر شود و فقیر فقیرتر. یا به قول عامیانه ترش پول است که پول می سازد. اما به رغم باور عام گرایش به نظام سرمایه داری در سرشت انسان نیست. سرشت انسان از ۲۰۰/۰۰۰ سال پیش شکل گرفته که فقط در ۳۰۰ سال آخر نظام سرمایه داری سازمان یافته دیده شده است. پس این عقیده که «حرص جزئی از طبیعت انسان» است عقیده ای بی اعتبار و دستاورزی مستخره برای آن گروه کوچکی است که در آن ها طمع پایانی ندارد. به عبارتی بانی همه ای این ها همان سرمایه گذارها هستند. درست است که هر فرد ما باید بکوشد تاثیرش را بر محیط زیست کم کند، تا می تواند از وسائل عمومی استفاده کند، محصول مورد نیازش را خودش تولید کند و از مصرف گرایی بپرهیزد، اما مشکل اصلی در میزان تولید است. به همین دلیل هم زمان باید بر آن هایی که حرص و طمع شان برای تولید بیش تر، سود بیش تر، جنگل ها را نابود می کنند، آب ها را مسموم و هوا را آلوده و در نتیجه محیط زیست را به نابودی می کشانند، فشار وارد آوریم.

<http://www.nejm.org/doi/full/10.1056/NEJMOp058079>

<http://www.usnews.com/news/articles/2012/03/15/doctors-warn-climate-change-may-lead-to-spike-in-asthma-cases>

<http://www.usnews.com/news/articles/2012/01/11/12-infected-with-new-swine-flu-strain>

<http://www.cdc.gov/climateandhealth/effects/default.htm>

<http://en.wikipedia.org/wiki/Hantavirus#Symptoms>

http://www.cdc.gov/climateandhealth/effects/mental_health.htm

<http://www.bvsde.paho.org/bvsacd/cd68/HTingTsai.pdf>



دلیل افزایش حرارت زمین مواد شیمیایی تبخیر می شوند و از راه تنفس وارد بدن ما می شوند. این مواد که از طریق سیل ها نیز به شهرها و روستاهای منتقل می شوند حاوی فلزات سنگینی هستند که در کنار آب ها تخلیه می شوند و آب ها را آلوده می کنند. متاسفانه با ورود این مواد به بدن زمینه برای جهش های سلولی و تولید سرطان فراهم می شود.

مطالعات نشان داده اند که سرطان های پوست نیز به خاطر افزایش گرما و تابش نور خورشید و اشعه ماورای بخش، نسبت به گذشته، شیوع بیش تری دارند. بنا به این پژوهش ها اشعه ماورای بخش که میزانش در اثر گرمایش زمین افزایش می یابد با برخی هیدروکربن ها (PAHs) ترکیب می شود و دی ان ای را خراب می کند. از سوی دیگر، افزایش اشعه ماورای بخش به سیستم ایمنی آسیب می رساند و بدن نمی تواند سلول هایی را که روزانه در بدن جهش می یابند از سیستم حذف کند. آشکار است که سلول های جهش یافته تکثیر می یابند و به سرطان های مختلف می انجامند.

به دلیل تغییر محیط زیست و گرمایش زمین بیماری ها و اختلالات عصبی نیز افزایش یافته اند. یکی از شایع ترین علل آن میکوارکانیسم ها و سmomomیست که از راه خوردن غذاهای دریایی به سیستم عصبی ما وارد می شوند. زیرا پختن و دیگر شیوه های تهیه غذا این مواد را از بین نمی برد. مصرف این مواد سبب فراموشی زودرس، فلنج اعصاب تنفسی، آسیب به کبد، چشم و پوست می شود.

تغییر محیط زیست و نظام سرمایه داری

در سال ۲۰۰۱ بیش از ۲۰۰ دانشمند محیط زیست از صد کشور جهان در سازمان ملل گرد هم آمدند و نشان دادند که انسان عامل اصلی همه این تغییرات است و عمدتاً به خاطر از بدن جنگل ها و سوزاندن سوخت فسیلی و تولید بیش از اندازه مخصوصات که به تولید دی اکسید کربن همه، از آن سال تاکنون سرعت گرم شدن اتمسفر است.

کربن بیش تری دارد و گرمتر است به آرژن تبدیل می شوند و آسم و آرژن و دیگر بیماری های تنفسی را ایجاد می کنند. باران ها و سیل ها سبب تشكیل هاگ های کپک ها می شوند و ثابت شده که ۵ درصد از افراد مبتلا به آرژن های بتلا شده اند. از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ شمار بیمارانی که در آمریکا به آسم مبتلا شده اند ۴/۳ میلیون نفر افزایش یافته است و شمار کسانی که به آرژن شده اند نیز با نسبتی بیش تر افزایش یافته است.

در سال ۱۹۹۸ وقتی توفان میتچ سبب شد که طی سه روز در آمریکای مرکزی ۶ فوت باران باراد، مالاریا، تب استخوان شکن دنگو، وبا و لپتوسیپرورز به طور وحشتناک فرآگیر شد. در سال ۲۰۰۰ در کشور موزامبیک به مدت شش هفته گریاد و سیل آمد، میزان شیوع مالاریا ۵ برابر افزایش یافت. بنا به آمار سازمان بهداشت جهانی سالانه بیش از ۱۵۰/۰۰۰ نفر از مالاریا و اسهال ناشی از افزایش درجه حرارت زمین می میرند.

در تابستان ۲۰۰۳ موجی از گرمای شدید دهه هزار نفر از مردم اروپا را به کام مرگ برده، غلات را پلاسیله و پژمرده نمود و ده درصد از تodeهای بخش رشته کوه های آلب را آب کرد. این نمونه از حوادث طبیعی سبب تغییرات زیاد و دائمی در محیط زیست می شوند و سیستم های بیولوژیکی همه کشورها به آن ها واکنش نشان می دهند.

به دنبال گرمایش زمین و بالا رفتن میزان توفان ها، باران ها و سیل ها بخار آب هوا افزایش می یابد و همین سبب تشكیل ذرات پی ام ۲.۵ بیش تری می شود. مطالعات نشان داده که بیان این ذرات و بیماری های قلبی عروقی مثل سکته قلبی، تشكیل لخته های خون در سیاهرگ های عمقدی و افزایش مرگ و میر رابطه می مستقیم وجود دارد. این ذرات سبب کاهش فعالیت ریه ها نیز می شوند و به آسم، بیماری های انسدادی تنفسی، ورم مخاط بینی و مرگ زودرس می انجامند. آلدگی هوا سدهای مخاطی مجرای تنفسی را از بین می برد و سبب التهاب راه های هوایی تنفسی شده و سیستم تنفسی را به واکنش های آرژنیک و امامی دارد. واکنش سیستم تنفسی به تغییرات محیط زیست و گرمایش زمین در مناطقی که آلدگی ناشی از سوخت بزین و مصرف بی رویه ماشین ها بیش تر است، شدیدتر است.

با افزایش حرارت زمین تولید ازن (O۳) نیز زیاد می شود و از پی آن التهاب سیستمیک، تشكیل لخته های خون، ترومیوز، نقص در کارکرد عروق، پوکی استخوان و آرتروز، اموالی ریه، سکته قلبی و سکته مغزی رخ می دهد. یکی از دلایل شناخته شده برای افزایش ابتلا به سرطان مواجهه با سوموم شیمیایی در سوخت های فسیلی است. پس از بارش باران های سنتگین و به

آوانگار دیسم و شاعرانگی در سینما

نوشیروان مسعودی



فرم و نوع روایت به علاوه مضامین اجتماعی - سیاسی . اما پایه گذار سینمای آوانگارد (پیشو) و ساختار شکن ایران با فریدون رهمنا آغاز می شود. تفاوت اصلی این سینما ، شالوده شکنی ، فرم گرایی ، روایت های چند وجهی و پرداختن به مضامین بدیع و خلاقانه است .

فریدون رهمنا در سینمای ایران از دو جهت در جایگاهی متفاوت از دیگران قرار می گیرد. یکی اهمیت او و خود فیلم هایش به عنوان یکی از پیشو و ترین و تجربه گرا ترین فیلمسازان ایرانی و دیگری تأثیر گذاری و جریان سازی او که موجب پدید آمدن و رشد یافتن فیلمسازان پیشو و رادیکال و تجربه گرایی شده که همگی به شکلی تحت تاثیر و نفوذ نگاه و دید خاص رهمنا بوده اند. رهمنا پیش از آن که فیلمساز باشد، شاعر بود و نه شاعری متوسط که شاعری متفاوت با آن روزهای شعری ایران . رهمنا در فرانسه رشد کرده بود و ذهنی عمیقاً مدرن داشت . شعرهایش را به زبان فرانسه می نوشت . در شعر به جایگاهی رسید که پس از انتشار چند مجموعه شعر ، پل الوار و لویی آراغون به تحسین او پردازند و پس از حضور و شعر خوانی در دومین کنگره صلح ورشو، پابلو نرودا با اشعارش آشنا شد. نگرش شاعرانه و نیمه مارکسیستی رهمنا در پاریس شکل گرفت . این موضوع بسیار مهمی در شناخت رهمناست چرا که او نه با دید و نگرش یک ایرانی با فرنگ کاملاً ایرانی (یعنی فردی که در فرنگش زیست می کند) بلکه با نگرش یک انسان نیمه ییگانه با این فرنگ به ایران بازگشت .

بخشی از اهمیت رهمنا در همین نوع برخوردار با فرنگ و تاریخ ایرانی است . رهمنا برخلاف جو و جریانات غالب آن دوران که دو جبهه ای ایران گرایی باستان گرایانه - ناسیونالیستی و ایران سنتی و غرب گرایی محض تشکیل می دادند ، کوشید تا به جای یافتن پاسخ هایی مطلق به پرسش و کاوش در این فرنگ و تاریخ برآمده از آن پردازد. رهمنا با دیدی نیمه انتقادی - نیمه کاوشگر کوشید امروز ایران را از خلال اسطوره و تاریخ دریابد. این نوع نگاه ، دلیل اصلی تفاوت آثار او با اندیشه ورزان و هنرمندان هم دوره خود است. رهمنا سینما را در پاریس آموخته بود و می شناخت.

۱۳۴۰- نمایش فیلم «تخت جمشید» در کانون فیلم

۱۳۴۱- آغاز ساخت فیلم «سیاوش در تخت جمشید»

۱۳۴۴- نخستین نمایش فیلم «سیاوش در تخت

جمشید» در سینماخانه پاریس با معرفی هانری

لانگلوا

- سخنرانی هانری کریں درباره «سیاوش در

تخت جمشید» در موزه گیمه پاریس

۱۳۴۵- دریافت جایزه ژان اپستاین در جشنواره ای

لوکارنو برای فیلم «سیاوش در تخت جمشید»

- نخستین نمایش «سیاوش در تخت جمشید» در

تهران

۱۳۴۷- انتشار دفتر شعر Chant de deliverance

اوسلاد، پاریس

۱۳۴۹- آغاز تهییه فیلم «پسر ایران از مادرش

بی اطلاع است» با ام ۱۵ ساله از تلویزیون ملی

۱۳۵۱- انتشار کتاب «واقعیت گرایی فیلم»، انتشارات

بوف

۱۳۵۴- نخستین نمایش فیلم «پسر ایران از مادرش

بی اطلاع است» در سینما تک پاریس با معرفی

هانری لانگلوا

۱۷ مرداد ۱۳۵۴- انتقال به بیمارستان در پاریس و

درگذشت

دی ماه ۱۳۹۱

سالشمار زندگی

پدر: زین العابدین رهمنا، نویسنده، مفسر و

متترجم قرآن

۱۳۲۲- سفر به فرانسه دانش آموز دیبرستان ژانسون

دوساخی در پاریس

۱۳۲۵- آغاز کار شعر به زبان فرانسه و فارسی

- «نیست گهواره در زمین زخم»

۱۳۲۶- دفتر شعر «هیچ» با نام کوچه

۱۳۳۷- انتشار شعرهای پراکنده در نشریات فرانسه

- مقاله درباره الوار

- دفتر شعر Naitre «زاده شدن»

۱۳۲۸- مقاله در نشریات فرانسه درباره صادق

چوبک، فولکور آذربایجان، سینما یا هنر هفتم.

- تحصیل در دانشکده ادبیات سرین و مؤسسی

فیلم‌شناسی پاریس

۱۳۳۹- مقاله‌ی «فرانسه و دیگران» برای روزنامه‌ی ایران

- شرکت در دومین کنگره‌ی جهانی صلح در ورشو

و آشنایی نزد امادو، آمادو و تورسون زاده با شعرهای او

۱۳۳۰- انتشار نخستین دفتر شعر به فرانسه: Ode a la perse

«منظومه برای ایران» با نام کاوه

طبرستانی توسط انتشارات پی برگرس Pierre Seghers

- ابتلاء به بیماری سل و بستری شدن در بیمارستانی

در سوئیس.

- مقدمه برای دفتر شعر الف. صبح (قطعنامه) و

انتشار آن با کمک مالی خود (با نام مستعار چوبین)

- دفتر نخست «Ode au Monde» «منظومه

برای جهان» و استقبال پر شور پی برگرس شاعر

و ناشر فرانسوی

۱۳۳۲- ترجمه‌ی اشعار الوار، آراغون، دسنوس، لنگستون هیوز، لورکا

۱۳۳۳- کتاب دار در کتابخانه مجلس شورای ملی

- دفتر شعر Faire Naitre «زاده»

۱۳۳۴- انتشار Ode au Monde «منظومه برای

جهان» در دو دفتر توسط انتشارات پی برگرس

۱۳۳۵- سفر به فرانسه برای گذراندن رساله در

مؤسسه‌ی فیلم‌شناسی پاریس

۱۳۳۸- انتشار مجموعه شعر Poemes Anciens

«سروده‌های کهنه»

- پخش شعرهای او از رادیو پاریس

۱۳۳۹- ساخت فیلم کوتاه «تخت جمشید»

- نخستین نمایش فیلم «تخت جمشید» در پاریس

- سخنرانی درباره «مسئل کنونی هنر ایران»

در پاریس

فیلم‌شناسی :

تخت جمشید (فیلم کوتاه) ۱۳۳۹

سیاوش در تخت جمشید ۱۳۴۱-۱۳۴۱

پسر ایران از مادرش بی خبر است ۱۳۴۹-۱۳۴۹

مقدمه:

اگر سینمای ایران را ، بر اساس آنچه واقعاً بود است بررسی کیم ، یعنی در یک تبارشناختی ، ریشه های آن را یک به یک باکاویم ، بدون شک فریدون رهمنا به عنوان یکی از سرچشمه های بود بررسی و معروف شود.

موج نوی سینمای ایران ، یا بهتر ، سینمای روش‌نگاری ایران هرگز با فیلم «قیصر» یا «گاو» آغاز نشده است . بلکه جریان سازان اصلی این موج نو «فرخ غفاری» ، «ابراهیم گلستان» و «فریدون رهمنا» بوده اند. به گواهی سال ساخت فیلم هایشان.

من در دسته بندی خود سینمای گلستان (خشت و آینه) و غفاری (شب قدری) را پایه گذار سینمای نورئالیستی - هویت گرای ایران می دانم که بعد از امثال مهرجویی ، تقوایی و ... این نوع سینما را ادامه دادند . سینمایی قصه گو با نوآوری هایی در



سازد و گامی نو در عرصه‌ی تلفیق خلاقانه‌ی صدا و تصویر می‌پیماید.

در جام حسنلو ساخته اصلانی نیز، کارگردان با نمایش تنها یک جام کوچک، معروف به جام حسنلو و با استفاده بسیار خلاقانه و رادیکال از صدا جهان فیلم را خلق می‌کند. صداهای مختلف، آواها و دیالوگ‌ها و مونولوگ‌های پیاپی فیلم بر روی تصویر جام، می‌کوشند تا نه قصه‌ی نقش های روی جام بلکه فرهنگ، هویت تاریخی، گمگشتنگی و مدرنیزم در یک جامعه متناقض را تصویر کنند.

از لحاظ کلامی (شاید به علت تسلط رهنما بر ادبیات فرانسه) فیلم "تحت جمشید" از ادبیت کمتری نسبت به نریشین های مستند های ابراهیم گلستان برخوردار است. رهنما چندان در قید بازی های زبانی و لفظی و زیبایی های کلامی نیست، اما او با جملاتی ساده اما شاعرانه جهان فیلم خود را می‌سازد.

فیلم ۲ - سیاوش در تخت جمشید

"سیاوش در تخت جمشید" را شاید بتوان مهم ترین فیلم رهنما از لحاظ تجربه های پیشتو دانست. رهنما در این فیلم برای اولین بار در سینمای ایران از روایت چند خطی استفاده کرد. به این معنا که در فیلم ما صرفاً یک روایت خطی روبرو نیستم. در واقع رهنما با قرار دادن چند خط داستانی یک مجموعه‌ی چند وجهی می‌سازد. چیزی که بعدها رادیکال ترین فیلم‌سازان غربی تحت عنوان ساختار شکنی پست مدرن انجام دادند، رهنما سال‌ها پیش انجام داد و دیده نشد، یعنی وارد کردن شخصیت های بخشی از جهان فیلم (جهان اسطوره) در جهان امروزی (توریست‌ها و گروه فیلم‌سازی). این تنها بستر اولیه این آوانگاردیسم است، بعد دیگر نوآوری فیلم دیالوگ و گفتگوی چند نفره شخصیت‌های اسطوره‌ای (سیاوش و سودابه و رستم و...) در جهان امروز پیرامون حوادث روی داده در شاهنامه است. آن‌ها یکدیگر را مقصراً می‌دانند اما در این باره به گفتگو می‌نشینند و در این میان رهنما با کات‌های پیاپی ما را به جهان دیگری یعنی همان جهان اسطوره‌ای می‌برد و بخشی از داستان شاهنامه را روایت می‌کند.

تدوین رهنما موأزی نیست، بلکه همزمان به چند رویداد می‌پردازد، نوع روایت تو در تو و حریت انگیز فیلم از همین تدوین و نوع روایت ناشی می‌شود. رهنما این نوع روایت را بر می‌گزیند تا دوباره به بررسی روح هویت ایرانی بنشیند. تفاوت اصلی اسطوره و تاریخ در نوع روایت آن هاست. تاریخ روایتی خطی دارد، با همه پیچیدگی‌ها اما از زمانی خطی پیروی می‌کند در صورتی در اسطوره با حرکت دایره و اطرافیم، یعنی اسطوره‌های مردم و زوار در سوی دیگر فضایی بکر می

امکان ساخت فیلم‌های بیشتر را می‌یافت بدون شک تاثیر دیگری می‌گذشت اما در آن دوران نه تنها سیستم حکومتی و عامه مردم، بلکه اکثریت روشنفکران نیز از درک او عاجز بودند.

فیلم ها : ۱ - تخت جمشید

تحت جمشید اولین اثر فریدون رهنماست. فیلم مستند است اما در قالب مستند های رایج قرار نمی‌گیرد. هم‌زمان با مستند سازی های ابراهیم گلستان برای شرکت نفت، که برخلاف مستندسازی رایج فیلم های اجتماعی - شاعرانه بودند و تلاش در تصویری متفاوت از آن چه که به عنوان مستند به مفهوم کلاسیک آن نام برده می‌شود داشتند، فریدون رهنما فیلم کوتاه - مستند تحت جمشید را ساخت اما فیلم بیش از آن که یک فیلم مستند باشد یک فیلم تجربی است. فیلم تجربی به این مفهوم که فیلم از ساختارهای رایج مستند های زمان خود پیروی نمی‌کند.

خود رهنما در یکی از معدود مصاحبه هایش درباره تخت جمشید می‌گوید: "من میلی نداشتم که فضای تخت جمشید را به عنوان یک بنا بازسازی کنم. بیشتر علاقه مند بودم در آن مکان بنشینم و بیاندیشم به این که ما که بوده ایم؟ چه شده ایم؟ و چگونه شده ایم؟"

پس، فیلم تخت جمشید به هیچ عنوان تلاشی در معروفی بنای تخت جمشید نیست، بلکه تلاشی است در ساختار فیلم برای فهم آن چه که ما بوده ایم و آنچه که امروز هستیم و چگونگی این روند. دغدغه هویت و رودروری با تاریخ در این فیلم برای اولین در آثار رهنما رخ نشان می‌دهد. این مسئله که تاریخ مارانه خود ایرانیان که فرنگی‌ها برای ما کشف کرده اند و ما فرقن‌ها با تصورات و موهومات خویش زندگی می‌کرده‌ایم، اما مفهوم تاریخ چیست؟ آن چه که ملتی واقعاً انجام داده اند یا آنچه که ملتی از یک واقعه درک می‌کنند؟ فیلم تخت جمشید بیشتر فضاسازی می‌کند برای بیان این پرسش.

در این فیلم شاید بشود گفت برای اولین از صدا استفاده ای هم سطح تصویر می‌شود. یعنی صدا صرفای یک همراه، افزایش دهنده‌ی حس صحنه‌ی توضیح دهنده صحنه نیست بلکه کلام و نریشین و دیگر صدایها، همگی همپای تصویر به بیان اندیشه‌ها و حس و عاطفه و درک کارگردان می‌پردازند.

پس از این فیلم، این نوع استفاده از صدا را در دو فیلم تجربی بسیار مهم دیگر می‌بینیم، "یا ضامن آهو" اثر پرویز کیمیاوی و "جام حسنلو" اثر محمد رضا اصلانی. در یا ضامن آهو، کیمیاوی با نمایش ضریح و گند طلایی و... حرم هشتین امام شیعیان از سویی و صدای ناله‌ها و استغانه‌های مردم و زوار در سوی دیگر فضایی بکر می

با فنون سینمایی آشنا بود، روایت را به خوبی می‌شناخت و می‌کوشید تا روایت‌های مختلف و زیان‌های سینمایی متفاوتی با آن چه که تا آن زمان استفاده شده بود را بیاماید. از تجربه کردن فرم های مختلف برای ساختن یک کلیت منجم نمی‌هراسید. دلیل اصلی ضعف برخی از آثار او در زمینه‌های بازیگری یا ضبط صدایها، نه به رهema که به امکانات اندکی بر می‌گشت که او برای فیلم های خود استفاده می‌کرد (صدایهای فیلم آخر او نه در استودیو که در خانه‌ی او ضبط شده بود- از گفتگو با محمود استاد محمد). با این همه رهema و فیلم هایش سر آغازی شدنی باری تجربه کرایی، رادیکالیسم و پیشوای در سینمای ایران، با تمامی ضعف‌ها و محدودیت‌هایی که رهema در سال‌های انتهایی ده سی و دهه چهل داشت، تماشی قدر نمی‌داند و توهین شنیدن‌ها از متقدان دوران، او به دو دلیل تاثیری بسیار مهم بر روی نسلی از فیلم‌سازان آوانگارد، کارگردانان ثبات و حتی شاعران ایرانی گذاشت. (احمد شاملو به واسطه رهema با شعر و ادبیات روز فرانسه آشنا شد و رهema با دفاع از سبک شعری شاملو او را پیش راند و همچنین با دفاع محکم خود از نمایش های آربی آوانسیان و نمایشنامه های عباس نعلبندیان به آثار این جوانان اعتبار بخشید).

اما دو دلیل تاثیر گذاری رهema بر فیلم‌سازان پس از خودش :

۱- در فضای روشنفکری - هنری آن دوران نیاز زیادی برای آشنایی و کشف ناشناخته های یک فرهنگ کهن که در شرف مدرن شدن بود احساس می‌شد. یک نگاه موشکاف دقیق انتقادی که از پشتونه‌ی سواد و آشنایی کامل با فلسفه، سینما و ادبیات به راحتی توانست تعداد زیادی از استعدادهای هنری دوران را به خود جذب کند. رساله بسیار مهم "واقعگرایی فیلم" که رساله او برای موسسه فیلم شناسی سورین بود، تا حد زیادی راه و روش رهema را توضیح می‌دهد.

۲- فریدون رهema حد فاصل سال های هزار و سیصد و چهل و پنج تا چهل و نه رئیس بخش پژوهش تلویزیون ملی ایران بود. این امر فضا، امکانات و شرایطی را برای رهema فراهم کرد تا با خیال راحت تعداد زیادی از جوانان مستعد را دور خود جمع کرده و با فراهم کردن شرایط برای آن‌ها، امکان ساخت فیلم‌های نوآور با همان مضمون فرهنگ و هنر ایرانی را پدید بیاورد. تنها نگاهی به نام هایی نظری محمدرضا اصلانی، پرویز کیمیاوی، آربی آوانسیان، ناصر تقوای، نصیب نصیبی، شهراب شهید ثالث و... نشان دهنده تاثیر گذاری مسلط نگاه و روش رهema بر این دسته از فیلم‌سازان است.

هر چند رهema بیش از دو فیلم بلنده و یک فیلم کوتاه نساخت، با این همه تاثیری در حد توان خود گذاشت، با این که اگر رهema فرصت و



پس در روایت اصلی شخصیتی را داریم که به دنبال اجرای یک نمایش از دوران پارت هاست و در روایت دیگر با دیدن آن نمایش مخاطب تا حدی وارد فضا و جهان نیمه تاریخی نمایشی اشکانیان می شود. به غیر از این دو خط اصلی روایت، داستان های خرد از روابط های شخصیت اصلی نیز وجود دارند.

در این فیلم استفاده خلاقانه از نمایش، گریم، صدابرداری و داستان گویی و روایت در روایت، در اثر رهنا می اورج پختگی می رسد. بازی بازیگران به حد قابل قبول رسیده است و شاید تنها نقطه ضعف فیلم را بشود صدا پیشگان اثر داشت که با صدای های ناموزون با شخصیت ها سخن می گویند. یکی از نوآوری های رهنا در این فیلم برداشتن مرز روایت هاست، نمایش واقعیت یکسان می شوند. هیچ فاصله ای وجود ندارد. بعدها در فیلم مغول ها از کیمیاوی تا حدی این نوع روایت استفاده شد.

فیلم بدون شک بیانگر تلاش های رهنا برای رسیدن به یک زبان سینمایی شاعرانه، کاوش و کوشش در شناخت هویت جمعی، نوآوری های فرمی و ... است، کاراکتر اصلی خود فریدون رهناست، کسی که در انها مایوس می شود. همچون رهنا که پیش از پنجاه سالگی در فرانسه درگذشت. تلاش های رهنا به نتیجه رسید اما نه کامل، و گرنه امروز پس از سال ها از مرگش آثارش تا این حد مهجور و ناشناخته باقی نمی ماند، بررسی فعالیت شاگردانش نیز نشان دهنده شکست اوانگاردیسم و رادیکالیسم شاعرانه هستند. پرویز کیمیاوی سال ها فیلم نساخت و نمی سازد، مانند ناصر تقواچی، محمدرضا اصلاحی تنها دو فیلم بلند داستانی ساخت و سه راب شهید ثالث ایران را رها کرده به آلمان رفت. آربی آوانسیان نیز تنها دو فیلم بلند ساخت هر چند در تئاتر موفق تر بود. نصیب نصیبی، شاهرخ قائم مقامی و ... نام هایی که دیگر حتی در کتب سینمایی ایران نیز حضور ندارند.

تخیل دارد کاری دشوار است، رهنا با استفاده از تراولینگ های طولانی، نورپردازی های پر کنتراس، کات های فراوان و شیوه های تئاتری سعی می کند به فضای چندلایه شاهنامه نزدیک شود.

شاید بازی نسبتاً ضعیف بازیگران و گهگاه کیفیت پایین صدای فیلم تنها نقاط ضعف یکی از مهم

ترین فیلم های تاریخ سینمای ایران باشد.

فیلم شاعرانه طبق تئوری های متاخر پازولینی، نه فیلمی با تصاویر مملو از طبیعت و مه و باران و ... که مشخصاً وابسته به نوع زبان سینمایی فیلم است. این که فرد برای تصویر کردن واژه ها از قدرت تخلی خود و بیانگرایی مبتنی بر استعاره چگونه استفاده می کند. این که چگونه نشانه های شمالی تبدیل به نماد های تعبدی می شوند، این چیزی است که می تواند یک فیلم را شاعرانه کند یعنی کوشش برای وارد کردن تخلی شعری به سینما، رهنا می کوشد تا حدی این امر را وارد سینمایش بکند و تا حدی موفق است.

این نگاه رهنا به تاریخ و روایت و اسطوره را بعدها افرادی چون بهرام بیضایی (مرگ یزدگرد)، محمدرضا اصلاحی (چیغ و آتش سیز) ادامه دادند.

فیلم ۳- پسر ایران از مادرش بی خبر است

یکی از اشتباهات در تحلیل فیلمسازی رهنا، یکی دانستن رهنا می فیلمساز با رهنا می تلویزیون است. رهنا هرگز پول های کلان برای ساخت فیلم هایش نگرفت، از این رو بود که کیفیت فنی برخی از فیلم هایش ضعیف است. رهنا هرگز از جایگاه مدیریت اش در تلویزیون سو استفاده نکرد.

از همین رو وامي پانزده ساله از تلویزیون گرفت تا در سال هزار و سیصد و چهل و نه فیلم را کلید بزند و اتمام فیلم تقریباً چهار سال طول کشید. هنگامی که چیزی به مرگ رهنا نمانده بود در واقع می شود فیلم "پسر ایران..." را وصیت نامه هنری رهنا قلمداد کرد، یک نوع حدیث نفس، تلاشی برای گفتن، تلاشی برای بیان کردن آن چه در ذهنش می گذشت و در جوشش بود.

در پسر ایران از مادرش بی خبر است، رهنا باز با همان نوع روایت چند خطی پیش می رود اما با

تفاوتی دیگر کون، این بار یک انسان معاصر، یک جستجوگر دوران اشکانیان در تلاش است با اجرای نمایشی به شناختی از آن دوران برسد. در واقع ما شاهد یک فیلم در نمایش هستیم. رهنا می کوشد تا با تصویر کردن موقعیت خودش به عنوان یک

روشنفکر همزمان تصویر مشکلات سر راه و موانع برای رسیدن و کشف کردن یک دوران را نشان پدیده و در همین سفر کاوشگریانه به بخشی از مشکلات ریشه دار و کابوس های سرزمین مادری پردازد، نشان دهد چگونه مشکلات، موانع، کاستی ها و درک و فهم ما از امروز خود ریشه گرفته از تاریخ ناشناخته و مانده در مهی غلیظ است.

بازسازی می کند و پیش می رود. رهنا برخلاف اکثر هنرمندان و شاعران به دل اسطوره نمی زند، نمی کوشد اسطوره را صرفاً بازسازی کند، او اسطوره را به امروز می کشد، اسطوره را می آورد در دل امروز و می کوشد با ذهن موشکاف خود آن را کنکاش کند و ریشه ای تمامی این جهل ها، دشمنی ها، شکست ها و ریشه ای در یابد. مگر نه این که روح یک ملتی در اسطوره هایشان جاری است.

یکی دیگر از نکات مهم فیلم زبان کلامی آن است، دیالوگ ها تقریباً یکسان نیستند و قرار هم نیست پکدست باشند. زبان کاراکتر ها مدام تغییر می کند. تلفیق زبان مبتنی بر شاهنامه فردوسی با زبان نسبتاً معاصر آن هم از سو شخصیت های اسطوره ای تلاش رهنا را برای نزدیک کردن این دو نوع نسبتاً متفاوت از یک زبان را نشان می دهد.

اتفاقاً به دلیل استفاده از این نوع زبان و قرار دادن کاراکتر ها در موقعیت های خاص (هنگامی که سودابه از یک توریست می خواهد قضیه آن را را قضاوت کند) فضایی نسبتاً اینورود و خنده دار را می سازد. این خنده دار بودن به دلیل است، یک این که میان این افراد و انسان معاصر فاصله ای هولناک پدید آمده و دوم، آیا واقعاً آن همه نبرد و کشت و کشوار و دوری از صلح نیاز بوده است؟

رهنا با تصویر کردن سیاوشی که به دنبال صلح است و می کوشد از جنگ جلوگیری کند اما در انتها شکست می خورد، می کوشد نشان دهد که در این تاریخ پر آشوب ایرانی همیشه آن که برای صلح کوشیده شکست خورده است، سرکوب شده است و به مرگی فوجی مرده است.

یکی از صحنه های کلیدی فیلم، صحنه ای است که گروه فیلمبرداری آلمانی از شخصیت های شاهنامه (سیاوش و سودابه) که در اصل داستان یکی عاشق اما دشمن دیگری بوده است) می خواهد که با یکدیگر بر قصد تا آن ها از این صحنه فیلمبرداری کنند. این صحنه نشان دهنده آن بخش از هنر (فیلم در فیلم حیرت انگیز این صحنه واقعاً تکرار ناپذیر است) غریبی به همراه نگران شاید بتواند بخشی از مشکلات ناشی از نا آگاهی ایرانی را درمان کند. یک صحنه عاشقانه بی نظری.

محیط تخت جمشید به عنوان مکانی بازمانده از قصر تاریخ، ویران شده اما همچنان تاثیرگذار و حضور شخصیت های اسطوره ای، تاریخ را به شکلی دیگرگون بازسازی می کند.

رهنا برای بخش روایت شاهنامه از تئاتر بهره می گیرد، فیلمساز از شعر، موسیقی، سینما و تئاتر استفاده می کند تا بیان شاعرانه - متفکرانه خود از اسطوره را غنا بخشد. استفاده از گریم های اغراق شده، صحنه های بسته و دیالوگ های اطلاعات دهنده، شیوه ای در نوع خود بدیع بود برای تصویر کردن شاهنامه، در واقع تصویر کردن اثر ادبی و قدرتمندی مثل شاهنامه که نیاز بسیار به

منابع :

- ۱- رساله "واقعگایی در فیلم" - رهنا، فریدون - نشر قلم ۱۴۴۷-
- ۲- قدر رهنا را بدانیم - قوکاسیان، زاون - روزنامه اعتماد
- ۳- پسر ایران از مادرش بی خبر است - رهنا، فریدون - نشر قطره ۱۳۸۴-
- ۴- گفتگوی نگارنده با محمود استاد محمد
- ۵- گفتگو با دوربین - جاهد، پرویز - گلستان، ابراهیم - نشر اختران ۱۳۸۴-
- ۶- سینما و تکیک - کومولی، ئان لویی، مقاله موجود در اینترنت
- ۷- سینمای شاعرانه - پازولینی، پیر پانولو - سایت اینترنت سنس آو سینما
- ۸- حرکت در فیلم - دلوز، ژیل - مقاله موجود در اینترنت.